



کوروش حکمران جهان



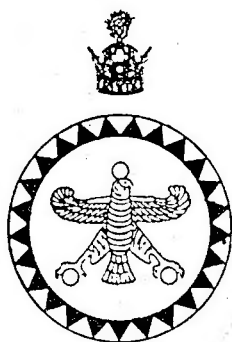
کورش مخمران جهان

ایران
پاکستان

۵

۱

۱۶



DSK ۶۱/۱۳



کوروش حکمران جهان

اسکن شد

نگارش
دکتر ولنگامان و بهلم
از آثار «هرودوت» و «کسنوفن»
برای نسل جوان

ترجمه
مهندس کریم طاهرزاده بهزاد

از انتشارات

کمیته جشن شاهی دانش آموزان آموزشگاه اندیشه

تهران ۱۳۴۶ خورشیدی

از این کتاب یک هزار و پانصد جلد در چاپخانه بانک بازرگانی ایران به چاپ رسید

حق چاپ محفوظ است



مناسبت جشن فرخنده تاجگذاری شاهنشاه آریامهر



فهرست مطالب



صفحه

الف

۱

۲

۴

۸

۱۵

پیام کمیته

اهداء کتاب به پیشگاه همایون شاهنشاه آریامهر

مقدمه مترجم

انگیزه ترجمه کتاب «کوروش حکمران جهان»

آغاز قدرت نمایی ایران و سلطنت ماد

درباره «هرودوت» و «کسنوفن»

فصل اول :

آستیاك پادشاه ماد از معبرین کشور خود تعبیر دو خواب وحشت آور خود را خواست . پاسخ آنان این بود : ماندانا دختر پادشاه که آبستن است اگر پسری بزاید فوراً باید معدوم شود .

۱۷

فصل دوم :

آستیاك كودك نوزاد را بیکی از محارم خود بنام هارپایك با اتفاق مهرداد چوپان داد و تأکید كرد كه او را نابود كنند . مهرداد چوپان، بچه را گرفته بمنزلش برد و بعد از اینکه موضوع را به زنش شرح داد تصمیم گرفتند دستور هارپایك و پادشاه را بمورد اجرا نگذاشته و بچه را بفرزندى خود بردارند .

۲۰

فصل سوم :

پسر چوپان در اثنای بازی با كودكان محله، كودكى را مورد تحقیر قرار داد و پدر او شكایت به پیش پادشاه برد . آستیاك پسر جسور را احضار كرده و پس از گفت و شنود و مشاهده علائم بزرگى در ناصیه او ، او را شناخت و فهمید كه نوه خودش است و رضایت پسر تحقیر شده را جلب كرد .

۲۴

فصل چهارم :

کوروش پسر کبوجیه پادشاه پارس و ماندانا دختر پادشاه ماد، طبق اصول تعلیم و تربیت پارس مشغول تحصیل میشود .

۲۹

فصل پنجم :

در دوازده سالگی کوروش بامادر خود برای زیارت پدر بزرگش آستیاك به کشور ماد آمده و اختلاف اصول و عادات ماد با پارس توجه و تعجب او را جلب کرد .

۳۳

فصل ششم :

ماندانا به پارس بر میگردد ولی کوروش در ماد مانده و با همسالان خود به اسب سواری و شکار مشغول میشود .

۴۰

فصل هفتم :

نخست کوروش با رفقای خود در باغ وحش آستیاك مشغول صید و شکار بود بمجردی که در این کار مهارت پیدا کرد در خارج آن مشغول شکار شد و طولی نکشید که با ابراز رشادت و شجاعت از همسالان خود ممتاز گردید .

۴۲

فصل هشتم :

پسر پادشاه آشور بیبانه شکار، فرصتی بدست آورده و بخاک کشور ماد تجاوز کرد. کوروش در شباب جوانی بار نخست اسلحه جنگی برداشته و به نیروی آشور حمله ور شده و آنرا فراری داد.

۴۸

فصل نهم :

کبوجیه پسر خود کوروش را از کشور ماد به پارس احضار کرد تا آموزش و پرورش پارس را بوی ادامه دهد. آشوریها خودشان را برای جنگ با ماد آماده میکنند. کوروش باتفاق لشکر پارس بکک ماد میآید .

۵۳

فصل دهم :

کوروش در باب نظم و آرایش جنگی با هوخستره پادشاه ماد مذاکره میکند. آنان تصمیم میگیرند اسلحه جنگی سپاه پارس را تغییر بدهند. کوروش در سرناهار درباره تغییر اسلحه سپاه پارس با رفقای خود مذاکره میکند.

۵۸

فصل یازدهم :

برای هوخستره پس از ورود کوروش سفیری از هندوستان رسید - کوروش در باب لشکر کشی و مطیع کردن ارمنیها با پادشاه وارد شور میشود . این لشکر کشی صحرائی بعنوان شکار انجام خواهد شد .

۶۶

فصل دوازدهم :

ارمنیها از آمدن کوروش نا آگاه بودند و آمادگی جهت مدافعه نداشتند . پادشاه آنان زندانی گردید - کوروش بقضاوت آنان مینشیند - تیکران پسر پادشاه ارامنه با مذاکرات خردمندانه خود با کوروش عنایت وی را نسبت به پدرش جلب میکند .

۷۴

فصل سیزدهم :

کوروش تصمیم گرفت که به کده حمله کند . او يك بلندی مهم را از آنها گرفت و خودش در آن استحکامات جدیدی ساخت و میان ارمیها و کدائیهها صلح داد و پس از برگزاری جشنهای مفصلی بطرف هوشتره پادشاه ماد برگشت .

۸۵

فصل چهاردهم :

کوروش با موافقت و اتفاق هوشتره باستقبال جنگ سپاه آشوریهها حرکت میکند . کوروش وقتی که باردوی دشمن میرسد باستحکامات آنها حمله برده و در اولین برخورد دشمن را مغلوب و قرارگاه آنها را نیز میگیرد .

۹۴

فصل پانزدهم :

آشوریهها نصف شب فرار میکنند . کوروش آنان را باتفاق «هرکانیها» که از آشوریهها جدا شده و بکورش ملحق شده بودند تعقیب و سپاه آنان را تار و مار میکند . در اردوگاه آنان مقدار زیادی خواربار و لوازم جنگی بدست نیروی کوروش میافتد . کوروش و دوستان وی تصمیم میگیرند يك لشکر سواره تشکیل دهند

۱۰۲

فصل شانزدهم :

کروزس پادشاه لیدی سپاه خود را برای جنگ کوروش بسیج میکند . کروزس وسایل زیادی در اختیار دارد . وی خود را سعادتمندترین نوع بشر میپندارد ولی قدرت خدائی، او را جهت کبر و خود خواهی کیفر میدهد .

۱۱۵

فصل هفدهم :

کوروش با سپاه خود بسمت سپاه کروزس حرکت میکند . قبل از آغاز نبرد سپاهان خود تعلیمات نظامی میدهد تا در میدان کارزار تکالیف سر بازی را بنحو احسن بدانند .

۱۲۷

فصل هیجدهم :

هر دو سپاه بهم نزدیک می شوند . کوروش بوسیله «آراسپا» اطلاعاتی در باره سازمان و نقشه جنگی دشمن بدست آورده و نسبت به آن سازمان سپاه خود را تکمیل میکند .

۱۳۳

فصل نوزدهم :

آبراداتا (ابرداد ؟) بقصد جنگ از زن خود «پانتهیا» تودیع میکند . کروزس در نتیجه غرور هولناکی با لشکریان خود بجنگ کوروش میرود تا او را منکوب و مغلوب نماید . «آبراداتا» در قلب لشکر جای میگیرد کوروش ببال لشکر دشمن حمله کرده و او را مغلوب میکند . پارسیها بکمک قلب لشکر بر جنگ دشمن قیام کرده و آنان را تار و مار مینمایند .

۱۴۲

فصل بیستم :

کوروش بشهر «سارد» هجوم برده و آنرا فتح میکند ولی نمیکندارد غارت کنند. کروزس پادشاه لیدی باسارت پیش کوروش آورده میشود. وی مقدرات خود را به کوروش حکایت کرده و بیاد پاسخهای دانشمند یونانی سولن افتاده و متأثر میشود.

۱۵۴

فصل بیست و یکم :

آدوزیوس جهت سرکوبی «کاریها» اعزام گردید. بعدها آدوزیوس به کمک هیستاسپاشافت که کار «فریگیها» را یکسره کند. کوروش خود را برای تسخیر بابل آماده مینماید. کروزس از مشاهده بی اعتنائی کوروش نسبت به موجودی گنجینه و ثروت دچار حیرت می شود.

۱۶۱

فصل بیست و دوم :

شهر بابل آماده مقاومت و تحمل محاصره لشکر کوروش بوده و نیروی جنگی وی را بیمقدار و کم اهمیت دانسته و مسخره میکرد. کوروش با اقدامات ظاهری خود میخواست نشان بدهد که شهر را محاصره نموده و ساکنان شهر از گرسنگی تسلیم خواهند بود. دایره وار دور شهر خندق ایجاد کرده و با تقسیم آب، رودخانه را قابل عبور میکند.

۱۶۸

فصل بیست و سوم :

کوروش تصمیم گرفت بادوستان خود وضعیت شهر را اصلاح نموده و یک شهر لایق پادشاهی مجلل و باشکوه تشکیل بدهد و روشی ایجاد نماید که مناسبات خود را با آشوریه را اصلاح نموده و آنان را وارد جرگه دوستان خود نماید.

۱۷۷

فصل بیست و چهارم :

کوروش در ازای پیروزیهای خود جشن باشکوهی برپا میکند در ضمن جشن اسب دوانی و بازیهای گوناگون پیش بینی میکند. یکنفر از قوم سکه ها در اسب دوانی پیروز میشود و اسب پیروز را به فراولاس پیشکار کوروش میدهد. فراولاس هدیه او را پذیرفته ولی اسب خود را بوی میدهد.

۱۸۴

فصل بیست و پنجم :

کوروش بسمت ایران حرکت کرد. در سر راه هوخشتره را ملاقات نموده و دختر وی تاج گلی تقدیم کرد. کوروش از طرف پدر خود کامبیز رسماً وارث سلطنت ایران معین گردید.

۱۹۱

فصل بیست و ششم :

کوروش تشکیلات میدهد. ساتراپ انتخاب نموده و بدست آنان جهت اداره امور مقررات کتبی میدهد. در ایران پست چا پاری ایجاد نموده و مقرر میدارد که در هر سال ساتراپها از کلیه ملل تا به خود لشکر انتخاب نموده اردوی عظیمی که تا آن تاریخ دیده نشده تشکیل دهند.

۱۹۵

فصل بیست و هفتم :

کوروش دیگر سالمند شده و به همراهی پسران خود به پارس بر میگردد. در خواب بوی الهام میشود که بزودی خواهد مرد پس از بیدار شدن در راه خدایان قربانی کرده و گوشت آنرا تقسیم کرده و چشم از این جهان فرو میبندد .

۲۰۰

۲۰۵

فهرست اعلام

فهرست تصاویر و طرحها

.....

- ۱- سیزده عکس مربوط به کوروش - زیر نویس عکسها از متن فارسی انتخاب شده است
- ۲- دوازده طرح از آرمهای انجمنهای آموزشگاه - پایان فصول
- ۳- چهار طرح در صفحات : ۱۱۴ ، ۱۲۶ ، ۱۷۶ ، ۱۸۳ - مربوط بمتن آلمانی است
- ۴- دورنمای تخت جمشید - ۱۹۴
- ۵- دورنمای آرامگاه کوروش در بازار گاد - ۱۹۹
- ۶- یکی از نقوش تخت جمشید - ۲۱۰

پیام کمیته

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ کمیته جشن شاهنشاهی ایران دانش آموزان آموزشگاه اندیشه ، آگاهی پیدا کرد که شورای مرکزی جشن شاهنشاهی، کتاب «کوروش حکمران جهان» را برای چاپ در اختیار دارد. کمیته آموزشگاه که از آغاز تشکیل (۴۲-۴۱)، همواره در انجام وظایف مقدس میهنی کوشا بوده است، با سرافرازی بمناسبت جشن فرخنده تاجگذاری شاهنشاه آریامهر ، که مژده برگزاری آن در هفته اول آبان سال ۱۳۴۶ - اعلام شده است، آمادگی خود را برای چاپ این کتاب با اطلاع شورای مرکزی رساند. جناب آقای جواد بوشهری ، سناتور محترم و نایب رئیس شورای مرکزی جشن شاهنشاهی در تاریخ ۴۵/۳/۱۶ طی نامه شماره ۱۷۱۹ موافقت شورای مرکزی را بریاست دبستان ودبیرستان اندیشه اعلام داشتند. و چون این تاریخ مصادف با آغاز تعطیلات تابستانی بود و از طرفی کتاب برای صدور اجازه چاپ بداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر تحویل میشد، بنابراین بعد از آغاز سال تحصیلی ۴۶-۴۵ که بشماره $\frac{۳۳۷۳}{۴۵/۸/۳۰}$ اجازه چاپ از طرف اداره

نگارش صادر شد چاپ کتاب آغاز گردید .
اکنون که چاپ کتاب با موفقیت پایان میرسد، لازم میدانم چند نکته را یاد آوری کند:

۱- با همهٔ اشتهار نوشته‌های «هرودوت»، در نوشتن این کتاب، مؤلف محترم بیشتر توجهش بهمان آثار «کز نفون» می‌باشد.

۲- کمیتهٔ آموزشگاه در انتشار کتاب فقط وظیفه و مسوولیت یک ناشر را به عهده داشته است. بنابراین در انجام وظیفهٔ ناشری، نهایت دقت را بکار برده و شرط امانت را رعایت کرده است. چنانکه در مورد اسم کتاب، بعضی با توجه باصل آلمانی و مفهوم فارسی آن و نقش و مقام تاریخی کوروش، بجای «کوروش حکمران جهان» «کوروش فرمانفرمای کره» یا «جهان» را پیشنهاد می‌کردند که با رعایت سلیقهٔ مترجم، «کوروش حکمران جهان» انتخاب شد.

۳- هدف اصلی ناشران جوان کتاب اینست که سرمشق و طرحی برای چگونگی کوششهای نسل جوان از لحاظ: اخلاقی، پرورشی، اجتماعی، سپاهگیری، سیاسی و تشکیلاتی..... به جامعه تحویل داده باشند، تا جوانان برای جلوگیری از همه گونه نابسامانی در جامعه، تلاشهای خود را بر این اساس که مربوط با آغاز دوران عظمت و سرافرازی نیاکان می‌باشد بنیاد کنند.

با توجه به متن کتاب، تصور می‌رود که وظیفه و آرزوی خود را برای نیل به هدف مزبور انجام داده باشند. زیرا آنچه کوروش آنروز برای تشکیل و گسترش «شاهنشاهی ایران» بکار بسته، با گذشت دوهزار و پانصد سال باز امروز یگانه راه نجات بخش و ارتقاء ملت ما محسوب می‌شود. روشن است اهمیت و برتری طرح و مشخصات یک نظام اصیل و یا قانون اساسی تاریخی نیز در اینست که از سرشت و نهاد جامعه برخاسته و خط سیر تاریخی یک ملت را مشخص کند.

وقتی از این دید و با این آرمان، کتاب را مورد بررسی و دقت قرار بدهیم مسائل دیگر اعم از: جنبه‌های تاریخی، اشتباهات لغوی، نقایص ترجمه و چاپ و یا معایب و محاسن دیگر، همه تحت الشعاع قرار می‌گیرد.

کورش که شرح زندگانی و کارهای قهرمانی او در این کتاب بنظر می‌رسد خواه کورش بزرگ باشد خواه کوچک، یا اگر صورت افسانه‌یی داشته باشد و یا شخصیت تاریخی و نقش پیامبری، ایراد به راه و رسمی که هدف اصلی محسوب می‌شود وارد نیست.

کورش جوانان را دور از آلودگیهای محیط که دولت ماد را با انحطاط برد، تربیت می‌کند و بعد از برگزازی «کنکور نبرد لیاقت» با این کادر برگزیده موسوم به «جوانان کوروشی»، شاهنشاهی با قدرت و عظمت ایران را با نظامی نو از کرانه‌های: سند تا مدیترانه و مرزهای مصر و از سیحون و جیحون تا خلیج فارس بوجود می‌آورد که دوهزار و پانصد سال است ریشه‌هایش در دل‌های مردم این سرزمین و سایه آن بر این نقطه جغرافیائی دوام داشته است.

امروز نسل جوان که سرمایه‌های سرشار و نیروهای انسانی خلاق کشور است با احساس مسوولیت تاریخی خود و عمیقترین علائق میهنی، آنچنانکه نمونه‌های بارزش همه جا بچشم می‌خورد، آماده خدمات ارزنده می‌باشد.

امید است همانگونه که «جوانان کوروشی» شهرت جهانی و تاریخی ایران را بنیاد ریختند «جوانان شاهنشاهی امروز» هم بیش از پیش متشکل و رهبری شوند. آشنائی با: «نظام آزاد منشانه شاهنشاهی» و «کوششهای نجات بخش کورش» از موارد مهمی است که راه تاریخی نسل جوان را با تضمین پیروزیهای درخشان آنها طرح می‌ریزد، تا کوششهای همه جانبه جوانان در ساختن و ارتقاء و عظمت ایران نوین در رشته‌ها، صنف‌ها، گروه‌ها و باشگاههای مختلف تحت آرمان واحدی روی اصول تاریخی بنیادگذار شاهنشاهی ایران و رهبری‌های خردمندانه شاهنشاه آریامهر بکار افتد.

در چاپ و توزیع کتاب و همچنین تأمین اعتبار چاپ، گذشته از راهنمائی‌های ارزنده شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، اعضاء کمیته جشن شاهنشاهی دانش-آموزان، اعضاء انجمن‌های پرورشی و همه دانش‌آموزان دبستان و دبیرستان، با نظارت شورای امور تربیتی آموزشگاه تشریک مساعی مجدانه داشته‌اند. و چون در این مختصر

شرح چگونگی ابراز احساسات و اشتیاق و ذکر اسامی امکان پذیر نیست بانسپاسگزاری از این همکاریهای صمیمانه و همه دانش آموزان بدین مناسبت آرمهای انجمن هارا در متن کتاب بچاپ رسانده و باشاره اسامی عده یی از همکاران ارجمند که برنامه های مربوط به جشنهای تاجگذاری شاهنشاه آریا مهر و دوهزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی ایران دانش آموزان آموزشگاه را زیر نظر دارند اکتفا میشود:

- ۱- فادر آلفردو پیکیونی رئیس آموزشگاه
- ۲- آقای دکتر احمد رضوانی رئیس دبستان و دبیرستان
- ۳- فادر کوین برن ناظم دبیرستان
- ۴- پدرو روحانی کوروش مهر او ند سرپرست امور معنوی و اخلاقی دانش آموزان
- ۵- برادر کوت برت کرادو مسوول طرحها و نقاشی های کتاب
- ۶- هورپاس (محمود بنی هاشم) دبیر علوم اجتماعی و سرپرست امور تربیتی
- ۷- آقای الکساندر مارتین فارغ التحصیل آموزشگاه و دانشجوی دانشگاه
- ۸- « مانی شبرنگ دانش آموز کلاس ششم ریاضی- دبیر کمیته جشن شاهنشاهی و رئیس شورای امور تربیتی دانش آموزان
- ۹- « فرزین علیم مروستی دانش آموز کلاس ششم ریاضی، رئیس گروه داوری و معاون شورای امور تربیتی
- ۱۰- « شهریار شادلو دانش آموز کلاس ششم طبیعی- رئیس انجمن کتاب و دبیر شورای امور تربیتی
- ۱۱- « محمد علی کلانتر دانش آموز کلاس ششم ریاضی- رئیس جمعیت جوانان شیر و خورشید سرخ
- ۱۲- « سیامک بازرگان « رئیس سازمان پیش آهنگی
- ۱۳- « محمود توماج « ریاضی- رئیس گروه انتظامی
- ۱۴- « نصرالله زرین قلم « طبیعی- رئیس انجمن ورزش

- ۱۵- « شاهرخ فردوست « پنجم ریاضی - عضو کمیته جشن شاهنشاهی و رئیس انجمن روزنامه نگاری
- ۱۶- « مجید مزینی دانش آموز پنجم ریاضی - رئیس انجمن علمی
- ۱۷- « شایان بازار گادی « ششم ریاضی عضو کمیته جشن شاهنشاهی
- ۱۸- « علی اسعدارژنگ بختیاری « پنجم « « «
- ۱۹- « جهان شاه افتخار « « « « « « طبیعی
- ۲۰- « همایون صیرفی « « « « « «
- ۲۱- « کاظم سمندری « « « « « « ریاضی
- ۲۲- « مسعود نادراصفهانی « « « « « «
- ۲۳- « شهرام پناهی « « « « « «
- ۲۴- « شهنواز مروراید « « « « « «
- ۲۵- « فریدون شرکاء « « « « « «
- ۲۶- « غلامرضا کافی « « « « « «
- ۲۷- « کارل باومگارتنل « « « « « « طبیعی
- ۲۸- « شاهرخ افشائی « « « « « « چهارم ریاضی
- ۲۹- « فرهاد انصاری « « « « « « رئیس انجمن موسیقی
- ۳۰- « مسعود ارومچی « « « « « « سوم دبیرستان عضو کمیته جشن شاهنشاهی
- ۳۱- « الکساندر شاهقلی « « « « « «
- ۳۲- « محمدحسین جالینوس « « « « « «

سرپرست و مسؤول کمیته آهوشگاه: هورپاس (محمد بنی هاشم)

بنام ایزد یکتا

چنانکه در جراید ایران مندرج است حسب الامر
اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران
جشن دوهزار و پانصد ساله بنیاد شاهنشاهی ایران بشکل
باشکوهی گرفته خواهد شد . این خبر مسرت بخش موجب
شد که احساسات ایام گذشته اینجانب باردیگر بیدار شود
لذا کتاب « کوروش حکمران جهان » را که سالها قبل
آماده کرده بودم از زبان آلمانی بفارسی برگردانده و بیاد
این جشن باشکوه تاریخی به پیشگاه مبارک اعلیحضرت
همایونی تقدیم نمودم .

مقاله

روزیکه استاد تاریخ هنرهای زیبا در دانشکده استانبول درس را آغاز نمود گفتارهای وی مثل موسیقی قرار از کف و آرام را از دل من ربود . اگرچه درس تاریخ در شرح هنرهای زیبا یعنی نقاشی - معماری - پیکر - سازی و فنون تزئینی بود ولی استاد، از ادبیات و موسیقی و تاریخ چاشنی به درس خود میداد .

وقتیکه استاد تاریخ تأثیر جزرومد را تجزیه و تحلیل کرده و جهت روشن نمودن اصالت هنری ملل جریان جنگهای ایران و یونان را که دو دولت نیرومند و مترقی جهان بودند شرح میداد هیجانات روحی من به پرواز درآمده دلم میخواست هرچه زودتر بگردش صحیح این جنگها دسترسی داشته باشم . با نبودن وقت کافی مطالعه کتابهاییکه در کتابخانه بسیار پر ارزش اوقاف موجود بود تشنگی مرا سیراب نمیکرد .

ولی نطفه کتاب « سرآمدان هنر » در استانبول منعقد شده و در برلین در آن محیط علم و هنر پا بعرصه وجود گذاشت .

دیباچه

انگیزه ترجمه کتاب کوروش حکمران جهان

جنگ جهانی اول با شکست آلمان خاتمه یافت. انقلابات داخلی آغاز گردید و امپراطور آلمان به هلند فرار کرد. هر چه موجود بود تاقطارهای راه آهن کشورهای فاتح بعنوان جبران خسارت جنگ از آلمان گرفتند. ملت آلمان بخاک سیاه نشست نگارنده بارها درپای کارمندان عالیرتبه آلمان کفشهای کهنه ووصله دار مشاهده مینمودم نقطه‌های شایدمان طلایه فرقه «اشپارتا کس»^۱ درپارلمان، دل‌های ملت آلمان را جریحه دار میکرد. شیرازه تجارت و اقتصاد و صنایع و فرهنگ آلمان بکلی از هم پاشیده شده بود. در چنین بحران فلاکت باری عده ای از دانشمندان و سیاسیون ملت از افکار و اندیشه‌های خود استعانت نموده و جهت تقویت روحی ملت آلمان مشغول مطالعه و کاوش تاریخ ملل باستان شده و بخصوص عقب آثار قلمی نویسندگانی میگشتند که در تقویت نیروی روحی ملت شکست خورده خود مفید و مؤثر باشد. در میان آثاریکه برای احیای قوای روحی ملت خود از زبانهای دیگر ترجمه و تألیف نمودند دو اثر قلمی هم مربوط بتاریخ قدیم ایران بود. این دو اثر یکی بنام کوروش فرمانفرمای جهان^۲ بود که نگارنده آنرا بفارسی برگرداندم و دیگری بنام ایرانیان «ایخیلوس»^۳ میباشد.

کتاب اخیر نمایشنامه تئاتر است که بقلم ایخیلوس یونانی نوشته شده و با وجود اینکه موضوع نمایشنامه فتح یونان و شکست ایران میباشد باز باندازه ای

۱ - در آلمان بولشویکها را اشپارتا کس می نامیدند !

۲- Kyros, Der Weltherrscher

۳- Die Perser des Aischylos

مهیج و تکان دهنده و مؤثر می باشد که روح هر خواننده ایرانی را به جنبش و هر احساسات خموده را بجوش و خروش می آورد.

نگارنده و آقای کاظم زاده ایرانشهر که در برلین هم منزل بوده و مورد لطف و توجه دانشمندان آلمانی قرار داشتیم در نمایش مذکور ما را دعوت و بنام میهن مان ایران یکی از بهترین لژها را بما دادند. از تماشای نمایش هیجانی که در روحیات من ایجاد شده و در عین تأثر آمیخته بغرور لذتی که از درك عظمت تاریخ باستانی نصیب ما گردیده هنوز هم از اعماق خاطر م فراموش نشده است.

مقصود آلمانیها از ترجمه کتاب ایرانیان و نشان دادن آن با آن کیفیت در تئاتر تعریف و یا تکذیب از ایران و یا یونان نبود بلکه منظور آنان این بود که ملتی که بنام ایران بآن عظمت و شکوه رسیده بود زمام زمان شکست خورد و دور تسلسل پیدا کرده و دچار جزر و مد شده است. میخواستند علت العلل شکست دولت نیرومندی مثل ایران را نشان بدهند و از نکات قابل استفاده آن برخوردار شوند و این قسمت را بیش از انتظار نشان دادند.

از آنجمله وقتی که خبر شکست سپاه ایران بشهر شوش رسید بانوان و دوشیزگان در طالار قصر سلطنتی اجتماع نموده و ملکه ایران را هم بآن مجلس دعوت نمودند.

این صحنه باندازه ای با شکوه بود که با خطوط برجسته عظمت ایران کهن را ظاهر می ساخت لباسهای خیره کننده فاخر بانوان که از دیبای رنگا رنگ با کمال سلیقه دوخته و پرداخته شده بود به صحنه تئاتر يك دور نمای با شکوهی میبخشید بانوان کفشهای زرین پیا نموده و برخی از آنان تاج جواهر نشان بسر داشتند. قد کشیده و چهره زیبا و رفتار با وقار آنان بهترین نمونه يك ملت مدنی و مرفه را نمایان می ساخت. نغمه های جمعی (کر) این بانوان و دوشیزگان باندازه یی مهیج و تکان دهنده بود که قرار را از کف و آرام را از دل حضار میگرفت.

«توس سا»^۱ ملکه ایران بالای کرسی خطابه نشسته و به رازهای دردناک

بانوان گوش میداد. بانوان فر و شکوه گذشته ایران را تذکر داده و میپرسیدند آن عظمت و شکوه کوبنده گذشته ایران کجا رفته است که حالا شکست پی در پی نصیب سپاه ما میشود. یکی یکی نام لشکرهای ایالات ایران را ذکر کرده و فرماندهان مشهور ایران را نامبرده و پیروزیهای تاریخی را بیاد آورده و از توس سا سؤال میکردند که يك چنین ملتی چرا باین روز سیاه افتاده است؟ توس سا آنان را به صبر و شکیبائی دعوت میکرد. در پرده دیگر ملکه در بالای کرسی از شدت هیجانات طولانی و و بیانات بلا انقطاع خسته شده و خواب آلود میشود در اینحال که نور شمعها هم کم شده و طالار باندازه ای بتاریکی گرائیده بود روح داریوش بزرگ در بالای سر توس سا از میان ابرهای سفیدی نمایان شد و با چهره با ابهت و جذاب و سیمای آرام بخش خود سخن آغاز نمود.

روح داریوش بزرگ گفت این یونانیان نیستند که سپاه ایران را شکست داده اند بلکه این آموزش و پرورش غلط و اخلاق ناپسند ملت ایران است که میهن ما را باین روز سیاه انداخته است. آن ایامیکه سپاه ایران یگانه کشورستان و لشکر شکن جهان بود، هیچوقت سستی و عیاشی و خود خواهی و تن پروری و حيله و تزویر، روح سلحشوران ما را فرا نگرفته بود. سپاهی که روح شجاعت و میهن پرستی در آن حکمفرما نباشد شکست میخورد. زر و سیم و فزونی افراد کار را پیش نمیزد. در میدان نبرد تنها اسلحه خوب و لباس مرتب و ارابه های جنگی کافی نیست بلکه اراده قوی و حس فداکاری لازم است. يك ملت با زاری و زبونی و خوشگذرانی و سود جوئی و تن آسائی پیروز نمیشود.

روح داریوش یکی یکی اخلاق پسندیده ایرانیان گذشته را یاد آور شده و اشتباهات ایرانیان حال را تذکر داده و گفت وقتی از فلاکت و بدبختی و شکست در مقابل بیگانگان نجات خواهید یافت که عزم و اراده خود را تقویت نموده و نیروی روحی و بدنی را برای حفظ و حراست میهن با تمام وسایل آن آماده سازید این جمله را گفت و از نظرها ناپدید شد. و پرده پائین افتاد.

تن من که در آتش احساسات میسوخت با افکار منقلب و روح آشفته تئاتر را ترک کرده و کتاب را تهیه نموده و خواندم . ولی تا امروز فرصت آنرا نداشته ام که چون کتب مهم دیگر کتاب کوروش کبیر را ترجمه کنم و اینک تصمیم خود را در ایامی بموقع اجرا میگذارم که جوانان کشور ما بشدت محتاج مطالعه تاریخ میهن خود و تقویت روحی میباشند .

بی مناسبت ندیدم بعنوان پیش گفتار از بررسیهای تاریخی فردریش اشپگل راجع به بنیاد شاهنشاهی استفاده و باز گو کنم .



آغاز قدرت نمائی ایران و سلطنت ماد^۱

ما فرصت اینرا داشتیم که در جلد اول صفحه (۴۸۵) توجه را باین نکته جلب کنیم که اطلاعات عمده تاریخ نویسان در باب حکمرانان ایران باستان در زیر پرده های قرون متمادی مستور گردیده و باید کوشید که این نکات گم شده را از آثار قلمی نویسندگان مورد اعتماد استخراج نمود . در این راه نویسندگان یونانی که دارای قدمت تاریخی میباشند ما را رهبری و هدایت مینمایند . آثار قلمی سه نفر نویسندگان یونانی یعنی « هرودوت »^۲ و « بروسوس »^۳ و « کیتیه زیاس »^۴ مورد شرح و تعبیر و تفسیر واقع شده و هر نویسنده و مورخ نسبت بسلیقه خود از آنها استفاده نموده است . نوشته های بروسوس مقطعاتی میباشد و باید آنها را بیک نحوی ادغام کرد .

بروسوس شرح مفصلی میدهد که مختصر آن اینست که مادیها در زمان گذشته بابل را تسخیر کرده و در حدود ۲۲۴ سال در آنجا سلطنت کرده اند.

آثار قلمی هرودوت که مفصلتر و پر ارزشتر بنظر میرسد کشفیات متوالی هم نوشته های او را تأیید میکند مورد توجه و تطبیق بیشتر میباشد . آثار قلمی

۱ - فردریک اشپیگل تاریخ نویس معروف آلمان سه جلد کتاب بسیار مهمی بنام ایران باستان تألیف کرده است که شرح بالا از جلد دوم آن استفاده شده است،

Iranische Altertumskunde

Die Anfaenge der Iranischen Macht.

Das medische Reich.

۲- Herodot

۳- Berossos

۴- Ktesias

کیتۀ زیاس دارای نقائص و اشتباهات میباشد. با اینکه ۱۷ سال طبیب شاهنشاه ایران بوده و حتماً دسترسی بآرشیو (دفتر بایگانی) مهم سلطنتی داشته است باز میبینیم از نوشته های او معلوم میشود که از منابع مهم استفاده نکرده و جالب دقت است در مدت هفده سال زبان ایرانی را نیز یاد نگرفته است بنابراین از آثار قلمی وی باید با دقت و احتیاط استفاده نمود.^۱

آغاز جنبش مادها باید در سال ۷۱۰ قبل از میلاد باشد ظهور دیا کس^۲ در در سال ۷۰۸ بوده است. با وصف این آثار کشف شده در آسور در تاریخ مزبور دولت ماد و خراج گزار نشان میدهد.

راولین سن^۳ پادشاه دوم ماد را بنام فرورتیش^۴ معرفی میکند و عقیده دارد که پادشاه سوم ماد (هوخستره)^۵ و یا کی اخسار^۶ بوده و عقیده دارد که این آخری بنیان گذار حقیقی کشور ایران بوده است. و داریوش بزرگ هم در کتیبه های خود از کی اخسار نام میبرد. بعید نیست دیو کس شهرت و معروفیتی بدست آورده باشد چون در قدم نخست مادها را بشکل قبیله در آورده و پس از سروسامان دادن آنها نفوذ ماد را توسعه داده باشد. معلوم میشود با ایجاد استحکامات کشور ماد، کاملاً ملت ماد از زیر سلطه دولت آسور خلاص نشده بوده است.

مدت حکومت دیو کس ۵۳ سال بوده (از ۷۰۸ تا ۶۵۵ قبل از میلاد) که پس از مرگ دیو کس سلطنت ماد به پسر وی فرورتیش که نام پدر بزرگی را برای خود انتخاب کرده بود میرسد. ما در اینجا اصرار نداریم ثابت کنیم که سلطنت فرورتیش و یا وارث وی تاریخی است یا نه ولی معلوم میشود یکمرد فعال و یکنفر فرمانده شجاع نظامی بوده و با اراده محکم کارهایی کرده است. درباره فتوحات او هرودوت شرح مفصلی نمی دهد تصور میشود وی حکومت خود را از کناره شمال ایران

۱ - اسپیکل شرح منصلی در اطراف نوشته های بروسوس و کیتۀ زیاس میدهد و ما که میخواهیم از لب مطلب و بطور کوتاه استفاده کنیم از ترجمه مفصل آنها صرف نظر میکنیم.

۲- Dejokes ۳- Rawlinson ۴- Fravartis

۵- Uvakhshatara ۶- Kyaxares

و همچنین شرق تا جنوب وسعت داده است.

پیر ارزشترین آثاریکه فرورتیش در نوشته های هرودوت باقی گذاشته اینست که وی مردمانیکه از نژاد ایرانی و در جنوب ایران ساکن بودند در وهله اول آنان را با هم متحد نموده و با کسب نیرو فتوحات خود را ادامه داده است.

آنچه که ما میدانیم معلوم میشود توسعه قلمرو حکومت فرورتیش در حدود اقوام ایرانی بوده و اگر ارمینیا را در اطاعت و تبعیت خود درآورده ما میدانیم. با این حال باید این موضوع را قبول نمود زیرا در جنگ کی آخسار با لیدیها علائم آنرا مشاهده میکنیم.

این موضوع منطقی است که آشوریها برابر توسعه و نفوذ و قدرت دولت ماد در ارمنستان برای تأمین منافع خود وارد جنگ شوند. ولی در اینجا این پرسش وارد خاطر میشود که آیا قادر باین کار بودند؟ استنباط میشود که در آن روزگار حس ملیت در این پیروزی کم تأثیر نداشته است.

در قدم اول فرورتیش پارسها را مطیع حکومت خود ساخت و در قدم دوم تهور یافته و دست به مطیع کردن طوائف ایران زده و بالاخره نوبت نژاد سامی رسیده و آشوریها را مورد نهب قرار داده و نینوا را محاصره کرده است.

در اینجا فرورتیش يك مطلب را فراموش نموده بود و آن عبارت از مقایسه نیروی خود با خصم بوده است. اگرچه آشوریها در این ایام از متحدین خود استفاده نمیکردند و آن قدرت سابق را بخود نداشتند با وصف این نیروی کافی جهت مدافعه از خود داشتند.

در این جنگ فرورتیش شکست خورده و لشکر او تار و مار شده و خود وی بعد از ۲۲ سال سلطنت (۶۳۳) در میدان جنگ چشم از جهان پوشیده است. بعد از فرورتیش پسر او هوخشتره^۱ «کی آخسار»^۲ به سلطنت رسیده است.

۱- هوخشتره را یونانی ها کی آخسار نوشته اند. Uvakhshatara

۲- Kyaxares

هوخشتره بعد از انجام جشن تاجگذاری خود بدون فوت وقت جنگ را بر علیه آشوریا آغاز نموده ، تا انتقام مرگ پدر خود را بگیرد .
وی در جنگ نخست که در دشت واقع شد پیروز شده و سپس پایتخت آنان را محاصره نموده است . يك پيشامد غير منتظره آشوریا را يك مدت موقتی از خطر محفوظ داشت و آن طغیان «سگه‌ها» بود .

ولی هوخشتره بعداً نینوا را محاصره نمود .

همواره شهرت نیروی جنگی سگه‌ها کشور ماد را ناراحت میکرد که دولت هوخشتره را تهدید میکردند عمده از اروپا بوده و از قفقاز و داغستان عبور کرده بودند . مادها برای مقابله به پيشتازان آنها شتافته اند ولی شکست خورده و عقب نشستند (۶۳۳) سگه‌ها نفوذ خود را در آسیا توسعه داده و تا مصر پیش تاختند . بخش بزرگ آنان در ایران ساکن شده و با افزایش قدرت خود علاوه بر اینکه از ایرانیان مالیات میگرفتند فشار خود را از هر حیث و هر جهت میافزودند .

« کی آخسار » با تدبیر و حيله توانست مهمانان ناخوانده و مزاحم را دفع نماید باین ترتیب که سران آنان را برای صرف شام دعوت کرده و با تمهیدیکه دیده بود همه آنها را کشته و بدینوسیله ملت ایران را از يك خطر بزرگی نجات داد این واقعه بظن قوی در سال ۶۱۶ قبل از میلاد بوده است . پس از این واقعه کی آخسار با فراغ بال دست باصلاحات زد از آنجمله تشکیلات اساسی نیروی نظامی ایران از طرف کی آخسار بوده است . هرودوت مینویسد وضع سابق و قبل از کی آخسار کمانداران و تیراندازان و سواران در جنگها بهم آمیخته بودند . کی آخسار اولین پادشاهی بود که قسمتهای مجزا و مستقلى تشکیل داده و لشکرهای کشورش را به ده هزار و یک هزار و یکصد نفر تقسیم کرده است . هوخشتره نزدیک پایان سلطنت

۱ - Skythen - اشپیگل مینویسد سگه‌ها را نباید با ساکهای هرودوت اشتباه کرد

که از شمال و از دامنه‌های شرق دریای خزر بایران تاخت و تاز کرده و از قتل و غارت خودداری نمیکردند .

خود توانسته است (۶۰۶) بالاخره نینوا را تسخیر کند .

متأسفانه هرودوت راجع به مناسبات دولت ماد با نینوا شرح مفصلی نمیدهد فقط مینوید آشوریها زیر تابعیت کشور ماد در آمدند ولی بابلیها دولت مستقلی تشکیل دادند . هوخشتره در ایامیکه چشم از جهان فرو بست يك کشور آباد و با قدرت و متریقی بوارث خود باقی گذاشت (۶۳۳ - ۵۹۳) .

وسعت و عظمت و اعتلای کشوریکه از هوخشتره میراث مانده بود ما مشاهده میکنیم که يك چنین کشور با شکوهی در ایام سلطنت پسر وی « استیاك » دچار انحطاط گردیده چنانچه نظایر آن در مشرق زمین کم نیست . از آنجائیکه شخصیت حکمداران دارای نفوذ غیر محدود میباشد بنابراین آثار خوب و بد آن در امور و شئون کلی آشکار میشود بخصوص فاصله مرگ او با سقوط کشور وی سالهای متمادی طول کشیده است .

استیاك در هنگام مبادله صلح نامه میان کشور خود و لیدی یا دختر پادشاه لیدی و ملت کرده و باید قبول کرد که مدتی مدید سلطنت کرده و در سن جوانی عروسی انجام گرفته باشد .

جنگ لیدی را باید در سال (۶۱۰) قبل از میلاد بحساب آورد و سقوط استیاك در ۵۵۸ قبل از میلاد است و فاصله این دو تاریخ ۵۲ سال میباشد . گویا استیاك در سال (۵۹۳) بسلطنت رسیده بنابراین باید ۳۵ سال سلطنت کرده باشد .

ما آثار و علائم مهمی از این مدت طولانی سلطنت استیاك مشاهده نمیکنیم لهذا باید قبول کرد که وی قدمهای مهمی برنداشته و کارهای شایان توجهی انجام نداده است . معلوم میشود استیاك بی حال بوده و جریان کارهای کشور را باهمال و بی ارادگی سپرده چنانکه (ارسطو)^۱ مینوید وی گردش زندگی خود را بدست شانس و طالع سپرده بوده است . نسبت شقاوت و خونخواری و خشونت که به استیاك داده میشود بعید نیست که از ناحیه هرودوت باشد . سلطنت کشور ماد میبایست با توجه بگذشته آن قرنهای دوام داشته باشد چنانکه بعدها سلطنت هخامنشی امتداد یافت

نه آنکه با يك ضربه ارکان آن متلاشی شود.

چنانچه در برابر حمله و خروج کوروش نتوانست تاب مقاومت بیاورد . خروج کوروش بکشور ماد ارتباط کاملی با آغاز توسعه و تقویت نیروی پارس داشته و در بنیاد گذاری نقشه قابل توجهی ایجاد نموده است نوشته های کितه زیاس با نوشته های هرودوت و کسوفن اختلاف زیادی دارد از آنجمله در باره شکست آشوریا و تسخیر نینوا کیته زیاس بیش از هرودوت قلم فرسائی نموده و چنین مینویسد: پس از سی سلسله پادشاهان آشوری که حکمرانی کرده اند « ساردانا پال^۱ » پسر « آنابر آخسار »^۲ بسلطنت رسید در ایام سلطنت وی (آریک)^۳ یکی از رؤسای قبائل ماد توسط یک نفر خدمتکار خود بنام (اشپارامایزویس^۴) خصوصیات پادشاه مذکور را تحت نظر گرفته و بالاخره توسط مرد نامبرده موفق شد از نزدیک مشاهده نماید که وی اکثر اوقات در حرم، پهلوی زنها وقت میگذراند بطوریکه از حیث پوشیدن رخت هم تفاوت زیادی با زنها ندارد .

آریک با شنیدن این خبر بخشم آمد که يك چنین مرد سست عصری بیک ملت قوی و با عظمت سلطنت نماید و پس از تهیه نیرو بوی حمله نموده و او را شکست داده و از سلطنت خلع مینماید .

بنابر عقیده کیته زیاس، آریک از طغیان و شورش حاکم بابل بنام (بلهزیس^۵) استفاده کرده و ببا بل هجوم برده در طول جنگ هم متحدین وی همراه بوده اند . در آغاز جنگ (ساردانا پال^۶) با شجاعت میجنگید و امید پیروزی داشت سپس شانس جنگ تغییر یافته و وی شکست خورده و بشهر نینوا عقب نشست و محاصره شهر سه سال طول کشید و بالاخره در سال سوم در نتیجه طغیان فرات، دیوار حصار فرو ریخته و راه را به مهاجمین باز کرده است هنگامیکه مادها با متحدین خود در شهر مشغول تحویل و تحول و تنظیم امور کشور بودند، ساردانا پال قصر خود را آتش زده خود و خانواده اش با قصر سوخته و خاکستر شده اند. آریک پس از

۱- Sardanapal ۲- Anabraxares ۳- Arbakes
۴- Sparameizes ۵- Belesys ۶- Sardanapal

این پیروزی بسلطنت رسید .

به نظر کیتیه زیاس سلسله پادشاهان ماد ۲۸۳ سال سلطنت کرده اند که بدین ترتیب می باشند :

Arbakes	۲۶ سال	۱ - آرپیک
Mandaukes	۵۰ سال	۲ - مانداو کس
Sossarmus	۳۰ سال	۳ - سوسارموس
Artyakas	۵۰ سال	۴ - ارتیکاس
Arbianes	۲۲ سال	۵ - اربیانس
Artacus	۴۰ سال	۶ - ارتائوس
Artianes	۲۲ سال	۷ - ارتی یانس
Astibaras	۴۰ سال	۸ - استی باراس
Aspadas	-	۹ - اسپاداس

پادشاه آخری که مدت سلطنت او را کیتیه زیاس معین نکرده با استیالکهرودوت تطبیق میکند .

در اینجا استفاده از کتاب «اشپیگل» را که بیش از اندازه و مفصل شده خاتمه میدهم . در ترجمه کتاب کوروش کبیر سعی شده است که در حدود امکان معنا و اصالت آلمانی آن محفوظ بماند . و نظر بپاره ملاحظات و اختصار مطالب آن از نوشتن حاشیه و توضیح صرف نظر شده است . بنظر نگارنده مطالعه فصول این کتاب برای هر ایرانی لازم و واجب است . باید توجه داشت که دانشمندان پیشرفته و فرهنگ دوست زحمات مسافرت و صرف مبالغ بیشمار بخودهموار کرده و برای کشف گردش تاریخ ملل باستان در دخمه ها و ویرانه ها مشغول حفاریات میشوند تا ریشه درخت ملل قدیمی را روشن کنند آیا سزاوار نیست که ما با مطالعه این قبیل کتابها پی و شالوده ترقیات امروز خود را روی بنیان تاریخ پرافتخار باستان استوار سازیم .

کوروش حکمران جهان

از کسونوفن و هرودوت برای نسل جوان
از طرف دکتر ولف گانگ ویلهلم بطور آزاد ترجمه و تألیف شده است .

KYROS

Der Weltherrscher.

nach Xenophon und Herodot
Frei fuer die Jugend bearbeitet

von

Dr. Wolfgang Wilhelm.

Berlin .

هرودوت و کسنوفن

کتابی که از آلمانی به پارسی برگردانده‌ام از طرف دکتر ولف گانگ ویلهلم آلمانی از آثار قلمی هرودوت و کسنوفن یونانی بطور آزاد ترجمه و تألیف شده است. بنابراین لازم دیدم چند سطر درباره مؤلفین نامبرده توضیح دهم. هرودوت از اهالی هالیکارناس که با آثار قلمی خود شهرتی بسزا دارد در آسیای صغیر پادشاهی گذاشته تبعه ایران بوده و مدت زندگی او از ۴۸۴ الی ۴۲۵ قبل از میلاد می‌باشد. نوشته‌های هرودوت مورد توجه تاریخ نویسان بوده و اگر در بعضی قسمت‌ها دچار احساسات ملی یونانی نبود بیشتر مورد تأیید دیگران قرار می‌گرفت. بهر صورت آثار قلمی هرودوت مأخذ عمده تاریخ نویسان جهان می‌باشد.

کسنوفن - کسنوفن (۴۳۹ تا ۳۵۳ قبل از میلاد) هم یونانی و از شاگردان سقراط بوده است. از آثار قلمی او کتابی است که در باره عقب‌نشینی ده‌هزار نفر یونانی پس از شکست کوروش کوچک در جنگ گوتا کسا نوشته شده و کتاب دیگری بنام « کوروپدی » در باب آموزش و پرورش ایرانیها است که کوروش بزرگ هم جزو آنها است.

بغیر از اینها نام چند نفر نویسندگان که در کتاب اشپیگل ذکر شده در جای خود خواهد آمد.



..... پادشاه امر کرده است این کودک را بگیر و در کوه‌های دور دست که از مردم بی‌ارس بسیار فاصله داشته باشد بکشی تا نابود شود. و امر شاه هر چه رود تر باید انجام ببرد..... ص ۴۱

فصل اول

آستیاك^۱ پادشاه ماد از دانشمندان کشور خود تعبیر دو خواب
وحشت آور خود را خواست. پاسخ آنان این بود که ماندانا^۲
دختر پادشاه که آبستن است، اگر پسری بزاید فوراً باید
معدوم شود.

آستیاك پادشاه ماد نسبت به پارسیها هم سلطنت میکرد پسر نداشته و فقط
دختری بنام ماندانا داشت ولی همیشه امیدوار بود که خداوند عالم پسری اعطاء
فرماید.

از طرف دیگر میل نداشت دختر خود را بیک نفر اهل محل با نفوذ بدهد
مبادا از چنین وصلتی پسری متولد شده و برای سلطنت او چشم بدوزد. در چنین
ایامی خواب حیرت آوری وحشت او را قوی تر کرد در خواب دید دخترش ماندانا
وارد اطاق او شده و کوزه ای که در دست داشت آب آنرا فرو ریخت. آب کوزه
جریان یافته و حوض شد، حوض رودخانه گردید، رودخانه رودی شد و رود طغیان
کرده و دنیا را فرا گرفت.

آستیاك دستور داد کلیه دانشمندان و کسانی که در تعبیر خواب سر رشته داشتند
در قصر سلطنتی حضور یافته و خواب خود را بآنان نقل کرد. دانشمندان، اول در
میان خود خواب را تعبیر کردند و سپس یکی از آنان خویشتن را به پادشاه نزدیک
کرد و چنین بیان نمود:

ای پادشاه! خداوند عالم برای تو طول عمر و سلطنت جاوید عطا فرماید. ما
وقتی میتوانیم این خواب را برای تو تعبیر نمائیم که از قهر و غضب اعلیحضرت

۱- Astyages

آقای دکتر شفق آزدهاگ ترجمه کرده است.

۲- Mandana

مصون باشیم. وقتی که پادشاه این بیان را شنید، بیشتر وحشت کرد و خطر احتمالی پنداشت سپس با کمال متانت پاسخ داد آنچه که تعبیر خواب است بیان کن و از گفتن حقایق بخود واهمه راه نده. معبر سخن آغاز کرده و گفت: پادشاه تعبیر خواب تو اینست که دختر تو پسری بدنیا خواهد آورد که مولود مزبور پادشاه بزرگی شده و بدنیا حکومت خواهد کرد.

این تعبیر بر وحشت پادشاه ماد افزود و پیش خود تصمیم گرفت که با قضا و قدر روبرو شود و پرسید در اینصورت چگونه میتوانیم از این خطر جلوگیری کنیم؟ مشاورین پادشاه پاسخ دادند دختر خودت را به بیکتفر اهل ماد نده بلکه بیکتفر پارسی از خاندان شاهی بده. در اینصورت پسر او پارسی شناخته شده و وارث سلطنت نخواهد شد و بلکه مطیع امر تو خواهد شد این رأی برای پادشاه پسند آمد و روی همین اصل دختر خود را به کبوجیه^۱ پادشاه پارس داد.

بعد از یکسال، پادشاه خواب دیگری دید. بدین شرح که در پارس شاخه‌تأکی از زمین روئید و دردم، این شاخه بشکل درختی مبدل شده و این درخت هر دقیقه بزرگتر شده و طولی نکشید که درخت باندازه ای بزرگ شد که برگهای آن تمام عالم را زیر سایه خود گرفت.

این خواب جدید، پادشاه ماد را بی نهایت ناراحت کرده و فوراً دستور داد مشاوران را احضار کنند اما قبل از حضور یافتن آنان خبر رسید که دختر اوماندانا پسری زائیده است.

پادشاه، خواب و نتایج آنرا با کمال وحشت بآنان شرح داد و عقاید آنان را پرسید. مشاورین پادشاه اظهار کردند ای پادشاه نوع بشر مشیت یزدان را نمیتواند تغییر دهد ما امیدوار بودیم پسر دختر پادشاه پارسی شناخته شده و نتواند سلطنت کند ولی خواب جدید پادشاه دلیل بر این است که باوصف اینکه او پسر پارسی است باز حکومت خواهد کرد در صورتیکه زنده بماند.

پادشاه پرسید عقاید مجدد شما چیست و چگونه من میتوانم حکومت خود را

حفظ کنم و از دست ندهم ؟

پیش کسوت هیئت گفت ای پادشاه تو خودت میدانی که ما هم مثل تو پرورده خاک ماد هستیم. و تنها آرزوی قلبی ما اینست که تو سلطنت را در دست قدرت خودت نگهداری. زیرا اگر پارسیها ما را مغلوب کنند با ما مادها همانطور رفتار خواهند کرد که بدیگران و باید ما ملت مغلوب در زیر سلطه قسواى مسلح پارس خرد و خمیر شویم. پارسیها ما را فرمانبردار خود قرار خواهند داد و ما باید اطاعت کنیم بدین جهت هیچ علت ندارد که در اظهار نظر راه خطا پیمائیم و بتو پیشنهاد ناصوابی بکنیم ما با تو حقایق را آنطوریکه میدانیم و بهتر از آن چاره نمیدانیم اظهار کنیم. استیاءگ گفت عقاید خود را بدون پرده بیان کنید. مشاورین پاسخ دادند که اگر این کودک در حیات بماند نه تنها سلطنت ماد باقی نخواهد ماند بلکه کلیه آسیا بدست او خواهد افتاد. بنابر این باید او را معدوم کنی. پس از شنیدن این رأى، استیاءگ مشاورین را مرخص کرد. ولی پیش خود مردد بود که چکار باید بکند، بالاخره تصمیم گرفت پیشنهاد مشاورین را بموقع اجرا گذارد و از عدم رضایت دخترش و دشمنی پارسیها که همهموقت از او اطاعت میکردند نیندیشد تا خطر بزرگی را جلو گیری نماید و این خطر را هم از همان بچه نوزاد انتظار داشت !

فصل دوم

آستیایگ کودک نوزاد را بیکى از محارم خود بنام هارپایگ^۱
داد تا او را معدوم کند و او هم بچه را بچوپانی مهرداد^۲
نام داد که او را نابود کند. مهرداد چوپان، بچه را گرفته
بمنزلش برد و بعد از اینکه موضوع را به زنش شرح داد
تصمیم گرفتند شاه را اغفال کرده و بچه را بزرگ کنند!

پادشاه پس از اتخاذ تصمیم دستود داد بچه را لباس فاخر پوشانده و با سکه-
های طلا بیارایند و برای مرگ حاضر کنند. پادشاه هارپایگ را احضار کرد و دستور
داد کلیه سران قوم و اشراف و متصدیان امور کشور را هم بقصر سلطنتی احضار
نمایند پس از حضور احضار شدگان پادشاه اینطور سخن آغاز کرد:
هارپایگ با کمال دقت و اعتقاد به امر و دستور من گوش بده. کوچکترین
مسامحه و تخلف کافیت که برای تو نتیجه خطرناکی داشته باشد. بگیر این بچه را
از مادرش و بهر جا که میل داری ببر و او را معدوم نموده و در هر کجا که میل داری
دفن کن.

هارپایگ پاسخ داد پادشاه قطعاً تا امروز مشاهده نکرده اید که من از انجام
او امر پادشاه سرپیچی بکنم و حالا هم بدون کمترین تخلف، امر تو را اجرا خواهم
کرد.

بعد از ادای این جملات، هارپایگ کودک را که برای مرگ آماده شده بود
گرفته، گریه کنان بطرف خانه اش روان شد. در خانه خود کلیه سرگذشت را به زن

۱ - Harpakos

۲ - Mithradates

خودش شرح داد . زن هارپایگ اینطور پاسخ داد :

« حالا توجه فکر میکنی و میخواهی چه بکنی؟ » هارپایگ گفت: « من فکری ندارم هرچه پادشاه بمن امر کرده است ولو اینکه قهر و غضب پادشاه شدید تر و کشنده تر باشد با وجود همه اینها دستم را بچنین خیانتی آلوده نکنم ».

سلامت من اقتضا میکند که شخصاً باین کار اقدام نکنم. علاوه بر این استیایک یک پادشاه سالخورده است و پسری هم ندارد که سلطنت او را ادامه دهد بنابراین پس از او شاهی به برادرش هوخشتره میرسد و اگر او هم عمر طولانی نداشته باشد سلطنت او بدخترش خواهد رسید. همان دختریکه من حالا مأموریت دارم پسر او را بکشم! در این صورت من مورد تهدید شدیدترین مجازات او قرار خواهم گرفت . بنابراین قاتل این کودک، من نباید باشم بلکه یکی از نزدیکان استیایک باید باشد . بعد از این گفت و شنودها هارپایگ فوراً قاصدی جهت احضار چوپان پادشاه فرستاد. چوپان که مهرداد نام داشت از شهر دور و در دامنه کوهستانهای صعب العبور مشغول گاو چرانی بود پس از دریافت امر با شتاب خود را بشهر رساند و بحضور هارپایگ معرفی گردید .

هارپایگ باو گفت پادشاه امر کرده که این کودک را بگیری و در کوههای، دور دست که از مردم پارس بسیار فاصله داشته باشد ترك کنی تا نابود شود و امر شاه هرچه زودتر باید بانجام برسد.

فرمان شاه این است که اگر تو کودک مزبور را معدوم نکرده و نگهداری به بدترین طرزی مجازات خواهی شد ! و بمن هم امر کرده اند که نتیجه اجرای امر را بعرض شاه برسانم! مهرداد چاره یی نداشت، کودک را از هارپایگ گرفته و بسمت مسکن خود عودت کرد .

از طرف دیگر گویا تقدیر چنین بوده است که همان روزها زن مهرداد که حامله بود وضع حمل کند ، مهرداد در آستانه در با زن خود روبرو میشود و زنش علت احضار او را با این عجله و شتاب میپرسد . شوهر پس از لحظه یی سکوت چنین میگوید : آخ زن من ! ایکاش سؤال نمیکردی ! آنچه که من در شهر دیده و

شنیده‌ام آرزوی آنها را نداشتم! در منزل هارپایگ بجز ناله و فغان چیز دیگری بگوش نمیرسید! وقتی که وارد خانه هارپایگ شدم این کودک کی که بزر و زیور غوطه ور است و در بغلم میبینی دست و پا زنان و گریان مشاهده کردم! هارپایگ که چشمش بمن افتاد فوراً امر کرد کودک را بگیرم و دردورترین کوهها و شکافها که پای بشر کمتر با نجا برسد معدوم بکنم! و تأکید کرده که اگر این دستور بفوریت انجام نشود پادشاه مرا محکوم بمرگ خواهد کرد! از اوضاع و احوال تصور میکنم که این کودک از خاندان پادشاه باشد! با وجود این بجز اجرای امر چاره ندارم. مهرباد بحرف خود ادامه داده و گفت: بهر حال وقتی که او را با این زر و زیور خیره کننده مشاهده کردم دچار حیرت شدم و وقتی تعجبم فزونی یافت که احساس کردم اضطراب و وحشت در خانه هارپایگ فضا را پر کرده یک محیط دردناکی بوجود آورده است! کودک را که با پارچه‌های حریر پیچیده و توی سبد گذاشته بودند بدست مردی دادند که بامن بیاورد و نامبرده این کودک را تا خارج شهر با من آورد با اظهار تأثر مرا از اسرار این کودک آگاه ساخته و شرح داد که این کودک پسر ماندانا دختر آستیاگ میباشد و چنانچه میگفت منجمین خبر داده اند که وجود این کودک برای پادشاه ماد خطرناک است و باید معدوم شود! پس از این شرح چوپان، بقچه زربفت کودک را از روی او برداشته بزنش نشان داد وقتی که زن مهرباد جثه قوی و چهره زیبای کودک را مشاهده کرد در قلب خود مهر و محبت زائد الوصفی نسبت بکودک احساس کرد چشمهایش پر از اشک شده و بی اختیار بپای شوهرش افتاده و تمنی کرد که بکودک رحم کرده و او را نکشد! مهرباد با قلق و اضطراب پاسخ داد که غیر ممکن است و او مجبور است که دستور را اجرا بکند! زیرا هارپایگ تأکید کرده است برگه مرگ بچه را باو تسلیم نمایم تا او هم پیش پادشاه شهادت نماید! اگر معلوم شود که در اجرای امر تخلف کرده‌ام خود من دچار خطر مرگ خواهم بود.

وقتی که زن شوهر خود را در اجرای دستور محکم و پایدار دید اظهار کرد که من مانع این نیستم که برگه‌ای به هارپایگ نشان داده شود ولی ممکن است که

برگه مرگي كودك ديگر را نشان داد ! و كودكي كه خداوند بماعطا کرده بود همین امروز فوت کرده و وسیله نجات این كودك بیگناه فراهم شده است خوبست كه برگه مرده او را به هارپایگ نشان دهی ! و بدینوسیله این كودك را برای ماندانا نگهداریم !! در این صورت كودك ماندانا دختر استیگ را مثل كودك خود پرستاری خواهیم كرد !! این نقشه، مهرداد را قانع كرد و كودك ماندانا را بزنش داده كودك مرده خود را با زر و زیور كودك ماندانا توی سبد گذاشته و راه افتاد. مهرداد بر طبق دستور سبد مزبور را بدورترین كوهها انتقال داده و دستیار خود را به نگهداری او گماشته و بمنزل خود برگشت ! پس از سه روز بسمت شهر حرکت کرده و اجرای امر را به هارپایگ اطلاع داد و خواستار شد كه کسی با او بیاید و مرده بچه را مشاهده نماید !! هارپایگ یكنفر نیزه دار طرف اعتماد خود را برای مشاهده جنازه و دفن كودك باتفاق مهرداد به محل مذکور روانه كرد ، بدین نحو بچه مهرداد بعوض بچه ماندانا در بیابان بی آب و علف بخاك سپرده شد . از طرف دیگر پسر ماندانا كه بعداً كوروش فرمانفرمای جهان نامیده شد در پناه زن چوپان بزندگی خود ادامه داد .

فصل سوم

پسر چوپان در اثنای بازی با کودکان محله، کودکی را مورد تحقیر قرداد و پدر او شکایت پیش پادشاه برد! آستیاگ پسر جسور را احضار کرده و پس از گفت و شنود و مشاهده علائم بزرگی در ناصیه او - او را شناخت و فهمید که نوه خودش است و رضایت پسر شاکی را جلب کرد.

وقتی که پسر مهرداد بسن دهسالگی رسید، در کوچه باهمسالان خود مشغول بازی شده، هوش سرشار و نیروی بدنی و چالاکی و سرعت انتقال کودک وسیله شد که از طرف سایر پسر ها به پادشاهی انتخاب گردد.

وی در ایجاد تشکیلات پادشاهی، جدیت فوق العاده بخرج داده و عده‌یی را از میان همسالان خود انتخاب کرد و این کارها را طوری انجام میداد که گوئی جهت تخت سلطنت واقعی انتخاب شده است! بعضی از این پسر بچه‌ها را برای ساختن خانه و برخی را بعنوان نیزه دار جهت نگهداری دربار خویش انتخاب کرد، و از نظر دور نداشت که پیشخدمت حضور هم که در آن ایام چشم پادشاه مینامیدند انتخاب کنند. جوان دیگری را نیز بعنوان رئیس تشریفات انتخاب کرد که سفرای خارجی را پیش او راه نمائی بکند و این سازمان را طوری سروسامان داد که شباهت کاملی بیک دربار واقعی داشت. در میان این کودکان برگزیده که اعضای دربار پادشاهی را تشکیل میدادند پسر یکی از شخصیت‌های بزرگ ماد که بنام (ارتم بار) بود



.... پسر چوپان در اثنای بازی با کودکان محله ، کودکی را مورد تحقیر قرار داد و پدر او شکایت پیش پادشاه برد ! آستیاك پسر جسور را احضار كرد و پس از گفت و شنود و مشاهده علائم بزرگي در ناصیه او - او را شناخت و فرمود كه نوه خودش است و رضایت پسر شاکی را جلب كرد ص ۲۴

انتخاب شده بود. پسر مزبور اطاعت از پسر^۹ چوپان را بخود هموار نکرده و از اجرای دستور وی خود داری میکرد؛ ولی پادشاه دستور داد پسر ارتم بار را پیش او بیاورند. وقتی که حاضر کردند تخلف او را تذکر داده و توبیخ کرد و سپس دستور داد او را با ضربه شلاق تنبیه گردند. پسر ارتم بار با سرافکندگی پیش پدر رفته با گریه و زاری بپدرش شکایت کرد و گفت این پسر چوپان يك طرزتوهين آمیزی با من رفتار کرده است. ارتم بار حیرت زده پیش پادشاه ماد بار یافته و توهینی که نسبت به پسرش شده بود شرح داده و جای شلاقها را در پشت فرزندش بپادشاه نشان داده و چنین گفت: پادشاه من! بین پسر يك چوپان بنام مهرداد چگونه با یکی از شخصیتهای کشور ماد رفتار کرده است! پادشاه ماد وقتی که شکایات ارتم بار را شنید و جای ضربه شلاق را مشاهده کرد دچار حیرت شده و برای اعاده احترام و حیثیت او امر کرد مهرداد را باتفاق پسرش بحضور او بیاورند. پادشاه پس از حضور آنان چنین گفت: تو که پسر يك رعیت معمولی هستی چگونه به پسر یکی از بزرگان این کشور چنین جسارتی کردی؟ سپس جای ضربات شلاق را باو نشان داد و علت يك چنین اقدامی را پرسید! پسر مهرداد بدون مسامحه با کمال متانت پاسخ داد: پادشاه من در این اقدام حق داشتم! زیرا کودکان محله ما که پسر ارتم بار هم جزو آنها بود مرا به پادشاهی انتخاب کردند و در این صورت من میبایست وظائف پادشاهی را انجام میدادم! بنابراین برای هر کدام يك از آنان کار و مأموریتی معین کرده و دستور دادم که آن وظایف را بموقع اجرا بگذارند. چون پسر ارتم بار از انجام وظیفه خودداری کرده بود مجازات گردید! اگر برای اجرای نظم و ترتیب میخواهی مرا مجازات بکنی من در اینجا حاضر هستم! ابراز این شجاعت و متانت وسیله شد که پادشاه دقت و توجه بیشتری در شناختن او بکند و پس از لحظه‌یی تعمق در چهره او، شباهتی میان او و دخترش ماندانا مشاهده کرد!! علاوه بر این تشابه سن کودک نیز مطابقت با تاریخی میکرد که او را به هارپایگ جهت اعدام تسلیم کرده بود! همه اینها مسائلی بود که لحظاتی افکار آستیاگ پادشاه ماد

را بخود مشغول کند . هرطوری بود این افکار را لحظه‌ای از خود دور کرده و اترم بار را مرخص کرده و با پسر مهرداد به تنهایی مشغول مذاکره شود تا شاید بتواند قضاوت صحیحی بین دو کودک بکند. برای اجرای این منظور پادشاه اترم بار اینطور گفت من دستوری خواهم داد که رضایت تو و پسرت تأمین شود و فعلاً تو مرخص هستی ! پادشاه پس از آنکه اترم بار را مرخص کرد پسر چوپان را هم باطایقی دیگر فرستاد و قتیکه با مهرداد تنها ماند از او پرسید که این کودک را از کجا بدست آورده و چه کسی کودک مزبور را باو سپرده است . مهرداد اول نخواست حقیقت را بگوید و کودک را پسر حقیقی خود معرفی کرد. ولی پادشاه باو گفت تو در اشتباه هستی اگر تصور کنی مرا اغفال بکنی مرتکب خبط بزرگی شده‌ای در این صورت با وسائل مقتضی دستور میدهم تا حقایق را از تو کشف بکنند !! ولی بهتر است خودت توضیح بدهی که این کودک پسر کیست؟ و قتیکه مهرداد را دچار تردید دید دستور داد نیزه‌داران اطراف او را بگیرند. چوپان پس از مشاهده نیزه‌داران فهمید که تا حقیقت را نگوید آزاد نخواهد شد ! اجازه خواست که تا حقایق را آنطور که هست بگوید و سپس عین وقایع را بیان کرد. «آستیگ» برای بررسی کامل این موضوع هارپایگ را احضار کرد و گفت بگو بینم کودکی که من برای تباهی بدست تو سپردم او را چه کردی؟ هارپایگ و قتیکه چوپان را در حضور شاه دید فهمید که راز او بر پادشاه آشکار شده و کتمان امر فایده ندارد و گفت : پادشاه من و قتیکه کودک نوزاد را گرفتم، فکر کردم که چگونه میتوانم هم امر تو را اجرا کنم و هم در مقابل پادشاه و دختر پادشاه خود مرتکب جرم نشده باشم ! تا در دست جلادان نیفتاده باشم !! برای فرار از این خطر این چوپان را احضار کرده و کودک را بوی سپردم ! تا امر تو را اجرا بکند ! و دستوراتیکه بمن داده بودی موبه‌مو باو توضیح دادم ! و تأکید کردم که مبدا از اجرای دستور سرپیچی کند پس از اینکه مهرداد خبر مرگ کودک را بمن داد خدمتگذار مطمئنی برای مشاهده جسد کودک فرستادم تا باتفاق چوپان بمحل واقعه رفته و مشاهدات خود را بمن بازگوید. بنا بگزارش خدمتگذار من زور جنازه

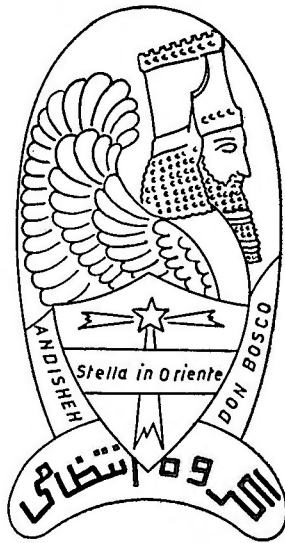
كودك را با چوپان در همان محل دفن کرده اند ! ولی مثل اینستكه يك تصادف كوچك سیر جریان را عوض کرده و این كودك كه از نسل ماندانا بود از مرگ نجات یافته و امروز با هوش و با شجاعت خدمت پادشاه رسیده ، كورش نامیده میشود . ولی در واقع من شخصاً این كودك را همه وقت مرده تصور کرده ام و عین حقایق همان است كه بدون كم و زیاد شرح دادم ! شاه پس از شنیدن توضیحات هارپایگ مطمئن شد كه كوروش نوه خود او است ! از این پیش آمد و نجات یافتن كودك از مرگ بسیار خوشحال گردید . استياك در گذشته همواره از اقدام خود در باره مرگ كودك متأسف بود و قلباً از این عمل سخت پشیمان شده بود . از طرف دیگر خودش هم هر روز پیر تر شده و از نداشتن پسری كه جانشین او بشود سخت آزرده خاطر بود ! ولی چه فایده ، داشتن جانشین را از دست داده بود !! بارها فكر میکرد چرا بدون توجه به عاقبت كار با عجله برای نابودی بچه بیگناه فرمان داده است و سخت از منجمین ناراضی و عصبانی بود و در صدور فرمان قتل كودك آنان را مجرم میدانست ! ولی حالا چقدر خوشحال شده بود كه ایزد تعالی كودك را نگهداری کرده و وقتیكه كوروش را دارای كمال و جمال و هوش و رشادت میدید بیشتر مسرور و شادمان میگشت ! و از این پیش آمد پند میگرفت كه برای نوع بشر مقدور نیست كه سیر و حركت مقدرات را تغییر بدهد !

استياك كوروش را با اتفاق یكنفر سفیر با پیام مهم به پارس پیش پدر و مادرش اعزام داشت .

از آن تاریخی كه ماندانا با شوهر خود كبوجیه در پارس زندگی میکرد در حال تبعید بود و این پیام مهم بحال تبعیدی او خاتمه داد و نیز استياك با امید اینکه كبوجیه پدر كوروش بعد از این بواسطه كوروش نسبت با وفادار خواهد بود او را بسلطنت پارس منصوب كرد و با این ترتیب ماد و پارس با داشتن پادشاه علیه مثل گذشته نسبت به تجاوزات احتمالی خارجی متحد و متفق شدند .

در نظر پادشاه ماد كوروش كه نوه پادشاه ماد و پسر كبوجیه پادشاه پارس

بود بهترین ضامن یگانگی و مناسبات حسنه و معنوی این دو سلطنته محسوب میشد. از طرف دیگر با ورود کوروش و سفیر پادشاه ماد از طرف سکنه پارس به بهترین طرزا استقبال شده و گذشته را فراموش کردند. پدر و مادر کوروش که او را مرده پنداشته بودند و يك پيش آمد او را از مرگ نجات داده بود وی را با مسرت خاطر زایدالوصفی پذیرفته و برای تربیت او اهتمام کامل در نظر گرفتند.



فصل چهارم

کوروش پسر کبوجیه پادشاه پارس و ماندانا دختر پادشاه ماد
طبق اصول تعلیم و تربیت پارس مشغول تحصیل میشود .

در آن ایام تعلیم و تربیت جوانان در پارس دارای شرایط مخصوصی بسوده
و این اصول فرق زیادی با اصول تعلیم و تربیت کشورهای دیگر داشت .
در اکثر کشورها اولیای اطفال نسبت بافکار خود اولاد خود را تربیت میکردند و
بطور دلخواه جوانان خود را هم براه راست هدایت می نمودند. در آئین تعلیم و تربیت
آنان دزدی، راهزنی و هر گونه تجاوز بحقوق مردم -- ضرب و شتم و عدم اطاعت در
مقابل قانون و نظایر آنها از اعمال زشت و جزو گناهان کبیر محسوب میشد ! و
هر کس از این حدود تخلف میکرد مجازات میشد !
علاوه بر این در نزد آنان حرف زشت و نا مطلوب و فحش و هر گونه توهین
نیز جرم شناخته میشد !

جریان تعلیم و تربیت در نزد آنها بطریق زیر اجرا میگردد.
پارسیها در وسط پایتخت خود میدان بزرگی ایجاد کرده و آن را بازار
آزاد مینامیدند و در وسط آن سرای پادشاه را ساخته بودند . چنانکه کبوجیه پدر
کوروش در همان محل منزل کرده بود ! و در میدان مذکور ساختمانهای دولتی
دیگر هم ساخته شده بود . ولی در میدان نامبرده که نامش بازار بود نه تجار
و نه کسبه وجود داشت که برای فروش اجناس خود سروصدا راه بیندازند ! بلکه

میدان بازار به چهار قسمت بطریق زیر تقسیم شده بود : يك قسمت برای کودکان يك قسمت برای جوانان - يك قسمت برای مردان که مشغول تعلیم و تربیت بوده و يك قسمت هم برای اولیای آنها که خارج از این گروه بودند و با این طرز و اصول برای روزهای معینی افراد خود را تربیت میکردند.

مطابق قانون مردها و کودکان از طلوع آفتاب حاضر میشدند ! جوانان با اسلحه های سبك تا شب مشغول پرورش بودند و حتی در آنجا میخواستند ولی پدر و مادر برای حضور در این میدان آزاد بودند .

برای هر قسمت از این چهار گروه دوازده ماده قانون وجود داشت و این مواد مطابق دوازده تیره سکنه کشور تهیه و تدوین شده بود.

توضیح اینکه پارس از دوازده تیره تشکیل شده بود مطابق قانون مردانی برای آزمودگی انتخاب میشدند که میان تیره خود برشادت و مردانگی معروفیت داشته باشند .

برطبق قانون آموزش و پرورش میبایستی جهت تربیت کودکان مریبانی از میان تعلیم و تربیت دیدگان جنگ انتخاب شوند ! و در هر قسمت از ۳ گروه ملزم بودند تعلیمات سختی را تحمل نمایند ! تا بتوانند در انجام وظائف ملی و رعیتی خود ترقیات کاملی کرده باشند !

کودکان تحت تعلیم و تربیت میبایست قبل از همه عدالت و شجاعت را یاد بگیرند ! زیرا بقیه هرچه هست فرع عدالت است !! موضوع آموزش و پرورش باین نحو بود که هر مطالبی که متکی بعدالت نباشد بی فایده تلقی میشود ! مقرراتیکه روزانه انجام آن ضروری بود پیش از همه ملکات فاضله از قبیل : راستگوئی و عدم مهاجه و لج بازی و عناد بود که ممکن بود در اثنای بازی پیش بیاید ! و سعی و اهتمام میکردند که با اصول عدالت بین آنان قضاوت نمایند و مقصر را به مجازات برسانند !

مطابق مقررات اگر چنانکه کودکی ناحق و از روی هوا و هوس شکایت

میکرد مجازات او از طرف کودک بی تقصیر معین میشد ! بطور کلی سعی بلیغ میشد که میان کودکان باین نکته توجه شود که میان آنان بخل و حسد و اختلاف نظر که منجر بکدورت و دشمنی بشود واقع نگردد. و نیز توجه مخصوصی مبذول میشد که از اخلاق مذموم، عدم حق شناسی و قدرشناسی جلوگیری شود اگر میان کودکان کودکی را مشاهده میکردند که در مورد اقتضاء میبایستی تشکر بکند و از انجام آن مسامحه میکرد شدیداً مورد مواخذه و مجازات قرار میدادند .

پارسیها عدم انجام قدردانی و حق شناسی را جزو بیدینی محسوب میکردند علاوه بر آن عقیده داشتند که یکنفر حق شناس در انجام وظایف نسبت به پدر و مادر و یا میهن خود و حتی دوستان خود مسامحه کار بوده و گناه غیر قابل عفوئی انجام داده است. علاوه بر تعلیم این مبادی اخلاقی بکودکان یاد میدادند که تیراندازی و نیزه پرانی را بیاموزند .

برای جوانان هم اصول زندگی را یاد میدادند . کودکی که قدم بسال ۱۶ و ۱۷ میگذاشت بجرگه جوانان وارد میشد کودکانیکه ازده سال به بالا قدم میگذاشتند ملزم بودند در میدان شهر در ساختمانهای دولتی مانده و در نگهداری شاه و حفظ شهر تعلیماتی دیده و در عین حال در انجام تعلیمات و وظایف محوله بکوشند .

در هر ماه چندین بار مطابق دستور پادشاه در میدان شکار حاضر میشدند در اثنای شکار هر دفعه نصف نگهبان را همراه برده و نصف دیگر را برای نگهبانی شهر باقی میگذاشتند و بدینوسیله امنیت شهر محفوظ میماند .

اینها که در سفر شکار حاضر میشدند لازم بود نیزه و یک شمشیر و یا تیر و کمان و یک سپر سبک همراه داشته باشند . و هکذا هر کدام از اینها دوسرخ هم میبایستی همراه داشته باشند .

پارسیها از تعلیمات شکاری دو منظور داشتند یکی جهت اصول جنگی، دیگری حفظ و حراست کشورشان .

اهمیت شکار را از اینجا میشود تشخیص داد که شاه آنان را هدایت میکرد و بطور کلی در نظم و ترتیب شکار باندازه بی توجه بکار میبردند که در جنگ - در همان

شکار بود که بسرما و گرما و تشنگی و گرسنگی و دودیدن و خزیدن و حمله به حیوانات وحشی و انداختن تیرو کمان و نیزه عادت میکردند و همان شکار بود که رشادت و جلالت آنان را در مقابل حیوانات وحشی و قوی تربیت میکرد و آنان را ملزم میکرد که در مقابل خطر بایستند.

جوانانیکه تجربیاتی در شکار بدست میآوردند وظیفه داشتند در اثنائیکه گروه دیگر بشکار میرفتند در شهر مانده نیزه پرانی و تیر اندازی و کشتی گیری را بکودکان یاد بدهند و همه اینها جزو تعلیمات جنگی محسوب میشد.

هر جوانیکه ابراز رشادت و جوانمردی و اطاعت میکرد و در تربیت کودکان دیگر ابراز شایستگی مینمود، مورد تقدیر قرار گرفته و توجه مخصوصی را بخود جلب میکرد. هر جوانیکه ده سال وظایف خود را بوجه احسن انجام میداد وارد جرگه مردان شده تا ۲۵ سالگی مشغول انجام خدمت میشد و در این سن و سال آماده اجرای مأموریتهای مهمی میشد که برای حفظ کشور ضرورت داشت.

اگر جنگی پیش میآمد اینان با نیزه و تیر و کمان بمیدان جنگ نمیرفتند بلکه با اسلحه که «قمه کوتاه» مینامیدند مسلح شده و با سینه بند فولادین و سپر سبك در بازوی چپ و شمشیر کوتاه و یا بلند در سمت راست مسلح میشدند. در زمان صلح نیز اینها استعمال اسلحه های جنگی را مشق کرده و خود را برای روزهای ضروری آماده میکردند.

مردانیکه بسال ۵۰ میرسیدند از این جرگه خارج میشدند. اینان دیگر بجبهه جنگ نمیرفتند و در شهر مانده، اصول عدالت را انتشار میدادند و مأمورین را اینها انتخاب کرده و مقررات را بآنها یاد میدادند.

هر گاه میان کودکان و جوانان و مردان، حتی در میان خودشان یکی در انجام وظایف محوله مسامحه میکرد و بدینوسیله مرتکب جرم بزرگی میشد اینها یعنی کسانی که از جرگه جنگ آوران خارج میشدند آنان را بر طبق قوانین مجازات میکردند و محکومین، الی الابد از شرافت ملی محروم میشدند.

پارسیها این قوانین را برای تعلیم و تربیت تبعه خود و حتی در باره کورش پسر پادشاه مقرر داشته و مثل جوانان دیگر در تربیت او تقلا میکردند.



..... زن می‌پرداد گفت : کودک کی که خداوند بما عطا کرده بود همین
 امروز فوت کرده و وسیله نجات این کودک بیگناه فراهم شده است. خوبست
 که برگه مرده او را به هارباکت نشان دهی! و بدینوسیله این کودک را برای
 ماندن نا نگه‌داریم!... ص ۳۳

فصل پنجم

در دوازده سالگی کوروش با مادر خود برای زیارت پدر
بزرگش آستیاگ به کشور ماد آمده و اختلاف اصول و عادات
ماد با پارس توجه و تعجب او را جلب کرد.

کوروش مطابق روش آموزش و پرورش که در فصل چهارم شرحش گذشت
تربیت یافته و در هر رشته آن از خود ابراز لیاقت و شایستگی نشان داده و از همسالان
خود ممتاز شده بود. در دوازده سالگی پدر بزرگش او را بامادرش بماد احضار کرد.
زیرا شنیده بود که کوروش ترقیات جالب توجهی کرده است.

کوروش در حین ورود پیش پدر بزرگش او را شناخت و مثل یک نفر دوست
قدیمی و با گرمی سلام کرد. و قتی که وارد قصر با ابهت سلطنتی شده جلال و کبکبه
او را مشاهده کرد، آستیاگ نیم تنه سرخ خوش رنگ و یک لباس بلند زربفت خیره
کننده در برداشته و زنجیر طلا از گردن آویخته بود و یک جفت بازو بند جواهر نشان
به بازوان خود بسته و موی سر خود را هم با سبک مخصوصی که در کشور ماد معمول
بود آرایش داده و یک منظر جالب توجهی بخود گرفته بود.

این عظمت و شکوه موجب حیرت و مسرت خاطر کوروش گردیده و بی اختیار
دست زنان و شادی کنان بطرف مادرش برگشته و گفت به بین مادر، پدر بزرگم چقدر
زیبا است! پس از اینکه ماندان هم بسهم خود پدر خود را با احترام سلام کرد از
کوروش پرسید که بگو بینم بنظر تو پدرت قشنگتر است و یا پدر بزرگت؟

کوروش پاسخ داد: در پارس پدرم از همه زیباتر است در صورتیکه در کشور
ماد آنطوریکه در راه و در دربار دیده و دقت کرده ام پدر بزرگم بمراتب از همه

زیباتر است .

کوروش که در پارس با زندگانی معمولی و متداول خو گرفته و همه چیز را ساده و بی تکلف دیده بود مشاهده اوضاع پر جاه و جلال دربار ماد براو تازگی داشت . و با حیرت میدید که ماد دارای نعمت فراوان و مردم آن دارای زندگانی مرفه و راحت میباشند . و میدید ساکنین آن باسانی میتوانند احتیاجات خود را فراهم آورند و میدید کشور ماد آباد و محصول آن فراوان است در صورتیکه پارس با مقایسه با ماد از مزایای طبیعی محروم بوده و مردم آن در کوههای مرتفع و بی آب و علف در تهیه محصولات دچار اشکال هستند !

پدر بزرگ کوروش را بغل کرده و سپس دستور داد فوراً یکدست لباس مانند لباس خود که موردپسند کوروش واقع شده بود برای وی تهیه کرده و وسایل مسرت! او را آماده سازند !

آستیایک سعی میکرد تا احساسات جوان را تسخیر نماید و میخواست آن اقدام ناحق که دربار او کرده بود بوسایل مقتضی تلافی نماید !

کوروش از دریافت این همه هدیه خوشحال شده و با مسرت کامل قصر پدر بزرگش را گردش کرده و از تماشای فر و شکوه آن حظ میکرد و هرروز آثار و اشیای دیگری را مشاهده میکرد و از دیدن این همه جلال و جبروت تحولاتی در احساسات او ایجاد میشد .

پدر بزرگ از دیدار دختر و نوه خود بسیار مسرور شده بود . پس از چند روز که خستگی راه آنان رفع شد آستیایک دستور داد يك نهار مفصل و غذاهای گوناگون آماده کنند ! تا کوروش را با مسرت خاطر در سر سفره پذیرائی نماید . آستیایک در مدت کمی يك علاقه و محبتی فوق التصور در خود احساس کرده و برای این منظور دستور داده بود که يك مهمانی عائله وی با غذاهای اعلا و میوههای خوش مزه و کبابهای جورواجور بحد وفور تهیه نماید .

کوروش در مدت عمرش يك چنین نهاری ندیده و نخورده بود . و در پارس

بزند گانی ساده و بدون تجمل خو گرفته بود. و در آنجا در سر نهار فقط نان و مقداری هم گوشت و یا سبزیجات و آب ساده حاضر میکردند و هیچوقت مشروبات دیگر صرف نمیکردند و روی این اصل کوروش که عادت بصرف این غذاها نداشت لهذا فقط از نانیکه در کنار سفره گذاشته بودند صرف کرد!

پدر بزرگ با مسرتیکه از دیدار نوه خود پیدا کرده بود با اشتها مشغول غذا خوردن بود و از هر غذائیکه باو داد در جواب رد شنید با تعجب گفت پسر من چرا از این غذاها لذیذ نمیخوری؟ کوروش گفت:

او! پدر بزرگ!! (مثل این بود که کوروش منتظر چنین سئوالی بود تا جواب دهد) در تهیه این نهار و صرف آن چقدر زحمت میکشی، تو باید دستهای خود را بهر طرف دراز کرده و ظروف را برداشته از هر کدام یکی از غذاها را بچشی تا تشخیص بدهی که آشپز بتو خیانت کرده یا نه!! با این وضعیت تو ابداً نمیتوانی نهار حسابی نوش جان کنی!!

آستیاك گفت پسر من آنطور نیست که تو تصور میکنی!! اگر تو از غذاها بخوری خواهی دید چقدر خوش مزه و یکی از دیگری لذیذتر و گوارا تر است! همینطوریکه ظروف با ردیف چیده و پرداخته شده باید خورد.

او! پدر بزرگ! با وجود شرمیکه گفتم من مشاهده میکنم که تو خودت از غذاها تنفر داری.

آستیاك با حیرت پرسید پسر من از کجا اثبات میکنی که من از خوراکیها اکراه دارم؟

کوروش پاسخ داد: من میبینم وقتیکه تو نان بر میداری دست خود را پاك نمیکنی ولی وقتیکه از غذاها بر میداری فوراً دستت را با دستمال پاك میکنی مثل اینکه از این آلودگی دست مستحضر هستی!

وقتیکه دلیل کوروش را شنیدند از این بیان بچگانه همه بخنده افتادند! سپس آستیاك گفت: اقلاً از غذای گوشتی بخور تا آن اندازه قوت داشته باشی که

بتوانی بخانه خود برگردی ! با ادای این جمله دستور داد مقدار زیاد از گوشت حیوانات وحشی باو بدهند !!

کوروش پس از مشاهده ظرف پر از گوشت گفت : پدر بزرگوارم اینهمه غذای گوشتی را بمن میدهی هرطوریکه دلم میخواهد بکنم ؟
آستیاك گفت آری همینطور است که گفتی!

کوروش فوراً گوشت را در میان نوکرهای آستیاك تقسیم کرد. و سپس چنین گفت این گوشت پاداش شماها است که برای من لباس و نيزه و سپر خوب و زیبا تهیه کردید. بیکي هم گفت توهم در مقابل خدمات صادقانه نسبت پدربزرگم پاداش میگیری و بدیگری هم گفت تو همواره مادر مرا مورد احترام قرار میدهی ! و بدین گونه همه گوشت را تقسیم کرد ! چون تنگ چشم و خسیس نبود فهمید که چگونه خدمتگذاران را پاداش بدهد!

آستیاك این عمل کوروش را با کمال مسرت نظاره میکرد .

گوشت کوروش تمام شد ولی بهزاکاس پیشخدمت حضور حصه‌ای نرسید !
آستیاك برای مزاح گفت بهزاکاس پیشخدمت من که نزد من ایستاده چیزی ندادی ؟ (زاکاس رئیس تشریفات خوش قیافه‌ای بود که در راهنمایی اشخاص بحضور پادشاه اختیار تام داشت) کورش فوراً و بدون درنگ پرسید : بچه وسیله زاکاس توجه مخصوص تو را جلب کرده است ؟

آستیاك گفت مگر نمیبینی که او چقدر شکیل است و با چه دقت و مهارت خدمت میکند و چگونه در ریختن و آوردن شراب ادب و نظافت بکار میبرد و باچه طریق پیاله را با سه انگشت گرفته و او را طوری بمن میدهد که براحتی بگیرم و بنوشم !

او پدر بزرگ دستور بده زاکاس پیاله شراب را بمن بدهد تا من هم با

همان مهارت برای تو شراب بدهم شاید بتوانم توجه تو را بدست بیاورم !
 آستياك بزاکاس دستور داد که پیاله شراب را باو بدهد ! کوروش پیاله را گرفته
 آن را مثل زاکاس شست و سپس پر کرده و با دقت پدر بزرگ خود داد ! این
 رفتار کوروش ، پدر بزرگ و مادر را بخنده انداخت ! کوروش فوراً خودش را بغل
 پدر بزرگ انداخته و خندید و او را بوسید و گفت : زاکاس تو مغلوب و معزول
 شدی ! من تو را از این خدمت پرافتخار بیرون کردم و من بجای تو پیشخدمت
 حضور خواهم بود ولی نه مثل تو که قبلاً نصف شراب را خودت میخوری !

مقصود کوروش از این مطلب این بود که وظیفه معاینه غذاها و تشخیص عدم مسمومیت
 آنها را که در کشور ماد معمول بود بعده بگیرد . توضیح اینکه برای پیشخدمت
 حضور الزام آور بود قبل از اینکه پیاله شراب را پادشاه بدهد خود او جرعه
 بنوشد اگر چنانکه زهر داشته باشد خود او بمجازات برسد ! و علت سوءظن پادشاهان
 این بود که آنان پیشخدمت حضور را از نقطه نظر آزمودگی و تناسب اندام از
 میان اسراء انتخاب می کردند ولی بوفاداری آنان ایمن نبودند ! بدین جهت
 احتیاط را رعایت میکردند .

ولی این عادت پیش پارسها معمول نبود و احتیاجی هم بیک چنین پیشخدمت
 حضور نداشتند زیرا غذاهای آنها خیلی ساده و معمولی بود و سرنهار و شام بجز آب،
 مشروبات دیگر هم صرف نمیکردند .

آستياك وقتی که مقصود کوروش را فهمید من باب مزاح گفت تو که در تمام
 موارد از زاکاس اطمینان داری چرا فقط از چشیدن و معاینه غذا مطمئن نیستی !

کوروش : بدلیل اینکه ممکن بود در شراب زهر داخل کرده باشند !

آستياك : بهمان دلیل اوقلاً باید یک جرعه از شراب بخورد !

کوروش : من تصور میکنم اینطور نباشد . زیرا روزهایی که ما تازه وارد شده

بودیم تو مهمان داشتی و من احساس کردم که شراب شما مسموم بود !

آستياك : تو چگونه تشخیص دادی .

کوروش : من دیدم پس از صرف شراب همه از حال طبیعی خارج شدید !!
و رفتار شما بی شباهت بما کودکان نبود همه شماها بلند حرف میزدید ! بدون اینکه
مطلب همدیگر را بفهمید ! خنده آور بود بدون اینکه معنای صحبت همدیگر را
بفهمید گفتار همدیگر را با تحسین و تمجید تصدیق میکردید . هریکی از شماها
با غرور و فرباد نیروی خود را برخ دیگری میکشیدید در حالیکه وقتی میخواستید
بلند بشوید قدرت ایستادن را نداشتید از این جهت است که من دریافتم که زاکاس
پیشخدمت حضور در شراب شما زهر داخل کرده بود .

آستیاك : اگر پدر توهم شراب بخورد همان حال را پیدا خواهد کرد !
کوروش - ابداً .

آستیاك : پس او چطور میکند ؟

کوروش : او اگر تشنه نباشد چیزی نمینوشد ! ومثل توهم پیشخدمت حضور
مانند زاکاس ندارد که پی در پی بوی شراب بدهد !

مادر کوروش : پسرم برای چه بیچاره زاکاس اینهمه حمله میکنی ؟

کوروش : من از او متنفرم !

مادر : روی چه اصل ؟

کوروش چون او مانع میشود که من پیش پدر بزرگم بروم . مثل این است
که او خیالات دیگری دارد که از ورود من باطاق پدر بزرگم مانع میشود ؟

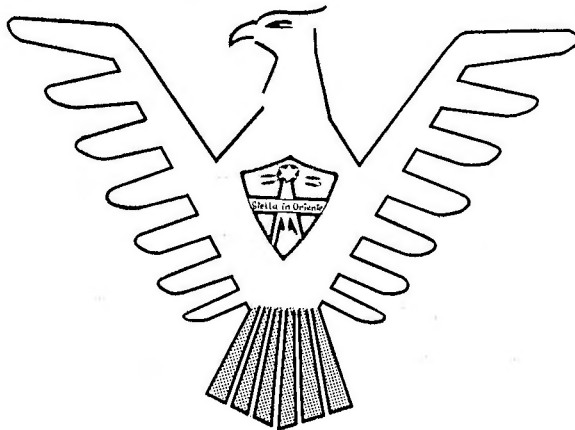
تفریح سرنهار اینگونه ادامه داشت . پس از خاتمه تشریفات وقت آن رسیده
بود که کوروش وظایف پرورش سختی انجام بدهد آستیاك دستور داد باو اسب سواری
یاد بدهند و کوروش از این دستور خیلی خوشحال شد . زیرا در فارس بندرت اسب
سواری معمول میگردد ! و بطور کلی اسب کمتر دیده میشد !

جور دیگر هم نمیشد انتظار داشت چون کشور پارس سنگلاخ و کوهستانی
بود و از اسب زیاد استفاده نمیشد برای حمل بار هم از گاو و الاغ استفاده میکردند
بدین جهت بطور شایسته اسب سواری را بلد نبودند !

برعکس پارسها ، مادها در اسب سواری دارای مهارت کاملی بودند و در دره‌ها وفلات پر عرض و طول اسبهای شکیل تربیت می کردند. از این رو اسب سواری برای کوروش بزرگترین شادی را ایجاد میکرد . و هر روزی که وقت او در اسب سواری میگذشت با کمال مسرت تفصیل آنرا پدیر بزرگش تعریف میکرد و ضمناً خوشحال بود که برای تمام روز مشغولیتی پیدا کرده است .

او در هر حال دارای فکر روشن بوده و بدیگران فرصت نمیداد که باو تلقین بکنند . ولی خودش را در مقابل دستورات مادر و پدیر بزرگش آماده میساخت ! و بدینوسیله بآنان مایه شادی و سرور ایجاد میکرد .

کمیته « جشن شاهنشاهی » دانش آموزان
آموزشگاه اندیشه «دن بسکو» تهران - ۱۳۴۲



فصل ششم

ماندانه به پارس بر میگردد ولی کوروش در ماد مانده و با
همسالان خود به اسب سواری و شکار مشغول میشود.

ماندانه از پدرش اجازه خواست که پیش شوهرش کبوجیه بر گردد پدرش
هم موافقت کرد و گفت اما کوروش پیش من بماند. ماندانه گفت با کمال میل
من موافقت دارم ولی نمیدانم کوروش میماند یا نه؟

آستیك كوروش را احضار کرده بوی گفت: پسر من مادرت به پارس میرود تو
اگر پیش من بمانی دستور خواهم داد که دیگر زاکس از ورود تو باطاق من ممانعت
نکند و من هم از آمدن تو پیش خودم خوشحال خواهم شد. و تمام اسبهای من در
اختیار تو خواهد بود. و بعد از این نهار تو با اصول فـیـارسی ساده و بدلخواه تو
تهیه خواهد شد.

علاوه بر همه اینها پارك بزرگ را با کلیه صیدهای آن بتو میدهم و پس از
اینکه اسب سواری و تیراندازی را یاد گرفتی در آن باتیرو کمان بصید و شکار مشغول
شوی! و جوانانی هم برفاقت تو انتخاب خواهم کرد که همبازی داشته و تنها نمایی!
ماندانه پس از شنیدن گفتههای پدرش از کوروش میپرسد آیا میخواهی با من پیش
پدرت برگردی و یا در پیش پدر بزرگت بمانی؟ کوروش بدون تأمل و تردید پاسخ
داد که در پهلوی پدر بزرگ میمانم! و فوراً پیش پسر بزرگش دویده و او را بغل
گرفته و با اطوار کودکانه از او اظهار تشکر کرد که اجازه داد در ماد بماند.

ماندانه: چرا نخواستی با من بیایی!



..... در دوازده سالگی کوروش باعابد خون برای زیارت پدر بر رگش آستیناک یکشور ماد آمده و اختلاف اصول و عادات ماد با پارس توجه او را جلب کرد ... ص ۴۳

کوروش : اوه ... مادر در پارس من فقط با مشقهای محدود مثل تیرو کمان و نیزه پرانی و کشتیهای تن به تن مشغول میشوم !! ولی در مصادکارها و هنرهای است که من هنوز آنها را ندیده و نیاموخته‌ام بیش از همه میخواهم اسب سواری یاد گرفته و در این فن از دیگران پیش بیفتم چنانکه در پارس در تیر اندازی جلو افتاده بودم .

ماندانه از حرفهای پسرش دریافت که او تنها برای خاطر پدر بزرگ و هدایای او در کشور ماد نمیماند بلکه با شوق و شغف میخواهد با آموختن اسب سواری و فنون صید و شکار يك مرد رشید و کار آزموده بشود !

از طرف دیگر مطمئن بود که پسرش همه گونه وسایل تعلیم و تربیت را در پیش پدرش دارد با خاطری آسوده به پارس برگشت و کوروش هم در ماد مانده بآموزش و پرورش مشغول گردید .

کوروش حالا برخلاف سابق که در مسابقهها همکاران را بآن قسم کارها وادار میکرد که خودش خوب بلد بود ! رفتار خود را عوض کرده و میفهمید که خجالت در نتیجه مغلوبیت چیست !! و از تشبیه که نتیجه آن مایه انفعال دیگران باشد خودداری میکرد !

از طرف دیگر اگر خودش هم در يك مسابقه مغلوب میشد، عصبانی نشده و برعکس متانت خود را از دست نداده و گاهی هم میخندید و سعی میکرد مغلوبیت خود را با ادامه کوشش و ورزش تلافی نماید .

و در هر مسابقه‌ای که بازیرا میباخت، با تمرین و تقلا ی مدام میکوشید تا خود را بدیگران برساند و طولی نمیکشید که بآرزوی خود میرسید .

با این طریق در مدت کوتاهی اسب سواری را بخوبی آموخت و حتی از سوارکاران هم جلو افتاد و این توفیق در نتیجه علاقه مفرط او بآموزش و پرورش نصیب وی گردید .

فصل هفتم

نخست کوروش بارفقای خود در باغ وحش آستیاك مشغول
صید و شکار بود بمجردیکه در این کار مهارت پیدا کرد
در خارج آن مشغول شکار شد و طولی نکشید که با ابراز
رشادت و شجاعت از همسالان خود ممتاز گردید .

پس از اینکه کوروش اسب سواری یاد گرفت از پدر بزرگ اجازه داشت که
از حیوانات باغ وحش پارک او شکار بکند ولی کوروش و دوستانش شکارچیان زبر-
دستی شده بودند . در مدت کمی با تیر و کمان و تعاقب، حیوانات پارک را تمام
کردند .

کوروش میدانست که پدر بزرگش این حیوانات را از خارج پارک با زحمات
زیاد جهت تفریح وی تهیه میکند باین فکر افتاد که زحمت او را کم کرده و اجازه
بگیرد که در فضای آزاد در دشت و بیابان بصید شکار بپردازد .
از طرفی فکر میکرد که دوره کودکی سپری شده و سعی میکرد که تقاضای
او با کمال ادب انجام بگیرد .

وقتی که آستیاك منظور او را فهمید وی را از خطر شکار آزاد در دشت و دمن
آگاه کرد !! و برای اطمینان خاطر برادر کوچک خود « کی آخسار »^۱ را احضار و
کوروش را باو سپرده دستور داد که جهت حفاظت او از خطر حیوانات وحشی درنده
و شاخ زن، شکارچیان مجرب و چند رأس اسب تهیه نماید و نیز از ورود کوروش به
محلهای پر خطر ممانعت نماید .

قبل از حرکت، کی آخسار از اوضاع شکار و خطرات احتمالی آن شرحی داد. کوروش از این فرصت استفاده نموده و از صفات حیوانات اهلی و وحشی پرشپایی کرد و در مدت محاوره فقط از گوزن و خرس و گراز و پلنگ و شیر و خواص آنها پرسشپایی نمود!

شکارچیان مجرب علاوه بر توضیحات از خوی وحشی حیوانات از خطرات محیط و وضعیت کوهها و درهها سرگذشتپایی نقل کردند.

کوروش در شکارگاه به اندرزه‌های کی آخسار و شکارچیان ورزیده در اطراف اصول شکار و خصوصیات حیوانات و خطر عوارض زمین و تخته سنگها و گودالها و احتیاطهای ضروری گوش میداد که ناگاه چشمش به گوزنی افتاد که خرامان خرامان میچرید. فوراً به پشت اسب خود پریده و به تعقیب آن پرداخت.

اسب کوروش بر اثر نهیب وی خیز خطرناکی برداشته در زمین سنگلاخ بزانو درآمد و کم مانده بود که را کب خود را بزمین زده و نابود کند. کوروش با رشادت خودش را نگهداشت و با مهارت اسب را از زانو بلند کرد و به تعقیب گوزن ادامه داد. کوروش فرصتی بدست آورده با یک تیر دلدوزی شکار را از پا در آورد و از پیروزی مسرور گشت.

ولی کی آخسار و همراهان او اطراف کوروش را گرفته و از خطریکه از او گذشته بود وی را متوجه نموده و بر حذر داشتند. کوروش ملول گشته از اسب پایین آمده و با ناگواری اظهارات آنها را گوش میداد.

در این اثنا آوای ناله‌ای آنان را متوجه نمود که بشدت استمداد میکرد. همه بسمت آن صدا حرکت کرده و مشاهده کردند که یکی از همراهان آنان مورد حمله گراز وحشی خطرناکی واقع شده است.

کوروش پیشتاز خود را بگراز رسانده و با زبردستی با نیزه او را بزمین انداخت.

عموی کوروش کی آخسار بامسرت قلبی باز او را اندرز داد که این بی احتیاطیها

برای او تولید نگرانی میکند. کوروش از او خواهش نمود که شکارهای او را پیش پدر بزرگش آستیاك بفرستد. ولی کی آخسار اظهار داشت شکارهایی که با خطرات جانی بدست بیاید پدر بزرگ از او نخواهد پذیرفت. و از من هم ناراضی خواهد بود که چرا اجازه داده‌ام که تو خود را بخطر بیاندازی.

کوروش پاسخ داد که اگر پدر بزرگم بخواهد میتواند مانع شکار من بشود ولی من قبلا اجازه گرفته بودم. همینطور تو عمومی بزرگ من میتوانی مرا مجازات کنی، ولی کاری که انجام گرفته است میتوانی از این عمل من چشم پوشی نمایی. کی آخسار با عدم رضایت گفت هر طوریکه میخواهی بکن...

کوروش لاشه‌های شکارها را برداشته و به پیش پدر بزرگش آورده و چنین گفت: پدر بزرگم اینها را برای توشکار کرده‌ام و تیرهای خون آلود را هم بزمین گذاشت تا پدر بزرگش به بیند.

آستیاك با مشاهده لاشه‌های شکار و نیزه‌های خون آلود پی به بی احتیاطی کوروش برده و گفت:

من با کمال میل هدیه تو را قبول دارم ولی شکارهاییکه با خطر انداختن جان خودت صید کنی مورد مسرت من نیست.

کوروش با مهارت تمام گفت اگر اجازه میدهی من آنها را بین همراهان صید و شکار خود تقسیم کنم.

آستیاك برای اینکه او را زیاد ملول نکند گفت پسر من مطابق میل خودت بهر کس که مایل هستی قسمت کن.

کوروش قطعات شکارهای خود را در میان رفقای خود قسمت کرده و به آنان چنین گفت:

دوستان من! اگر ما فقط در پارک شکار میکردیم برای ما هنری نبود برای من دیگر لذت ندارد که حیوانات اسیر شده پارک را صید کنم. شکارهاییکه در پارک صید میکردیم کم جثه و لاغر و تاسف آور بود ولی شکارهای کوه و دشت و دمن زیبا

و فربه و بزرگ و جلد و چابك میباشد .

گوزنیکه من شکار کردم بسیار تند و چابك میدوید و از روی حفره ها میپرید و گراز وحشی خطرناکی که با نیزه از پا در آوردم بشدت بمن حمله کرد . اینها چنان نیرومند و تیز دو بودند که باسانی نمیشد آنها را شکار کرد .

این قبیل صید و شکار انسان را ورزیده و نیرومند میکند .

وقتی که کوروش جمالات زنده را با بیان گرم و مزیت شکار آزاد بدوستان شرح میداد همه سر هوس آمده و آمادگی خود را باطلاع او میرسانیدند .

کوروش پس از شنیدن موافقت آنان بگفتار خود علاوه کرد اما شما و ما احتیاج به سرپرست نداریم و شما نباید بزرگان خود را همراه بیاورید .
آنان گفتند ما نمیتوانیم از امر پادشاه سرپیچی نماییم مگر موافقت آستیاك را بدست بیاوریم .

کوروش گفت کیست که این خواست ما را بعرض شاه برساند . جوانان گفتند کیست که شایسته تر از تو باشد ؟

کوروش گفت ای خدا من نمیدانم چکار کنم . من مجاز نیستم با پدر بزرگ خود چون یکتفر بیگانه جدی مذاکره نمایم .

در ایامیکه کودک بودم پیش ازحالا آزادی کامل داشتم ولی حالا برای عرض مطلبی احتیاط میکنم .

جوانان گفتند این تردید تو ما را مأیوس میکند و اگر در واقع تو خواهش ما را انجام ندهی ما مجبوریم یکتفر دیگر برای این کار انتخاب بکنیم .

این طرز بیان کوروش را تکان داد . نگاهی بسمت دوستان انداخته و بدون پاسخ آنان را ترك و بسوی قصر سلطنتی براه افتاد .

پس ازاینکه مراسم احترام را بجا آورد چنین گفت: پدر بزرگوار ومهربانم! اگر یکی از محارم و یا گماشتگان تو از اجرای امر تو فرار کند و تو او را بگیری چه معامله ای با او میکنی ؟

آستياك گفت -- امر ميكنم اورا بگيرند و بكار اجبارى بگمارند .
 كوروش گفت -- اگر او خودش را تسليم كند چكار ميكنى؟
 آستياك -- براى اينكه اين نافرمانى تكرر نشود او را تنبيه ميكنم .
 كوروش باهمان وضع پيش آمده و گفت ، اگر تو مرا ميخواهى تنبيه كنى من آماده هستم .

و من همين الان از پيش تو ميروم و با دوستان خود بدون سرپرست بشكار خواهم رفت .

آستياك گفت -- پسر خوب كردى كه اين نيت خود را قبالا بمن گفتى -- و من اين اقدام را قدغن ميكنم . من از هوسبازى استقبال نميكنم كه مادر تو در مقابل چند تكه گوشت شكار پسر خودش را از دست بدهد .

كوروش پس از شنيدن عقیده آستياك ساكت شد . وقتى آستياك مشاهده كرد كوروش بسيار مايوس و ملول گشت بسر لطف آمده اجازه شكار مشروط داد . و با تشریفات خاصى دستور داد وسايل ضرورى را تهيه كنند و عده اى پياده و سواره كه در شكار مهارت داشتند احضار نمود و بدوستان كوروش هم اجازه داد كه در ميدانى حاضر شوند و پس از حضور همه ، خودش هم در ميدان حضور يافته و چنين گفت -- كوروش از من اجازه خواسته است كه بشكار آزاد برود و لازم است اصول را رعايت نموده قبل از اينكه كوروش بطور دلخواه خود و بحد كافي شكار كند كسى اقدام به شكار و تيراندازى نكند .

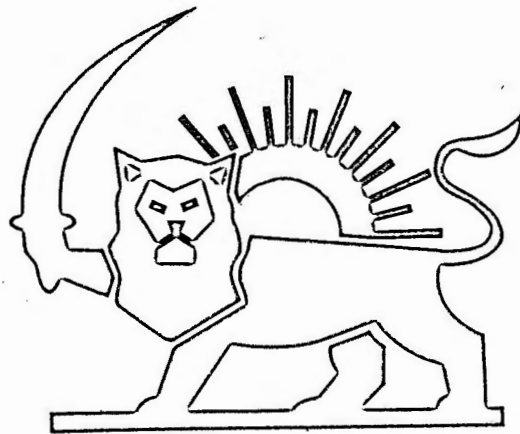
ولى امر و تذكر پادشاه براى كوروش ايجاد مسرت نكرد . سكوت را شكسته چنين گفت : پدر بزرگوارم اگر تو ميخواهى من با مسرت و دلخوشى شكار بكنم اجازه بده تمام دوستان من هم اقدام بشكار كرده و زبردستى و شجاعت خود را آشكار نمايند تا استعدادهاى نهفته آنان نمايان شود .

گفتار كوروش ، شاه را پسند افتاد و نظر كوروش را پذيرفت و خود هم درشكار حضور يافت و مشغول تماشاى اسبدوانى و نيزه پرانى و شكار افكنى جوانان گرديد .
 مطلبى كه بيش از همه مسرت قلبى آستياك را تحريك ميكرد اين بود كه مى شنيد كوروش

با مشاهده هر شکاری با ذکر نام او را میافکند. و قلباً به نواده خود آفرین میگفت و باز هم میدید هر کدام از دوستان کوروش که قادر بابر از لیافت نبوده و نیست مورد مسخره و استهزای کوروش واقع میگردید و برعکس هر جوانی که با زبردستی و چالاکی صید میکند مورد تحسین کوروش واقع میشود و ابداً حسادت او را تحریک نمیکند. آستیاك از این خصایل نواده خود حظ میکرد. پس از پایان شکار لاشه‌های شکار را بقصر حمل کردند.

آستیاك هر وقت فرصت پیدا میکرد با کورش و دوستان جوان او در شکارگاه حاضر میشد و از تماشای اسب سواری و تعقیب صید و شکار و عبور از موانع و ابراز شجاعت در مقابل درندگان لذت میبرد.

کوروش در این ایام با خوشی و مسرت و شادکامی زندگی کرده و بهیچوجه کسی را از خود نمیرنجاند و برعکس با رفتار قابل تحسین خود دوستان زیادی پیدا کرده بود.



جمعیت «جوانان شیر و خورشید سرخ» آموزشگاه

اندیشه «دن بسکو» تهران - ۱۳۴۳

فصل هشتم

پسر پادشاه آشور^۱ بیپناه شکار فرصتی بدست آورده و بخاک
کشور ماد تجاوز کرد. کوروش در شباب جوانی بار نخست
اسلحه جنگی برداشته و به نیروی آشور حمله ور شده و آنرا
فراری داد.

در ایامیکه کوروش قریب شانزده ساله بود واقعه‌ای پیش آمد و پسر پادشاه
آشور بعنوان شکار بخاک کشور ماد تجاوز نمود. دامنه کوه و مراتع و علفزارها
که محل تفریح و شکار گاه کوروش و رفقای او بود در سرحد دو کشور واقع شده بود
و مکان مزبور مورد تاخت و تاز آشوریا قرار گرفته بود.

در این زمان که دولت ماد با دولت آشور رقابت و همچشمی شدیدی داشتند
از کوچکترین حرکت یکدیگر ظنین بودند در چنین دورانی پسر پادشاه آشور عده
سواره و پیاده و کوه نوردانی که بتوانند کوههای پرفراز و نشیب و دشتهای وسیع
خاک ماد را باسانی زیر پا بگذارند آماده کرده بود. پسر پادشاه آشور عده مزبور را
بشکل اردو ترتیب داده در تنگه‌ها و گردنه‌ها به نگهبانی گماشت. آشوریا اردوی
قابل توجهی جهت اجرای مقصود خود و سلطه بکشور ماد مهیا کرده بودند با این
نیروی شگرف در این بودند که حمله را آغاز نمایند تصمیم پسر پادشاه آشور
نه تنها در فکر بدست آوردن شکارهای چاق و اشتها آور مرتع ماد بود بلکه عمده
غنائم پر ارزش دیگر هم مورد نظر داشت.

با این تصورات خیال انگیز سحر گاهان حمله را آغاز نمودند. و گروهی از



..... مشاهده کردند که یکی از همراهان آنان مورد حمله گر از وحشی خطرناکی واقع شده است . کوروش ؛
 پشمار خود را بگر از رسانده و با بردستی با نیزه او را از زمین انداخت ص ۴۳

پیاده نظام را در سرحد بانی گذاشته و با سواره‌ها ساخلو ماد را آماج قرار دادند .
برای پیش‌دستی و مانع ورود کمک ماد اطراف استحکامات آنها را محاصره کرده
و مشغول تاخت و تاز گردیدند .

وقتی که خبر حمله دشمن به پادشاه ماد رسید آستیاك بدون فوت وقت بانبروی
حاضر سرحد کشور خود حرکت کرده و به بقیه فرماندهان خود نیز امر صادر نمود
که هر چه زودتر بکمک او بشتابند .

کوروش پس از استحضار از هجوم دشمن و حرکت پدر بزرگ خود بار اول
با اسلحه جنگی مسلح گردید . اسلحه کوروش بسیار ممتاز و از بهترین اسلحه‌های
زمان خود بود و با قامت رشید اوزبندگی داشت . او سرعت پشت‌اسب پریده و آماده
حرکت شد . آستیاك که غفلتاً او را پشت‌اسب مشاهده نمود با تعجب گفت چه کسی
بتو اجازه داده است که آماده جنگ شوی و باو تذکر داد که هنوز وقت جنگ تو
نرسیده است و خوبست در شهر بمانی و در جنگ بوجود تو احتیاجی نیست . کوروش
که روحیات آستیاك را در دست داشت با اصرار و جلب رضایت ازو همراه او حرکت
کرد . وقتی که نیروی ماد بمحل تجاوز دشمن رسید مشاهده کرد که سربازان آشوریها
با اسلحه جنگی موضع گرفته و عنوان شکار بهانه‌ای بیش نیست و سواره‌ها مترصد
فرمان حمله میباشند .

نیروی ماد هم در مقابل آنها موضع گرفت . کوروش پس از مشاهده نیروی
دشمن گفت :

پدر بزرگ اینها افراد دشمن میباشد که پشت اسبها آرام نشسته‌اند ؟
آستیاك - بهر صورت بلی همانها هستند .

کوروش - همچنین سوارانی که در آن آبادیهای ما که مشغول قتل و غارت
هستند آشوری هستند .

آستیاك - بلی فرزندان من .

کوروش - در واقع پدر بزرگ آنها بیچاره و مفلوک و کم‌رشد دیده میشوند

و در پشت اسبان مفلو کتر مشغول تاخت و تاز ناشیانه هستند با اینحال دارائی ملت ما را میبرند - عده‌ای از نیروی ما فوراً باید بآنها حمله ببرند .

آستیاك- مگر نمیبینی گروه سوار مر کز آنان چقدر قوی است و برای حمله آماده فرصت میباشند. اگر ما بسمت سواران معدودی که مشغول غارت هستند هجوم ببریم سواران کمین کرده دشمن ، رابطه آنها را با اردوی ما قطع کرده و نابود خواهند کرد. چون هنوز نیروی اساسی ما تکمیل نشده است و باید منتظر سربازان کمکی شویم .

کورش - اگر تو همینطور در قلب لشکر در جای خود استوار مانده و فقط عده‌ای که برای نابودی غارتگران کفاف بدهد اعزام بکنی، با این اقدام- اولاً افرادی را که باید به اردوی ما ملحق شوند تشجیع و بطرف خود جلب کرده‌ای. دوم- دشمن هم از طرف نیروی تو حساب برده و تکان نخواهد خورد. چون از وضع فعلی ما بی‌خبر است و نمیداند شمار سربازان ما از چه قرار است .

بنا بر این عده معدودی برای اجرای نقشه و درهم شکستن و نابود کردن سواران غارتگر دشمن کافی است .

توضیحات کورش مورد توجه آستیاك قرار گرفت و پیش خود حیرت میکرد که کورش چقدر با هوش و بیدار میباشد . و به هوشتره برادر خود امر کرد - با سواران خود بطرف غارتگران دشمن حمله ببرد و برای تقویت فکری او گفت من خودم هم حاضر و آماده هستم در صورتیکه اردوی دشمن بطرف شما حرکت کند فوراً جلوی حمله او را گرفته و نمیگذارم فرصت اعزام یکنفر سرباز را به دست آورد .

هوشتره طبق نقشه و پیشنهاد کورش با سواران معدودی حرکت کرد . کورش با مشاهده حرکت هوشتره به جنبش آمده و سرعت پیش رانده و از سواران و از خود وی هم جلوتر افتاد بطوریکه میبایست همه پشت سر او حرکت کنند غارتگران دشمن بمحض اینکه نیروی ماد را که سرعت مشغول پیشروی بودند

مشاهده کردند اشیاء غارتی را بزمین ریخته پا به فرار گذاشتند .
 کوروش بآنان فرصت گریز نداده و با عده‌ای جلو آنها را گرفت . با ابراز
 شجاعت گروهی از آنها را منکوب و بقیه را هم به اسارت گرفت .
 وقتیکه دشمن ، فوج غارتگر خود را در خطر اسارت و نابودی مشاهده کرد
 برای ترغیب کوروش دسته دیگری بکمک دسته اول اعزام داشت . ولی کوروش نه
 تنها مرعوب نگشته و دست از دشمن بر نداشت در گرما گرم زد و خورد هوشتره
 را به یاری طلبیده و بشدت دشمن را کوبیده و تار و مار نمود .
 هوشتره و دسته او بامشاهده رشادت حیرت آور کوروش جوان ، با مسرت قلبی
 وی را یاری کردند .

هوشتره قلب سپاه دشمن را مشاهده کرد که حمله همگانی را آغاز کرد، پی
 به پی احتیاطی و اقدامات عجولانه برده برای برادرش و همچنین کوروش نگران شد
 و با گروه خود بسوی دشمن تاخت آورد .

آشوریها با مشاهده حمله عمومی مادها موضع گرفته و کمانهای خود را بدست
 گرفتند و بشدت به تیراندازی مشغول شدند ، بامید اینکه مادها وقتیکه به تیر رس
 برسند در مقابل تیرهای آنان از پیشروی بازمانده و اجباراً توقف نموده و مانند
 گذشته که بارها در سرحد مشاهده شده جنگ مبدل به جنگ تیراندازی خواهد
 شد و تا آمدن شب ادامه خواهد داشت و بعد از تاریکی شب هم هر دو طرف متخاصم
 جنگ را ترك کرده و بطرف میهن خود عودت خواهند کرد ولی این دفعه وضع جور
 دیگر بود .

برخلاف انتظار، آشوریها دیدند کوروش بی محابا هجوم را ادامه داد و از
 سمت دیگر هم آستیاك به جنبش آمده و عنقریب نیروی آنان محاصره خواهد شد
 روی این اصل نیروی آشوریها هراسان شده و از میدان جنگ روگردانیده و عقب
 نشستند .

مادها بشدت دشمن را تعقیب کرده عده‌ای از آنان را نابود و عده‌ای را هم

اسیر گرفتند .

و پیش از آنکه سربازان آشوریها را تا نفر آخر از خاک ماد برانند دست از تعقیب آنان بر نداشتند .

پس از این پیروزی آستیاك نیروی ماد را عقب کشید و از این لشکر کشی بسیار شادمان گردید .

ولی از طرف بی احتیاطی کورش بسیار پشیمان بود اگر چه از شجاعت و زبردستی او در جنگ بی نهایت مسرور بود ولی از تهور فوق العاده که منجر بی - احتیاطی میشد بسیار نگران بود .

کورش شب بجز اینکه به میدان جنگ برگشته و کشتگان را از نظر بگذراند کار دیگری نکرد و میخواست نداند چه کسانی کشته شده اند و با اشکال و اصرار او را از ادامه این کار منصرف کردند .

فردای آن روز نام کورش دهن بدهن در کشور ماد میگشت - و ابراز شجاعت و رشادت او را مورد تحسین قرار میدادند، آستیاك که در موقع خود او را مورد تفقد قرار داده بود از داشتن يك چنین نواده ای بخود میباید. این جنگ نخستین صحنه جنگهای کورش بود .



سازمان «پیش آهنگی» آموزشگاه اندیشه

«دن بسکو» - تهران - ۱۳۳۲

فصل نهم^(۱)

کبوجیه پسر خود کوروش را از کشور ماد به پارس احضار کرد تا آموزش و پرورش پارس را بوی ادامه دهد. آشوریها خودشان را برای جنگ با ماد آماده میکنند. کوروش با اتفاق لشکر پارس به کمک ماد میآید.

کبوجیه پدر کوروش از شنیدن اینکه پسرش جوان رشیدی شده است بسیار مسرور گردید و او را به پارس احضار کرد تا اصول و عادات و وظایف همگانی پارس را بوی بیاموزد.

کوروش از احضار پدرش خشنود گردید زیرا نمیخواست که پدر خود را ناراضی نماید و حکومت پارس او را به بی اطاعتی متهم نماید. این موضوع برای ترک پدر بزرگ آستیاک هم عذر موجه بود. ولی برای آستیاک مفارقت کوروش بسیار ناگوار بود زیرا او را مثل پسر خود دوست میداشت.

در نظر آستیاک کوروش در آینده جوانی خواهد بود که در مقابل دشمنان ماد شجاع و رشید و برای دوستان مهربان و دوست داشتنی. آستیاک برای مسافرت او هدایای بسیار پربهائ تهیه کرده و خود او را در انتخاب اسبهای شکیل ماد آزاد گذاشت. پس از آمادگی وسایل سفر طبق اصول پارس و ماد همدیگر را بوسیده و آماده حرکت شدند.

آستیاک با عده زیادی مردان و جوانان در طول راه او را با مهربانی مشایعت

۱- این قسمت و سلطنت هوخشتره برادر آستیاک با آنچه که در سایر تواریخ راجع به کوروش و قیام او بر آزادی هاگ ذکر شده فرق کلی دارد (مترجم).

کرد در وقت جدائی بار دیگر همدیگر را با تأثر بوسیدند و از مشاهده این منظره همه حضار متأثر و گریان بودند .

کوروش پس از ورود به پارس یکسال در میان جوانان همسال مشغول آموزش و پرورش بود . جوانان او را مسخره میکردند و تصور میکردند که مدتی که میان مادها مانده عناصر او سست شده است . پارسی‌ها تشخیص دادند که کوروش خوراک را با اشتها نمیخورد و در جشنها و ضیافتها ولو اینکه خوراکی زیاد نداشته باشد مقداری از آن را هم برقفا میدهد . با وصف این در اثنای ورزش ، زبردستی قابل توجهی بروز میدهد و با این خصایل طولی نکشید که عده‌ای دوستان صمیمی پیدا کرد . پس از طی این مراحل کوروش تحت تعلیمات ویژه با رسوم و عادات پارس قدم به جوانی کامل گذاشت .

او در صف جوانان خصوصیات زیادی نشان میداد در راه انجام وظیفه سختی‌ها و زحمات آن را تحمل میکرد . و فروتنی در مقابل بزرگترها و اطاعت در پیشگاه قانون جزو فضائل اخلاقی او محسوب میشد .

در این ایام خبر رسید که آستیاك در ماد دیده از جهان فرو بسته ، برادر کوچکتر او بنام هوخشتره و عموی مادر کوروش جانشین آستیاك به سلطنت کشور ماد رسیده است .

پادشاه آشور که به يك ایل پر جمعیت قوی منسوب بود بکشور خود توسعه داده و پادشاه عرب را بزیر یوغ خود در آورده و ملت «هرکانی»^۱ را نیز مطیع و متقاد خویش ساخته و با باختریها وارد جنگ شده بود . از خبر مرگ آستیاك خوشحال شد و خواست از این فرصت استفاده نموده و با پادشاه جدید ماد حساب گذشته را تصفیه نماید و این حساب لازم بود در میدان جنگ تصفیه شود .

ولی کشورهای ماد و پارس که متحد هستند خیلی نیرومند میباشند و اگر این دو ملت نیروی بیشتری بهم رسانند دیگر هیچ حکومتی در مقابل آنها تاب مقاومت نخواهد آورد . الان هم دولت آشور به تنهایی حریف آنها نیست و باید

چاره جوئی کند. لهذا پادشاه آشور بتمام دول زیر نفوذ و حمایت خود و همچنین پیش «کرزوس»^۱ پادشاه لیدی و به «کپادک»^۲ ها و «فریگیها»^۳ و «فریزیها»^۴ و «پافلاگن»^۵ ها و هندوستانها و «کلیکی»^۶ ها و «کاریها»^۷ سفرائی اعزام داشته و مشروح مفصلی از نیرومندی مادها و پارسها بیان کرده و خطرات وسعت نفوذ وسلطه آنان را گوشزد کرده و سرکوبی آنها را بسیار لازم شمرد و آنها را دعوت به اتحاد و اقدام در جنگ نمود.

پادشاه آشور سفرای خود را تعلیم داده بود که به فرمانمایان کشورهای بگویند اگر جلو نیرومندی و تسلط پادشاهان ماد و پارس را نگیریم طولی نخواهد کشید که یوغ بندگی آنان به گردن ما بیفتد. و هدایای فراوانی هم جهت تشویق توسط سفرای خود بآنها فرستاده بود.

وقتی که اخبار بسیج عمومی پادشاه آشور به هوخشتره رسید او هم به جمع آوری سرباز اقدام نموده و سفری هم پیش کبوجیه پادشاه پارس متحد خود اعزام و او را از خطر پادشاه آشور و متحدین او آگاه نمود و لزوم کمک فوری را یادآور گردید. ضمناً از کوروش خواست که سرپرستی نیروی پارس را بعهده بگیرد توضیح اینکه کوروش در جوانی که در کشور ماد بوده در شکارگاه بارها شجاعت و رشادت از خود بروز داده و مورد توجه هوخشتره شده بود و حالا که بزرگتر شده حتماً شایسته این مقام میباشد. کوروش با کمال مسرت رهبری نیروی اعزامی را پذیرفت و شورای سالمندان هم (گویا شورای جنگی) او را برای سرپرستی لشکر اعزامی مناسب دانست. باو اجازه دادند دوستان خود را دعوت به همکاری نمایند و دوستان نقرمذکور هم مجاز شدند عده ای از دوستان خود را دعوت به همکاری نمایند. و این عده به هزار نفر بالغ شد. و بهر نفر از این هزار نفر امر شد دو نفر از میان ملت پارس جهت اسلحه سنگین و ده نفر فلاخن دار و ده نفر تیرانداز برگزینند.

۱) Kroisos

۲) Kappadokern

۳) Phrygern

۴) Frisen

۵) Paphlagonen

۶) Kilikern

۷) Karern

بدین‌قرار ده‌هزار نفر مسلح باسلحه سنگین و ده‌هزار نفر با تیرو کمان و ده‌هزار نفر با سنگ پُران و یک‌هزار نفر هم دوستان کُوروش بفرماندهی کُوروش آماده کار زار شدند .

کُوروش پس از برگزیده شدن بمحض اینکه دست بکار شد در راه خدایان قربانی کرده و گوشت آنرا در میان افراد لشکر خود تقسیم نمود . پس از خاتمه این کار خیرمطابق مشروحه بالا انتخابات را انجام داد .

کُوروش مایل بود بدون فوت وقت راه ماد را پیش بگیرد و کبوجیه پسر کُوروش تصمیم گرفت تا سرحد کشور ماد پسر خود را مشایعت نماید .

در ساعتی که آنان قدم از قصر بیرون گذاشتند رعد و برق بسیار شدیدی در آسمان ظاهر گردید . این واقعه موسوم آن ایام علامتی بود که خدایان عنایت خود را با رعد و برق ظاهر کرده و این سفر مقرون به موفقیت خواهد بود .

کبوجیه در طول راه از فرصت استفاده نموده و از اصول آرایش جنگی و حیل‌های رزمی دشمن سخن گفته و لزوم نظم و ترتیب در سپاه را متذکر شده و بطور تفصیل از تجربیات خود پسر خود را آگاهانید . علاوه کرد که پیش از همه در انجام وظایف دینی و رضایت خدایان کوشا باشد . و اندرز داد که توجه بمعاینه و مشاهده^۱ علایم قربانی و پریدن پرندگان که رموز فتح یا شکست در آنها مشهود است کار خردمندان است و تشخیص صحیح این علائم یا موفقیت و سعادت افراد سپاه رابطه دارد . با تصدیق اینکه در لشکر کشی هشداری و دقت و مواظبت و تعقل و بیداری شرط اساسی است با وصف این نمیتوان درست پیش بینی نمود که بکدامیک از طرفین پیروز خواهد بود .

داناترین و هشیارترین نوع بشر از آینده خود بی‌خبر است و تنها مشیت الهی است که آینده بشر را معین میکند . این خدایان هستند که از اسرار آسمانی آگاهند و از گذشته و حال و آینده بشر مستحضرند .

۱- در آن ایام مرسوم این بوده است که با معاینه و مطالعه اثناعشر قربانیها و پریدن پرندگان را بموقع و یا بی‌موقع و یا چپ و راست بمعنای خیر و شر میدانستند .

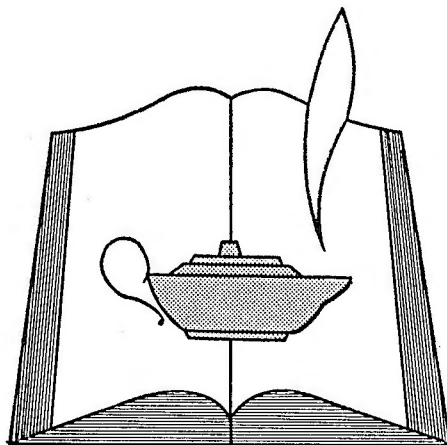


...کوروش در شباب جوانی یارنخست اصلاح جنگی بدست گرفت و قوای
آشور را شکست داد... ص ۵۴

برای احترام از بد روزگار قبلاً بفکر و اندیشه و تعقل خود مراجعه کن و با مشیت الهی اقدامات خدا پسندانه را پیش بگیر و هر آن خدایان را در اعمال خود حاضر و ناظر بدان .

با شرح این قبیل گفتارها و اندرزها بسرحد ماد و پارس رسیدند . در این گذرگاه عقابی از روبروی آنان پرواز کرد . این واقعه را بفال نیک گرفته به پیشگاه خدایان شکر گزار شده و از آنان خواستار شدند که دولت پارس را در پناه خودشان نگهدارند .

پس از عبور از سرحد مجدداً نیایش خدایان را بجا آوردند تا در کشور ماد آنان را سرافراز و موفق گردانند . در اینجا کبوجیه، کوروش را در آغوش گرفته و از همدیگر تودیع نمودند و پادشاه پارس به پرسپولیس عودت نمود و کوروش هم به طرف پایتخت هخامنشیان روان گردید .



انجمن «کتاب» آموزشگاه اندیشه

«دن بسکو» - تهران - ۱۳۳۸

فصل دهم

کوروش در باب نظم و آرایش با هوخشتره^۱ پادشاه ماد مذاکره میکند آنان تصمیم میگیرند اسلحه جنگی سپاه پارس را تغییر بدهند .
کوروش در سر ناهار در باره تغییر اسلحه سپاه پارس با رفقای خود مذاکره میکند.

کوروش پس از اینکه در ماد پیش هوخشتره حضور یافت همدیگر را بغل کرده و مطابق تشریفات معموله از دیدار همدیگر اظهار مسرت نمودند و پس از انجام تشریفات مذاکرات را در باره جنگ آغاز نمودند .

هوخشتره از کوروش پرسید تعداد افراد سپاه تو در چه میزان است؟
کوروش - سی هزار نفر سپاهی و هزار نفر هم دوستان جنگی دارم .
آیا احتیاج بآنها داری و سربازان دشمن بطور قطع میآیند ؟ و یا با خیال و توهم از آمدن خصم نگران شده ای ؟

هوخشتره - آمدن آنان حتمی است و بدون شبهه در تعداد بسیار بزرگی .

۱- مؤلف کتاب، خروج کوروش بر آستیاك و تسخیر همدان را مسکوت گذاشته علاوه براین برادر كوچك آستياك را بنام هوخشتره (لابد هوخشتره دوم) پس از مرگ آستياك به پادشاهی ماد معرفی نموده است .

در جای دیگر مینویسد : وقتیکه کوروش از فتح لودییه و خلع کروزیس بر میگشت از هوخشتره دیدن نموده و بوی هدایای بی شماری تقدیم کرده است و هوخشتره هم یگانه دختر خود را نامزد وی کرده و سلطنت کشور ماد را هم جهیز دخترش معین نموده است .

کوروش - آیا اخبار موثقی به تو رسیده است؟
 هوخشتره - مسافرینی که از آشور میآیند مشاهدات خود را بمن میگویند.
 هر مسافر بزبان خود و درجه ادراك خود از جمع آوری و بسیج سپاه عظیمی
 شرح میدهد و علاوه میکند که این تهیه جنگ بر علیه کشور ما است .
 کوروش - در اینصورت ما مجبوریم با آنان بجنگیم؟
 هوخشتره - بی تردید.
 کوروش - بگو به بنیم نیروی دشمن از چه قرار است و میزان نیروی سپاه ما
 در مقابل آنان چیست؟ بعد از دانستن شمارش آنها ما بهتر میتوانیم اوضاع جنگی
 را بررسی نمائیم .
 هوخشتره - میگویند، کروژس^۱ پادشاه لیدی متحد آشور، ده هزار سواره نظام
 با اسلحه سنگین و چهل هزار هم تیرانداز آماده کرده است .
 و «ارتاکاماس»^۲ حکمدار «فریگی»^۳ های بزرگ هشت هزار سوار نیزه دار و
 تعداد نیروی دیگرش هم که با اسلحه سنگین مسلح هستند کمتر از چهل هزار نمیشد.
 و اعراب ده هزار سواره و قریب یکصد ارابه جنگی و عده زیادی فلاخن دار
 جمع کرده است .
 از هلنی ها که در قسمت آسیا ساکن هستند هنوز معلوم نیست که در جنگ
 شرکت خواهند نمود یا نه .
 ولی فریگیها در «هلس پونت»^۴ (داردانل)^۵ حکمدارشان «گاپایده»^۶ در دشت
 «کایستریش»^۸ مشغول جمع آوری نیرو است .
 و تا شش هزار سواره و بیست هزار نفر با اسلحه سنگین آماده خواهد کرد.
 ولی «کاریها»^۹ قبیله «کلیگیها»^{۱۰} و «پافلاگونیاها»^{۱۱} شرکت

- ۱- Kroisos ۲- Artakamas ۳- Grossphrygien
 ۴- Aribayos ۵- Kappadoker ۶- Phryger-Hellespontos
 ۷- Gabaides ۸- Kaystrischen
 ۹- Karer ۱۰- Kiliker ۱۱- Paphlagoner

نخواهند کرد .

سواران خود آشوریها کمتر از بیست هزار نفر نخواهد بود و حداقل دویست عدد هم ارباب جنگی و تعداد بسیاری هم پیاده نظام خواهند داشت .

کورش - با این شرح که دادی دشمن دارای شصت هزار سواره و بیش از دویست هزار هم پیاده آماده دارد ، بگو بینم تعداد نیروی ماد تو چقدر است ؟

هوخستره - بیش از ده هزار سواره مسلح با سلاح سنگین تعداد تیرانداز نزدیک شصت هزار نفر میباشد ارمنی ها که ساکن سرحدات ماهستند چهار هزار سواره و بیست هزار پیاده حاضر دارند ولی شرکت آنان بنفع ما هنوز روشن نیست .

کورش - با این شرح ما میتوانیم فقط يك سوم سواره و نصف پیاده دشمن را در اختیار داشته باشیم با توجه باین عدم تعادل قوا بگو بینم چگونه میخواهیم بجنگیم .

هوخستره - تقریباً با همان اصولی که دشمن پیش میگیرد . چرا که آنها هم مانند ما کماندار و نیزه دار دارند .

کورش - پس عمده از فاصله دور جنگ خواهد شد بعبارت روشنتر با تیر و کمان پیکار خواهیم نمود .

پادشاه ماد - همچو معلوم میشود .

کورش - در اینصورت فتح و ظفر بطرفی است که تفوق نیرو دارد . آنها که اکثریت دارند و میتوانند نیروی اقل ما را شکست داده و از میدان بیرون کنند .

هوخستره - پیش بینی تو منطقی بنظر میآید در اینصورت چاره منحصر بفرد اینست که فوراً مجدداً قاصدی به پارس بفرستیم و بگوئیم اگر آشوریها ما رامغلوب کنند آزادی و استقلال شما هم از بین خواهد رفت بنابراین باز عده قابل توجهی سرباز بکمک ما اعزام دارید .

کورش - این اقدام کمک زیادی بحال ما نخواهد کرد زیرا اگر کلیه پارسیها هم به کمک ما بیایند باز تعداد نفرات ما بمیزان نفرات دشمن نخواهد رسید .

هو خشته با نگرانی و حیرت پرسید، در این صورت بنظر تو چکار باید کرد.
 کوروش - بنظر من اصلح اینست که فوراً اسلحه سی هزار نفر نیروی پارسی خود
 را تغییر بدهیم و همان اسلحه ای که خودم و هزار نفر همگامان خودم دارم بآنان
 بدهیم.

بدین شرح: يك نیزه و زره و سینه بند و يك سپر سبك بسمت چپ، يك شمشیر
 و یا تبر جنگی بسمت راست.

هو خشته - از این تغییر اسلحه چه نتیجه خواهیم گرفت.
 کوروش - بنظر من با فزونی نیروی دشمن جنگ با فاصله بر نفع او است
 (چون با کثرت سر باز میتواند ما را محاصره کند).

اگر من نیروی پارسی خود را آنطوریکه خیال دارم مسلح کنم ما میتوانیم
 نزدیکتر از آنکه منظور نیروی آشوری است دشمن را جلب نموده با جنگ تن به
 تن و سینه به سینه خصم را از پا در آوریم (زره و سینه بند سر بازان ما حافظ آنان
 است).

اگر فرار کردند آنوقت است که سواران ماد آنان را تا شکست نهائی
 تعقیب نمایند.

اینکار کوروش مورد پسند هو خشته واقع گردید و از احضار نیروی مجدد
 ار پارس صرف نظر کرد و دستور داد اسلحه مورد احتیاج کوروش را سریعاً تهیه نمایند.
 مدتی طول داشت که نیروی دشمن با راه پیمائی راههای طولانی وقت صرف
 کند تا بکشور ماد حمله نمایند.

کوروش فرصت را از دست نداد برای تقویت افراد خود دستور داد ورزشهای
 نیرو بخش را آغاز نمایند. و اقداماتی جهت تقویت روحیات جنگی آنان بعمل
 بیاورد.

مقرر داشت برای افرادی که در مانورهای جنگی و اسب دوانی و نیزه پرانی
 شایستگی بدست بیاورند جوایز مهمی بدهند.

این جوایز منحصرأً به نفرات داده نمیشد بلکه بهر گروه و دسته‌ها و جوخه‌ها اعطامیشد.

علاوه بر این چادرهائی بر پا نموده و افراد را وادار نمود که در آنها با هم دیگر زور آزمائی کنند.

بر حسب امر کوروش افراد تا ورزشهای مربوط به جنگ را انجام نداده بودند اجازه خوراك و خواب و استراحت نداشتند.

کوروش برای خود هم چادر وسیعی بر پا نموده و کسانیکه در ورزشها و زور-آزمائیها و آموزش فنون جنگی احراز برجستگی میکردند در آنجا پذیرائی کرده و از آنها با اعطای جایزه تشویق و قدر دانی میکرد.

بارها افراد مبرز را در چادر مذکور برای صرف خوراك دعوت میکرد و سر ناهار برای آنان اندرزه‌های سودمند داده سعی میکرد روح وحدت و یگانگی را در میان آنان برقرار نماید.

در يك اجتماع فرصت را بدست آورده و دوستان خود را متوجه رفقای جنگی جدید خود که بتازگی مسلح به اسلحه‌های نوی نموده بود ساخته و گفت:

دوستان من! هشیار باشید، مبدا به تصور اینکه رفقای جنگی جدید شما از حیث آموزش و پرورش مانند شما نبوده‌اند بدین جهت گمان ببرید که در برخورد و پیکار با افراد دشمن ارزش صفات شما را ندارند. بلکه باید کوشید که آنان سر بازان مفید و دلیر باشند.

یکی از سر دسته‌ها بنام «هیستاسپا»^۱ گفت: من نمیدانم برخی از اینها در میدان جنگ با برخورد با دشمن چه جوهری بروز خواهند داد و لسی بعضی از آنان در اجتماعات رفتار پسندیده نشان نمیدهند.

کوروش پرسید، چگونه این رفتار ناپسندیده را تشخیص دادی؟
«هیستاسپا» چنین شرح داد - هوشتره برای ما گوشت شکار فرستاده بود، آشنی

ما آنان را برای پخش آماده نموده بود و بهر نفر سه تکه میرسید .
موقع تقسیم ، من که در اول صف ایستاده بودم يك تکه بمن داد . به آشپز
گفتم از آخر صف تقسیم را شروع نماید تا تبعیض نشود. در این لحظه از وسط صف
یکی از سربازان با صدای بلند گفت بدا به کسانی که در وسط صف ایستاده اند . و
این قبیل تقسیمات با اصول مساوات وفق نمیدهد و باید از وسط شروع کند .

من از چشم تنگی او متأسف شدم و او را احضار و در پهلوی خود جا دادم .
بالاخره وقتی که آشپز پیش سرباز مذکور آمد فقط يك تکه گوشت کوچکی
باقیمانده بود باو داد . سرباز مذکور سخت ناراحت شده و فریاد برآورده و گفت
وای بر من چه بد شانس است که در اینجا سر صف جا گرفتم و گوشت كوچك نصیب
من میشود .

من به او گفتم عجله نکن الان آشپز مجدداً گوشت میآورد و میگویم يك
تکه بزرگی بتو بدهد .

تقسیمات دفعه سوم شروع شد و سرباز با شتاب خودش يك تکه بزرگ را
برداشت .

با وسواسی که داشت خیال کرد باز تکه کوچکی برداشته آنرا دور انداخته
میخواست درشترش را پیدا کند .

ولی آشپز که شکبائیش لبریز شده بود گفت مادامیکه تو نمیخواهی دیگر
بها نه نکن و نگیر و رد شد و سرباز بی نصیب ماند .

این بی نصیبی باندازه بارسنگین و ناگوار آمد که از شدت خشم کاسه آبگوشت
او به لرزه در آمد .

از مشاهده این رفتار سرباز، سربازان دیگری اختیار خنده را سر دادند ولی
من هم برای پنهان کردن خنده غیر اختیاری خود مجبور شدم که سرفه بکنم تا دیگران
نبینند که من هم میخندم .

از این شرح عجیب همه حضار خندیدند و خود هستاسپا هم خندید

کورش برای تأمین وحدت افراد فکر میکرد و گفت ما چه افراد جدی داریم این قبیل نفراتیکه برای يك تکه گوشت خورا کی اینطور کوشش میکنند دیگر چه میخواهیم و من نمیدانم آیا میتوانیم انتظار بیشتری داشته باشیم. کورش در میان خنده‌های سربازان افراد خود را تعریف میکرد و گفت من از اینها راضی هستم و میل ندارم از آنان عیب جویی بشود.

در چادر میان افراد سپاه مردی بنام «اکلایتادا» حضور داشت. وی همواره عبوس و ترش رو و بدبین بود و با همین بدبینی به کورش گفت باور داری آنچه گفته شد حقیقت دارد؟

کورش پاسخ داد چه احتیاجی دارند که دروغ بگویند و من در گفتار آنان تردید ندارم.

اکلایتادا گفت برای اینکه ما بخندیم و بجهت آنکه بتوانند لاف و گزاف بگویند با معما و شوخی گفتن در قلب رفقا جا بگیرند و این جاطلبی است. کورش گفت ساکت باش آنان را دروغگو نگو زیرا با این گفتارها برای ما صدمه نمیزند و ما را اغفال هم نمیکند لکن با گفتارهای با مزه ماها را خوشحال میکنند بدین نحو کورش از سربازان مدافعه کرد.

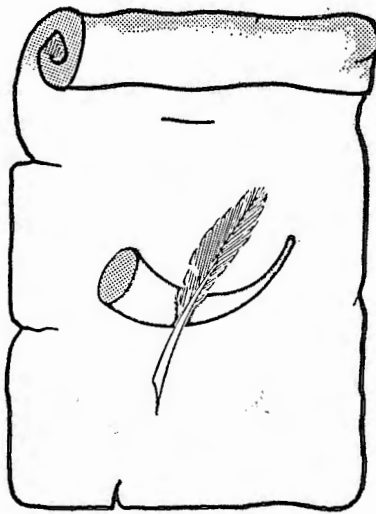
یکی از سربازان گفت اکلایتادا تو با سخنان بدبینانه خود بیش از ایجادخنده و مسرت تولید شبه و نگرانی میکنی اکلایتادا گفت اظهارات جدی بهتر از مزاح گفتن و لطیفه سرودن و مردم فریفتن است.

زیرا بچه را باید کتک زد تا گریه بکند آنوقت بهتر یاد میگیرد و تربیت میشود. ولی خندانند چه نتیجه دارد؟

هیستاسپا بوی اینطور پاسخ داد تو که به نظریات خودت عقیده داری برو پیش سربازان دشمن برای نجات و فلاح آنان آنها را بگیران ولی برای رفقای خود خوش بینی را تلقین کن.

کوروش وقتی که رفقا را سر دماغ دید باشوخی گفت شما کار صخّیحی نمیکنید که جدی ترین سربازان مرا مثل «اکلایتادا» با حرفهای دو پهلوی بخندند درمیآورید اگر همگی شوخ و بذله گو باشید چه کسی میتواند سربازان شکست خورده دشمن را بگیرد؟

این قبیل گفت و شنودها همواره بعد از پرورش و تعلیمات جنگی و آموزش اصول رزمی جهت رفع خستگی و استراحت انجام میگرفت .



انجمن روزنامه نگاری آموزشگاه اندیشه
«دن بسکو» تهران - ۱۳۴۱

فصل یازدهم

برای هوشتره پس از ورود کوروش سفیری از هندوستان رسید، کوروش در باب لشکرکشی و مطیع کردن ارمنیها با پادشاه وارد شور میشود. این لشکرکشی صحرائی بعنوان شکار انجام خواهد شد .

در ایامیکه کوروش مشغول تشکیل و تنظیم سربازان خود جهت جنگ با آشوریها بود فراموش نمیکرد که اصول جنگی و طرز استعمال اسلحه جدید را بآنها یاد بدهد .

باین منظور يك رژه صحرائی مهمی ترتیب داده بود در این حیص و بیص قاصدی از طرف عموی خود هوشتره رسید و اطلاع داد که پادشاه هندوستان برای مذاکره مطالب مهمی سفیری پیش پادشاه فرستاده و لازم است برای حضور در مذاکره در قصر او حاضر شود . و باید جهت پذیرائی سفیر مذکور لباس رسمی فاخری دربر کند و بدینوسیله عظمت و شکوه ما را بسفیر ارائه بدهد . و بیه سفیر نشان بدهد که ملت ماد چه عظمت و شکوه و زندگانی پرتجملی دارد .

کوروش پس از اینکه گفتار قاصد ۱۰ شنید دستور داد افراد سپاه با همان لشکرکشی صحرائی بسمت قصور سلطنتی حرکت کنند و گفت .

هر فرمانده در رأس گروه خود باشد و گروهان پشت سرهم در صف حرکت کنند .
و قتیکه امر کوروش انجام گرفت با همان نظم و ترتیب به سمت قصر پادشاه ماد راه

افتادند . و خودش هم در پیشا پیش آنان قرار گرفت .
 وقتی که نزدیک درب ورود قصر رسیدند دستور داد دوازده نفر از سردسته‌ها
 در اطراف قصر آماده امر باشند و خودش با همان لباس سپاهی‌گری صحرائی و
 بدون آرایش به‌حضور عمومی خود هوشتره رسید .

وقتی پادشاه، کوروش را دید بسیار مسرور شد که باین زودی در قصر او حاضر
 شده است ولی با مشاهده لباس محقر و معمولی او بخشم آمده و گفت این لباس
 چیست کوروش ؟ چرا با این لباس ناقابل آمدی ؟ میخواهی با این رخت حقیر پیش
 سفیر هند ظاهر شوی ؟ من دستور داده بودم که بهترین و پرازشت‌ترین و آراسته‌ترین
 لباس را برتن کنی تا حفظ آبروی ملت ماد بشود . کوروش پاسخ داد با چه شرایطی
 من میتوانستم آبروی ترا بهتر نگهداری کنم با لباس مطمئن وزرق و برق و بازوبند
 و پراز زر و زیور و زینت آلات بهتر بود ؟ یا مثل حالا که با یک سپاه عظیم و باشکوه
 و نیروی حیرت خیز دشمن‌شکن و با سرعت خودم را بتو رسانده‌ام تا عظمت لشکر
 تو را برخ سفیر بکشیم .

پادشاه از عذر موجه کوروش قانع شده و دستور داد که سفیر هند را بحضور
 او احضار کنند . سفیر هند پس از ادای مراسم احترام چنین گفت: پادشاه ! پادشاه
 هندوستان بمن امر کرده است که از شما بپرسم چه عللی موجب شده است که بین
 دولت ماد و آشور حالت جنگ ایجاد شده است . من مأموریت دارم پس از تحقیقات
 کامل و درك نظر تان به آشور هم رفته و از آنان نیز علت العلل را بپرسم تا به پادشاه
 خود گزارش دهم .

ما بهردو دولت اخطار میکنیم هر کدام يك از این دو دولت که ذیحق باشد
 بطرفداری او وارد کارزار میشوند پس از ادای مطلب ساکت شد .

هوشتره گفت: ما به آشور بها صدمه‌ای نزده‌ایم آنان همه وقت مزاحم ما
 میشوند و اگر شما لازم میدانید پیش پادشاه آشور رفته بررسی نمائید و ببینید آنها
 چه میگویند و برای چه در سرحداث ما سر باز جمع میکنند ؟ کوروش از هوشتره
 اجازه خواسته و پس از حصول اجازه چنین گفت: به پادشاه هندوستان از طرف ما

بدین نحو اعلام نمائید اگر آشوریها بنحوی از انحاء از دولت ماد ادعائی و شکایتی داشته باشند ما ازطرف خود پادشاه هندوستان را جهت داوری انتخاب خواهیم نمود سفیر هندوستان با همان تشریفاتى که آمده بود از حضور پادشاه ماد مرخص شد . پس از اینکه سفیر هندوستان مرخص شد کوروش به پادشاه چنین گفت :

او، هوخستره! وقتیکه من ازخانه بطرف کشورمادحرکت کردم توشه(وجوه) زیادی همراه نداشتم از آن مختصرى هم که داشتم خیلى کم باقى مانده است. من از آنچه که داشتم برای سربازان تقسیم کردم حالا جای شکر باقیست که در جهت نگهداری سپاه سعی بلیغ میکنی و وسایل جنگی وزندگی آنان را آماده میکنی. ولی ممکن است که تعجب بکنی که برای چه آنچه داشتم خرج کرده‌ام بنابراین میخواهم توضیح دهم . من هرچه داشته باشم بجز در راه تشویق سربازان و آزمودگی و امتحان آنان خرج نمیکنم و با اعطای جوایز آنان را بطرف خود جلب نموده و تا سرحد امکان میان آنان ایجاد اطاعت و نظم و ترتیب میکنم . من معتقدم بهتر است که افراد سپاه با گفتارهای پرمهر و هدایای ارزنده بمن مربوط باشند نه با فشار و خشونت . سربازان من باید دوستان من باشند نه دشمنان من . بدینوسیله میخواهم رفقای جنگی با جان و دل با من باشند نه با عدم رضایت اگر فتح کردم حسادت کنند و اگر شکست خوردم بمن خیانت نمایند . حالا چنانچه گفتم بقیه موجودی من رو باتمام است ما مجبوریم باین فکر بیفتیم که اجتماعات مفیدی تشکیل دهیم و وحدت کامل غیر قابل تجزیه بوجود آوریم . ماکارهای مهمی در پیش داریم که باید بانجام برسانیم .

از آنجمله چندی قبل بمن گفتی که فعلا ارمنیه‌ها بتو اعتنا و اطاعت نمیکنند و خبردار شده‌اند که آشوریها با دولت ماد سر جنگ دارند . به‌زیر پیمان نامه زده‌اند نه‌سربازی برای کمک دولت ماد اعزام میدارند و نه باج و خراجی که هر سال طبق عهدنامه ملزم به پرداخت آن بودند میفرستند .

پادشاه ماد گفت در صورت همینطور است و من مدتی است که مشغول فکر هستم که آیا برای رام کردن آنان نیروی صحرائی بکار برده و با فشار آنان را بانجام وظیفه وادار نمایم و یا فعلا موضوع را مسکوت گذاشته منتظر فرصت باشم مبادا دشمن جدیدی بخصم خود علاوه کنیم .

کوروش پرسید -- خانه‌های آنان در مکان محکمی است و یا سهل --
الوصول است ؟

هوخشتره -- مکان خانه‌های آنان زیاده محکم نیست ولی در نزدیکی کوه^۱ بلندی وجود دارد که در صورت ضرورت بآنجا پناه برده و مدت زمانی از خطر محفوظ میمانند. در چنین صورتی لازم است مدتهای مدیدی آنجا را محاصره نمود . و این هم فعلا صلاح نیست .

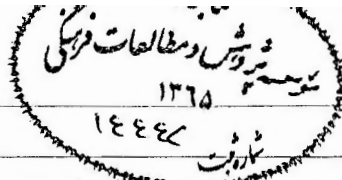
کوروش -- اگر مرا بآنجا بفرستی و سواران زیاد و اختیار تام بدهی با تفضل الهی معتقدم در این اقدام موفق شوم علاوه بر اینکه لشکری از آنها بگیرم باج- گذشته را نیز وصول کنم . بدینوسیله جوهری بدست میآوریم که بآن کمال احتیاج را داریم و امیدوارم بعد از این آنان با ما صمیمی تر از قبل باشند .

پادشاه ماد -- من موافقم امیدوارم تو این مشکل را با آسانی بتوانی حل کنی . چون من در خاطر دارم که تیکران پادشاه ارمنیها رفیق و همقدم صیدوشکار تو بود. ممکنست توفیق رفیق تو باشد هرچه زودتر این اشکال را از میان برداری . مهم اینست که ما آنها را تحت سلطه خود بیاوریم تا به کمک دشمن نروند .

کوروش -- فعلا برای جلو گیری از هر گونه مشکلات لازم است تمام اقدامات ما کاملا محرمانه انجام بگیرد .

پادشاه -- بی شک اگر ما اقدام بحمله کنیم باید آنها را غافلگیر کرده و قبل از تجمع آنان دست بکار شویم .

۱- کوه مذکور کوه تاریخی آارات است که ارمنیها آنرا ماسیس میگویند. اگرچه کوه «سیپان داغ» هم بین کشورهای ماد و آرامنه وکلدانیها واقع بوده است .



کوروش - بسیار خوب من بارها بادوستان شکاری خود درس حداث کشور تو و کشور ارامنه مشغول صید و شکار بوده‌ام . و آن حدود را میشناسم .
هو خستره - آنطوریکه من فهمیدم اگر بهمین نحویکه گفتی عمل بکنی ایجاد سوءظن نخواهد کرد تا آنان بیدار شوند ولی گویا تو برای سری نگهداشتن این موضوع يك جهت آنرا هنوز فکر نکرده‌ای و آن اینست اگر تو عده زیادی، همراه ببری معلوم خواهد شد که بغیر از شکار قصد دیگری هم داری .
کوروش - ولی میتوان برای ایجاد اطمینان افراد خودمان و فریب ارامنه بهانه‌ای ایجاد کرد .

ما بهسر بازان يك نوع دیگر ابلاغ میکنیم و خبر میدهم که برای يك شکار بزرگ مشغول تهیه هستیم . از این جهت افراد ما بوئی از افکار ما نخواهند برد .
برای این منظور من از تو درخواست خواهم کرد که برای انجام يك شکار بزرگ سواران زیادی بمن بدهی .
هو خستره - بسیار خوب .

اما من مجبورم بتوبگویم که يك عده معدودی خواهم داد . زیرا بقیه سربازان را برای حفظ و حراست سنگرهای سرحداث آشور لازم دارم . فکر میکنم باید آنجا را تقویت کنم و ساخلوی جدیدی هم فراهم نمایم . وقتیکه تو با همراهان خودت که در اختیار داری بآنجاها رسیدی و دو روز بشکار پرداختی آنوقت من از سواره و پیاده نظام نیروی زیادی اعزام میکنم . و تو پس از ورود آنان فوراً بسرحداث ارامنه یورش میبری .

منهم با بقیه سپاه دور از تو نخواهم بود بلکه در نزدیکی تو آماده خواهم بود که در صورت ضرورت بکومک تو بیایم .

پس از اتخاذ این تصمیم پادشاه مشغول احضار افواج سواره و پیاده نظام شده و بسرحداث آشور اعزام نمود و نیز ارا به‌های مورد احتیاج را در حال هشدار نگهداشت .

طی این جریان کوروش در راه خدایان قربانی کرده و برای تشخیص نتایج جنگ در اثنا عشر آنها مطالعه بعمل آورده پس از تشخیص و اطمینان بنیای اقدام از هوشتره خواستار شد عده‌ای سواران جوان در اختیار او بگذارند تا يك شکار رسمی بزرگ در سرحد دولت ارامنه انجام بدهد.

وقتی که سواران شنیدند که کوروش خود را برای يك شکار مهم آماده کرده آنها را همراه خواهد برد خیلی خرسند شدند و عده زیادی خود را داوطلب این کار معرفی نمودند.

ولی کوروش مطابق نقشه، عده معدودی از آنها را برگزید.

کوروش در آنساعتی که با گروه خود بطرف سرحد ارامنه عازم حرکت گردید. در مسیر وی خرگوشی نمایان شد و از سمت راست هم عقابی به پرواز درآمد و بمحض مشاهده خرگوش او را تعاقب کرده و فوراً آنرا شکار نموده و بآسمان اوج گرفته و در قلعه کوهی فرود آمده و مشغول خوردن آن شد.

کوروش از مشاهده این نمایشگاه طبیعت که مطابق عرف و عادت آن ایام دلالت بر تسلط بر دشمن بود خوشحال شده شکر خدا را بجا آورده و بهمراهان خود چنین گفت - انشاءاله شکار ما هم مطابق مقصود انجام خواهد گرفت.

بمحض اینکه به سرحد ماد و ارامنه رسید طبق معمول خود مشغول شکار گردید.

برای انجام شکار دوره تعدادی از پیاده و سواره در صف طویل به محاصره شکارها و بستن راه فرار آنها مشغول شدند و عده دیگر هم با سوق دادن و دواندن آنها بسمت کوروش در شکار شرکت داشتند.

تعداد زیادی خوك وحشی (گراز) - آهو و مرال و گورخر و از این قبیل شکارهایی که در آن حدود فراوان بود شکار کردند.

پس از اینکه کوروش از صید و شکار دست کشید بسرحد برگشته و مشغول صرف ناهار شد.

روز دیگر شکار را ادامه داده و بکوه بلندی نزدیک شده و جد و جهد زیادی بکاربرد تا وضعیت زمین را درست بسنجد. پس از سپری شدن وقت شکار، شب را مشغول استراحت و صرف غذا کردند.

صبح توسط قاصدی از ورود نیروی کمکی هوخستره مستحضر گردید. فوراً پیکي فرستاده و دستور داد که با احتیاط در مخفی گاه توقف نموده و مشغول استراحت و صرف غذا بشوند تا خبر ثانوی بآنها برسد.

چون تشخیص میداد که هنوز پنهان ماندن آنها ضرورت دارد.

پس از صرف ناهار سردسته‌ها را احضار نموده و چنین گفت:

دوستان من ارامنه سابقاً باج گذار دولت ماد بودند حالا که شنیده‌اند آشوریها بر جنگ ما برخاسته‌اند جسارت پیدا کرده با گردن کشی، نه نیروی نظامی کمکی میفرستند و نه باج همیشگی را میپردازند اینک ما نه فقط برای شکار خوک و مرال و گورخر تا اینجا آمده‌ایم. بلکه برای شکار ارامنه آمده‌ایم تا حقی خودمان را بگیریم.

ای فرزندان ماد و پارس! وقت ابراز لیاقت و شایستگی فرا رسیده است تو «گریزانتا»! پس از اینکه بحد کافی استراحت کردی نصف سربازان پارس را که پیش ما هستند برداشته و تنگه‌های کوهها را گرفته و نگذار احدی از ارامنه بآن کوهها بگریزند.

من بتو بلد و راهنما خواهم داد. این کوهها خیلی سربالا و پرفراز است و گردنه و پیچ و خم آنها طوری است که ورود شما را کسی نخواهد دید. مع هذا اگر بخواهی کار خوبی انجام دهی باید حيله‌ای بکاربری بدین نحو از افراد خود چند نفر را پیش من میفرستی اما آنها بشکل و هیكل راهزنان ملبس شوند آنوقت ارامنه آنان را دیده بآنان حمله خواهند کرد و توسط سربازانی که در کمینگاه هستند باید خود آنان را گرفت و این خبر بشهر آنان خواهد رسید و عده‌ی زیادتری با

...کوروس فرماندهان ماد و پارس را احضار کرد و محترمین ارمنه را نیز که حضور داشتند دعوت نموده و اجازه داد حتی زنهای که در اراپه‌ها تحت نظر بودند چهره‌شان را در دایره‌ای را استماع نمایند ص ۷۷



احتیاط برای گرفتن راهزنان اعزام خواهند کرد و تصور نخواهند نمود که يك لشکر در کمین آنها است .

کوروش بگفتار خود ادامه داد و گفت - من خودم هم سحر گاهان با بقیه نیروی پیاده و سواره که در راه هستند بسمت قصر سلطنتی حمله‌ور خواهم شد . اگر ارمنیها اقدام متقابل به بکنند ما رسماً با آنان جنگ خواهیم کرد اگر بسمت کوه و صحرا فرار بکنند ما مانع نمیشویم زیرا آنان بامید تأمین پناه بطرف کوه خواهند آمد آنوقت است که تو « کریزانتا » باید وظیفه خودت را انجام دهی و نباید یکتقر بسمت کوه‌راه دهی بلکه در گردنه کوه آنان را توقیف بکنی . کوروش اینطور گفتار خود را تکمیل نمود :

همواره سربازان خود را پنهان نگهدارید چون فعلاً ما در شکار هستیم . من و رفقای شما که همراه من هستند فعلاً عامل سوق دادن و فراری کردن شکار هستیم اما تو و افراد تو « کریزانتا » در پهلوی آشیا نه شکار هستید که او را بگیرید . این مطلب را حتماً در یاد داشته باش که قبل از اینکه شکار بتکاپو بیاید راه خروج بسته شود .

شماها که راه کوه را مسدود میکنید لازم است در نهانگاه باشید تا شکار فراری که فعلاً میگریزد شماها را ندیده و برنگردد .
با اجرای این نقشه، کوروش قبل از شروع جنگ آشوریها، بارمنیها غلبه کرد.

فصل دوازدهم

ارمنیها از آمدن کوروش ناآگاه بودند و آمادگی جهت
مدافعه نداشتند. پادشاه آنان زندانی گردید. کوروش بقضاوت
آنان مینشیند. تیکران پسر پادشاه ارامنه با مذاکرات
خردمندان به کوروش عنایت وی را نسبت به پدرش
جلب میکند.

سحرگاهان کوروش سفیری بقصر پادشاه ارامنه اعزام داشت تا باو بگوید
کوروش بدو امر میکند تا این دستورات را انجام دهی -- بقید فوریت تعهدی را که
داشته‌ای باج عقب افتاده را بپردازید. همچنین لشکری را که موظف بودی بكمك
پادشاه ماد بفرستی و از انجام آن خودداری کرده‌ای سریعاً آماده نموده و اعزام
دارید. اگر بررسی که کوروش کجا است باید بدانی که او در سرحد کشور
شما میباشد.

اگر سؤال بکنی که او می‌آید؟ باید مستحضر باشی که او نزدیک میشود.
اگر بررسی که تعداد سربازان ما از چه قرار است؟ باید مطمئن باشی که
فرستاده تو میتواند سپاه عظیم او را مشاهده نماید. کافست که یکنفر مأمور بفرستی
تا آنها را ببیند.

ضمناً کوروش به سربازان خود امر کرد که در شهرها به کسی اذیت و آزار
نکنند. بهر ارمنی که تصادف کردند او را به خوشروئی و مهربانی تشویق کنند که
خواروبار و آشامیدنی باردوی ماد و پارس بیاورند.

پادشاه ارمنستان از سفیر کوروش با نگرانی پذیرائی نموده و اخطار او را گوش داد. با توجه بگذشته پی به اشتباه خود برد. که نه باج و خراج تعهدی را پرداخته و نه سر بازانی بکمک پادشاه ماد اعزام داشته است. لهذا با این خطر مواجه گردیده است.

وی از اینجهت بیشتر هراسان بود که کوروش علت تعیبه استحکامات و حصار شهر را که مخالف عهدنامه با کشور ماد بود از وی بپرسد. زیرا وقتیکه دولت ماد ارمنیها را شکست داد در عهدنامه، آنها را ملزم کردند که استحکامات نسازند. در اطراف همه این مطالب او سخت نگران بود با وصف این برای فرار از اجرای خواسته‌های کوروش فرستادگانی بهر طرف کشور گسیل داشت که بعجله سر بازانی جمع کرده و شاید بتواند جلو سپاه کوروش را بگیرد. قبل از همه خواست افراد عائله خود را از خطر دور نگهدارد. و پسر کوچکش «ساباری» و زن پسر ارشدش تیکران را باتفاق دخترهای خودش بسمت کوه «آارات» پرفراز و صعب‌العبور اعزام داشت. و نیز گنجینه و تقدینه و اشیاء پرازش و تکه‌های باستانی را همراه آنها فرستاد و یک نیروی مسلح قوی هم برای حفاظت آنها همراه نمود. سپس جاسوسانی فرستاد تا تحقیق نمایند که کوروش کجا است و چه کار میکند.

وی با سرعت هر چه تمامتر از قوای دفاعیه که جمع آوری نموده بود اردوئی تشکیل داده و باستقبال جنگ کوروش حرکت کرد ولی در این گیرودار باو خبر رسید که کوروش با سپاه عظیم خیل نزدیک شده است. این خبر او را مرعوب نموده و با عجله عقب نشینی کرد.

سپاهیان وقتیکه وحشت پادشاه خود را مشاهده کردند نیروی روحی را از دست داده و متفرق شده و هر کسی بسمتی فرار نمود و بطور انفرادی برای حفظ جان و مال شخصی خود تلاش میکرد.

کوروش درحینیکه بشهر نزدیک میشد تمام دشت و صحرا را با فراریان مالا مال دید. یکی از محارم خود را مأمور کرد که بآنها بگوید هر کسی در شهر بماند

باو صدمه‌ای نخواهد رسید ولی هر کس فرار کند او دشمن جنگی تلقی شده و مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت .

با این اخطار اکثر ارمنیها از فرار صرفنظر کردند ولی عده‌ای هم باتفاق خود پادشاه فرار کردند .

از سوی دیگر قافله‌هاییکه مرکب از زن و پسر و دختر و گنجینه شاه بود به پیچ گردنه کوه رسیدند اما قافله سالار یکمرتبه خود را در محاصره نیروی « کریزانتا » مشاهده نمود، این واقعه ناگهانی وحشت آور بودشون ارمنی‌ها بآسمان بلند شده بهرطرف که دویدند راه را برای خود مسدود یافتند .

پسر و زن‌ها و دخترهای شاه و کلیه اشیاء و هر آنچه را که همراه آورده بودند بدون زحمت و جنگ به توقیف « کریزانتا » فرمانده لشکر کورش در آمد . وضعیت خود شاه ارامنه نیز بهتر ازین نبود !

شاه باتفاق سربازان فراری که خطر را در آستانه خود دیدند نمیدانستند چکار بکنند . ناچار خودشان را بقله تپه رساندند .

وقتیکه کورش مشاهده کرد که پادشاه فراری با سربازان خود ببالای تپه‌ای فرار نمود دستور داد تپه را محاصره کردند و کسی را هم پیش « کریزانتا » فرستاد که توقیف شدگان کوه را پیش او بیاورند . کورش همه اینها را در دشت وسیعی جمع کرد و یکتفر نماینده معین نمود که از ارمنیها در بالای تپه بپرسد - ارمنیها بمن بگویند میخواهید در بالای تپه بمانید و از گرسنگی و تشنگی بمیرید و یا پائین آمده با ما بجنگید ؟ پاسخ شما مقدرات شما را تعیین خواهد کرد . ارمنیها پاسخ دادند که هیچکدامیکی را نمیخواهیم .

کورش باز نماینده خود را پیش آنان فرستاده و پرسید چرا در آنجا مانده و پائین نمی‌آید ؟

پادشاه ارمنیها پاسخ داد که ما مرددیم و نمیدانیم چکار بکنیم .

کورش پیغام داد تو نباید مردد و دو دل باشی تو آزاد هستی و برای حضور

در يك داد گاه با عدالت از تپه پائين بيائي وقبل از خاتمه داد گاه کسی مزاحم شما نخواهد شد .

پادشاه ارمنیها پرسید چه کسی دادستان میباشد ؟

کوروش پاسخ داد آن کسیکه از طرف خدایان معین شده باشد و آنکسیکه حق و عدالت را به خواستهای خود مقدم بدارد. چون ارمنیها پائین آمدن از تپه را بصلاح خود تشخیص دادند بهمان نحو هم عمل کردند . در این ساعت حساس پسر ارشد پادشاه ارمنیها بنام تیکران که در ایام گذشته رفیق شکار کوروش بود از شکار برگشته و از پیشامد با خبر شده متوحش و باعجله خودش را بحضور کوروش رساند و در آنجا پدر و مادر و خواهرها وزن خود رازندانی دیده و گریان شد. وقتی که کوروش او را اشك ریزان دید گفت تو خیلی بموقع آمدی تا در دادرسی پدرت حضور داشته باشی .

کوروش فرماندهان ماد و پارس را احضار کرده و محترمین ارامنه را نیز که حضور داشتند دعوت نموده و اجازه داد حتی زنها که در ارا بهها تحت نظر بودند جریان دادرسی را استماع نمایند .

وقتی که همه، بانظم و ترتیب و مغلوبین بانگرانی، برای شنیدن بیانات کوروش آماده شدند وی باینطرز سخن آغاز نمود: او- ارمنی (خطاب پادشاه) در اول امر به تو اندرز میدهم که در این داد گاه حقایق را صریحاً بگوئی تا در حضور ملت خود بدروغ گوئی شناخته نشوی .

ارمنی (پادشاه) گفت هر مطلبی که میخواهی پرس و مطمئن باش که بر راستی و درستی پاسخ خواهم گفت .

کوروش - بگو ببینم در ایام گذشته با آستیاك پادشاه ماد جنگ کرده ای ؟
ارمنی (پادشاه) آری جنگ کرده ایم .

کورش - پس از اینکه شکست خوردی تعهد کرده‌ای که باج جنگ پردازی، نیز در صورت لزوم نیروی جنگی بدولت ماد بعنوان کمک بفرستی و در عهدنامه تعهد کرده‌ای که سنگر استحکامات در اطراف شهرهای خود نسازی ؟
ارمنی - آری همینطور است.

کورش - پس چرا از پرداخت باج جنگ خودداری نمودی و چرا بکمک دولت ماد سرباز نمیفرستی ؟ و چرا و برای چه برخلاف عهد و پیمان استحکامات ساختی؟

ارمنی - من برای تأمین آزادی میکوشیدم، چون آزادی برای من لذت بخش است و میل داشتم آزادی را برای اولاد خود بارث بگذارم

کورش - قبل از اقدام به جنگ خوب بود که برای آزادی بکوشی و جنگ هم نکنی والا اگر کسی در جنگ بطمع پیروزی شکست خورد و یا بهر نحوی که باشد مغلوب گردد آیا مجاز است که پس از مدتی تعهد خود را بشکند ؟
بگو بینم تو در مقابل عمل عهدشکنی يك چنین مردی چه میکردی ؟ آیا او را مورد تحسین و تمجید قرار میدادی ؟

و یا او را بزندان میانداختی ؟

من او را بزندان میانداختم چون قول داده‌ام که حقیقت را بگویم و دروغ نگویم .

کورش - خوبست هر موضوع را بطور جداگانه شرح دهی . اگر تو يك فرماندهی را داشته باشی و او مرتکب تقصیری شود اجازه میدهی او بخدمت درسپاه ادامه دهد و یا او را متفصل کرده و مقام او را بکس دیگری میدهی ؟

ارمنی - من بجای این فرمانده خاطی، فرمانده صدیق انتخاب میکنم.

کورش - اگر او ثروت زیادی داشته باشد اجازه میدهی که از دارائی خود

استفاده نماید و یا دارائی او را ضبط میکنی ؟

ارمنی - هر چه دارد از دست او میگیرم .

کوروش - اگر استنباط میکردی که او بدشمن، هم پیمان خود پیوسته است با او چکار میکردی ؟

پادشاه - چون قول داده‌ام که عقیده خودم را راست و درست بگویم میگویم که او را بعنوان خیانت اعدام می‌کردم .

تیکران پسر پادشاه با شنیدن جریان دادرسی بخود لرزیده و با آه و ناله لباس خود را پاره کرده و زنها شیون کنان با ناخن چهره‌های خود را خراشیدند - و بتصور آنان با این اعترافات پدر آنان محکوم بمرگ شده و خود آنان نیز محو و نابود خواهند شد .

کوروش که ناظر اضطراب و بیقراری آنان بود ، آنان را بسکوت دعوت نموده و گفت :

پادشاه با این اعترافات محکومیت خود را تصدیق نمودی . با وصف این بگو ببینم با تو چه معامله بکنم ؟

پادشاه که خود را باخته بود ساکت ماند . چون نمیدانست که کوروش تمنای عفو او را خواهد پذیرفت یا نه .

تیکران این خاموشی را سکوت مرگ دانسته و با اجازه سخن آغاز نموده و گفت : پدر من پس از اعترافات اشتباهات خود دچار تردید شده و بنظر من در صورتیکه صلاح بدانی آمال و آرزو و یا عمل پدر من در گذشته بود و این دادگاه برای تعیین تکلیف آن معین شده و فعلا تو در تعیین مقدرات او قادر مطلق هستی خیلی بجا و پسندیده است که تو برخلاف اشتباهات او با گذشت و بزرگواری رفتار کنی و علاوه نمود پدر من در گذشته معلوم میشود همواره برخلاف مصلحت کشور خود رفتار کرده و امروز نتایج وخیم آنرا مشاهده میکند . آیا تو هم میخواهی او را نابود بکنی ؟

و یا اشتباهات او را بسود آینده و خود تبدیل با حسن نمائی . میگویند لذت عفو و اغماض بیش از انتقام است .

کوروش - بی تردید میخواهم برخلاف گذشته جریان کارها به حسن انجام گیرد و من برای اخذ انتقام لشکر کشی نکرده ام .

تیکران - اگر بعنوان تقصیرات گذشته او را معدوم کنی برای خود هم صدمات بسیار فراهم میآوری .

کوروش لحظه ای روی حرف آخری تیکران مکث نموده و توضیحات بیشتری خواست - تیکران - تو باید فکر کنی که پدر من از اجراء تعهد پیمان پادشاه ماد سرپیچی نموده و بدون تفکر و تعمق راه ناصواب پیش گرفته است . ولی حالا که نکبت گریبان او را گرفته و فهمیده است که اشتباه کرده است مضافاً او که برای بدست آوردن آزادی کوشش نموده و حالا می بیند که برعکس نتیجه گرفته و بعوض آزادی اسیر شده است . پدر من آنچه که بطور سری فکر کرده و قادر نبود آنرا بمورد اجراء در آورد اگر تلقینات کاذب اندیشه ها او را منحرف نکرده بود چطور ممکن بود در اطراف دور نمای منحوس به بدبختی فکر نکرده باشد .

کوروش گفت - اگر آنطور باشد که تو توضیح دادی قابل قبول است ولی بنظر می آید که این قبیل تعبیرات عقیده و تحولات اخلاقی در طبیعت پدر تو منمترکز باشد تا در جستجوی خوشبختی، در راه کج دچار بدبختی میشود .

بنابر این میترسم اگر او را بخشیده و آزاد نمایم پس از مدتی مجدداً امر بر او مشتبّه و مغرور شده و باز زیر قول خود زده و همه این جریان را فراموش کند . تیکران مجدداً اجازه گرفته و گفت آخ بخشنده ما من قبول میدهم که گفتارهای من از روی راستی و درستی بوده و صلاح خود ما هم در اجرای قول میباشد و اگر لازم میدانی در اقدامات خود آزادی - و با تعبیه استحکامات و ایجاد ساخلو و نگهداری نگهبانان شبهه را از خود دور میکنی و یا هر گونه ضمانتی که ضروری بدانی ما برای انجام آن با میل حاضریم تا رضایت تو را بدست آوریم .

ولی بنظر من اگر بخواهی پدر مرا اعدام کنی و در کشور او حکمدار دیگری به گماری عمل عاقلانه و خوش عاقبت نخواهد بود .

اگر منظور نظر با تو شد که لشکری از کشور ما جهت کمک کشور ماد اعزام به داری بغیر از پدر من یک چنین لشکری را چه کسی میتواند جمع آوری نماید ؟

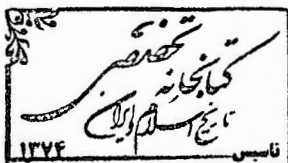
و اگر تو احتیاج به پول داری بنظر تو چه کسی بهتر از پدر من میتواند فراهم بیاورد ؟ چون اوست که کشور و ملت را خوب میشناسد .

تیکران در پایان توضیحات خود گفت آه کوروش دقت و توجه داشته باش اگر تو ما را از حکمرانی خلع و نابود کنی برای خود بزرگترین ضرر و زیان را با دست خود ذخیره کرده ای .

کوروش پس از شنیدن توضیحات تیکران از تقبل شرایط مورد نظر مسرور شده و مطمئن شد که حالا میتواند بدون جنگ و خونریزی و زحمت زیاد انتظارات پادشاه را عملی کند . پیش از همه امیدوار شد که بیش از اول میتواند با ارمینیا ایجاد روابط حسنه بکند و آنان را با طاعت صمیمانه بیاورد .

برای تأمین این منظور گفت اگر من با نظر تو موافقت کنم لازم است بدانم تعداد نفرات لشکر تعهدی تواز چه قرارداد است و جهت هزینه جنگ چه مبلغی پرداخت خواهی کرد ؟ در این موقع پادشاه خودش چنین پاسخ داد . من کمتر از آنچه میسور است تعهد نخواهم کرد ، تو خودت دستور بده بررسی کنند آنچه که نسبت به نفوس کشور ارامنه مقدور است بآن تعداد سرباز بگیرند . بدیهی است عده ای هم برای تأمین انتظام و امنیت داخلی منظور خواهند نمود . همچنین در باره پرداخت باج و خراج جنگ من موجودی خزانه دولت را بتو خواهم گفت و تو آنچه که احتیاج داری معین میکنی و بر میداری و پس از رفع احتیاج خودت برای احتیاجات

ضروری ما هم حصه ای باقی میگذاری .



کوروش گفت - در اینصورت تعداد سربازان شما چقدر است و میزان مبلغ موجودی تو چیست ؟

تیکران پاسخ داد: لشکر سوار ما هفت هزار نفر و افواج پیاده نظام ما هم چهل هزار نفر است و وجوه موجودی ما هم مبالغی است که پدرم ذخیره کرده و آن سکه‌های نقره است که بالغ بر سه هزار تالنت می‌باشد .

کوروش فکر زیادی نکرده گفت: من در نظر دارم و می‌خواهم با همسایه مزاحم شما و ما (کلدانیها) که بشما هم صدمات زیادی وارد آورده‌اند پیکار کنم تا از شر آنان خلاص شویم ، لازم است نصف سپاه خودتان را برای شرکت در این جنگ در اختیار من بگذارید .

و از موجودی تقدی هم پنجاه تالنت از بابت بدهی گذشته خود پادشاه - ماد بپردازید .

چون مطابق عهدنامه‌ای که امضاء نموده‌اید باید انجام دهید و دو برابر آنرا هم بمن قرض بدهید .

من قول میدهم اگر یزدان پاك عنایت خود را بمن ارزانی داشت و پیروز شدم با اقدامات مهم سود بخش که ارزش آن بیش از بدهی من باشد تلافی خواهم کرد .

و اگر پیشآمد دیگری بکند یکصد تالنت نقره را پس خواهم داد بهر نحوی که باشد مطمئن باشید مقروض نخواهم ماند .

پادشاه گفت - او ، کوروش از این اصالت و بی طمع‌ی و اعتدال تو چگونه باید سپاسگزاری کنم .

خواهش میکنم موضوع ضمانت و این قبیل حرفها را نزن و ما را خجل نکن.

در مقابل این توقعات محدود نمیتوانی میزان احساسات قدرشناسی مرا

درك کنی .

مطمئن باش آنچه که برای ما باقی میگذاری کمتر از آن نیست که میگیری .

کوروش - بسیار خوب ولی چه مبلغی بمن میدهی که زن تو را آزاد کنم؟
پادشاه - هر چه داریم تقدیم میکنیم .

کوروش - چه مبلغی برای آزادی فرزاندن خود میدهی؟
پادشاه - باز هر چه دارم میدهم .

کوروش - در اینصورت دو برابر آنچه که داری میدهی؟
کوروش خطاب به تیکران - بگو تیکران چه مبلغی تو بمن میدهی که زن تو را آزاد کنم؟

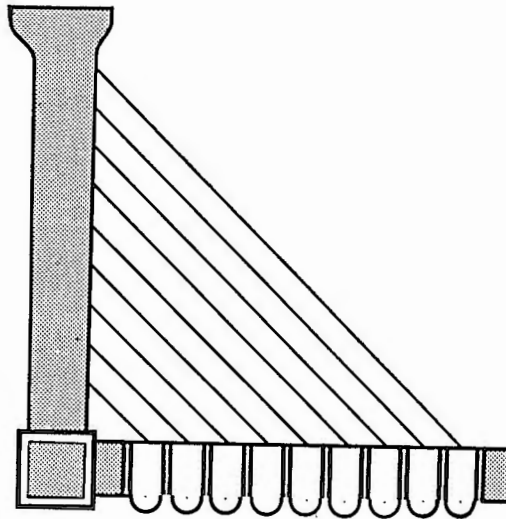
تیکران که تاره عروسی کرده بود و زن خود را بسیار دوست میداشت گفت،
اوه کوروش من حاضرم جان خودم را بدهم و نگذارم زنم اسیر شود .
کوروش گفت - زن تو آزاد است چون من او را اسیر تلقی نکرده‌ام زیرا
تو خودت از ورود ما فرار نکرده‌ای بلکه قبلا بشکار رفته بودی و تو ارمی (پادشاه)
زن و فرزندان خودت را بدون پرداخت وجهی بگیری و آنان آزاد هستند من بدوستی
بیش از انتقام از شما ارزش قائل هستم و شما را دعوت میکنم بشکرانه این توافق
با ما ناهار بخوری و پس از صرف ناهار هر جا که میل داری بروی و آزاد
هستی .

پادشاه ارامنه و افراد خانواده او با مسرت فوق‌العاده با کوروش ناهار صرف
کردند و سپس مرخص شدند .

در غیاب کوروش یکی از هوش سرشار او - دیگری از میهمان نوازی او -
سومی از ملایمت و خوشرفتاری او چهارمی از شکل و شمایل و قامت رشید او پنجمی
از عتدالتخواهی او تعریف میکرد .

در میان این بحث تیکران که از نتایج توافق خوشحال بود با شوخی از زن

خود پرسید و گفت آیا بنظر تو هم کوروش خوشگل است ؟
 زن پاسخ داد که من اصلا او را درست تماشا نکردم تا ببینم خوشگل است
 تیکران گفت - پس چه کسی را مینگریستی ؟
 گفت - من آنکسی را مینگریستم که با فدای جان خود میخواست مرا از
 اسارت نجات بدهد و او هم تو بودی .



انجمن موسیقی آموزشگاه اندیشه

«دن بسکو» تهران - ۱۳۴۶

فصل سیزدهم

کوروش تصمیم گرفت که به کلدانی‌ها حمله کند .
او يك بلندی مهم را از آنها گرفت و خودش در آن
استحکامات جدیدی ساخت و میان ارمنیها و کلدانیها صلح
داد و پس از برگزاری جشنهای مفصلی بطرف هوخستره
پادشاه ماد برگشت .

روزی کوروش تیکران و ماهرترین سواران ماد و عده‌ای از دوستان خود
را همراه برداشته و به بررسی و تفتیش مهمترین نقاط کشور مشغول گردید تا
استحکاماتی ایجاد کند . به مجردیکه يك بلندی مهمی رسید از تیکران پرسید آن
کوهی که کلدانیها همواره بمزاحمت شما آغاز میکنند کجا است؟ تیکران کوه^۱
را بوی نشان داد .

کوروش -- قله کوه استحکامات دارد؟

تیکران -- هیچوقت ولی همواره آنان ساخلو دارند و هر وقت بشهر خبر
بدهند و این خبر مخاطره آمیز باشد فوراً عده زیادی در نقاط مهم حاضر میشوند.
کوروش -- وقتیکه مشاهده کنند که شما مشغول پیشروی هستید آنها چکار
میکنند .

تیکران -- آنان با سرعت تنگه‌ها و بلندیها را میگیرند و با کمک یکدیگر

۱- قریب بیقین کوه مذکور کوه آراوات میباشد که ارمنیها او را ماسیس مینامند و
برای تحقیق در اطراف کلدانیها بکتاب اشپیکلا رجوع شود .

با تهور حیرت آوری، پیش هر حمله را میگیرند.

کورش وقتی که توضیحات تیکران را شنید با نظر کنجکا و اطراف را نگرینسته و مشاهده نمود که قسمت اعظم خاک ارمنیها که در اطراف کوه مذکور واقع شده لم یزرع و غیر قابل استفاده گردیده است. و بفرست یافت که هیچکدام از این دو ملت از این زمینهای مفید حاصلخیز استفاده نمیکند. پس از این تحقیقات کورش بقرار گاه خود بازگشت.

روز متعاقب آن تیکران مسلح و با آرایش جنگی پیش کورش حاضر شده و آماده بودن چهار هزار سواره و ده هزار تیرانداز و بهمین تعداد هم با سلاحهای جنگی سبک را اعلام کرد.

کورش دستور داد در راه خدایان قربانی کردند. و باز اطلاع دادند که علائم قربانیها رضایت بخش میباشد.

کورش فرماندهان ماد و پارس را احضار کرده و گفت: - دوستان من کوهی که ما مشاهده کردیم متعلق به ارمنیها است که بدست کلدانیها افتاده است. اگر ما آنرا بگیریم با این اقدام علاوه بر کلدانیها به آرامنه نیز خدمت کرده و آسایش هر دو ملت را تأمین خواهیم کرد.

کامیابی ما در سرعت عمل نهفته است. ما اگر سرعت بالای کوه برسیم پیش از اینکه دشمن استعداد جمع کند میتوانیم بدون جنگ این مکان لم یزرع را بگیریم و یا اقلاً با عده کمی زد و خورد بکنیم.

پس از این گفتار کورش در پیشاپیش نیرو حرکت کرد و گسروهان در صفهای خود براه پیمائی آغاز نمودند تا از راههای مارپیچ، خود را بقله کوه برسانند و منتظر فرمان هجوم به نیروی دشمن باشند.

در آن ایام اسلحه سربازان کلدانیها منحصر بیک سپر سبک و دو عدد نیزه بود. قوم مزبور معروفیت بسیاری در رشادت و جنگجویی داشتند و در مقابل دریافت مزد بنفع هر کشور اجیر کننده وارد جنگ میشدند. بعبارت دیگر زندگانی آنان

با راهزنی و جنگجویی تأمین میشد .

وقتی که کوروش با نیروی خود بقله کوه نزدیک میشد تیکران که در پهلوی کوروش حرکت میکرد باو گفت -- میدانی کوروش ما بزودی وارد نبرد خواهیم شد باید مستحضر باشی که ارامنه عادت ندارند در مقابل حمله دشمن پایداری نمایند کوروش گفت میدانم و به نیروی خود فرمان هشدار داده و گفت آماده باشید وقتی که دیدید ارمینیا فرار کردند فوراً جای آنها را بگیرید و پس از اینکه کلدانیها نزدیک آمدند از کمینگاه بیرون آمده آنان را غافلگیر کنید .

سربازان ارامنه بعنوان راهنمای پیش تاختند -- کلدانیها که حمله ارامنه را دیدند حمله متقابل را آغاز نموده و همانطور که عادت آنان بود با نعره های رعب آور گروهان ارامنه را پس زده و بی محابا آنان را تعقیب کردند درحینیکه سربازان کلدانی به پیچ کوه رسیدند در مقابل خود نیروی منظم و محکم پارس و ماد را دیده ، پس از زدو خورد تاب مقاومت نیاورده و پا بفرار گذاشتند . عده محدودی از آنها نیز بدست نیروی کوروش افتاد و پس از تصرف کوه کوروش از بالای کوه خانه های کلدانیها را در دامنه آن مشاهده کرده و دید که آنان از منازلشان هم فرار میکنند .

کوروش پس از این موفقیت مشغول مطالعه مکانهای استقرار سربازان کلدانیها شده و باهمیت آنها پی برده و فوراً دستور داد که در همان جایگاه مهم استحکاماتی بسازند .

و به تیکران دستور داد که فوراً قاصدی پیش پدر خود اعزام داشته و بگوید عده ای بنا و نجار و کارگران ساختمانی مورد لزوم است و فوراً آنها را جلب و اعزام نمایند تا هرچه زودتر استحکامات مورد نظر ساخته شود .

بعداً کوروش اسراء را خواست و میان آنان زخمیهائی هم بودند که دستور داد آنها را طبیبهای سپاه تداوی کنند و اسراء را هم از بند زنجیر آزاد گذاشت . و بآنان چنین گفت :

من نه برای انجام تقاضائی اینجا آمده ام و نه برای نابود کردن شما .

بلکه بمنظور اینکه بین شما و ارامنه يك صلح پایداری برقرار کنم . رنج این لشکر کشی را هم بخود هموار نموده ام .

بدون تردید قبل از اینکه قلۀ کوه تصرف شود شما ابداً در خیال صلح با ارمنیها نبودید زیرا طمع شما ایجاب میکرد هر وقتی بخواهید ارامنه را مورد تاخت و تاز قرار داده و با بدست آوردن غنائم مقصود خود را انجام دهید ولی حالا باید ببینید و تشخیص بدهید که پس از تصرف کوه وضعیت شما بچه حال درآمده است .

من الان شماها را آزاد میکنم تا بروید و بهمشهریهای خود بگوئید آیا میخواهند باما جنگ بکنند و یا جزو دوستان ما بشوند ؟

اگر جنگ را انتخاب میکنند نباید بدون اسلحه بیایند و اگر میخواهند دوستان ما باشید باید بدون اسلحه پیش ما بیایند . وضعیت شما ایجاب میکند که جزو دوستان ما بشوید در اینصورت مساعدت من نصیب شما خواهد شد . وقتی که اسرای کلدانیها بیانات کوروش را شنیدند و برخلاف تصورات خود بعوض مرگ آزادی خود را مشاهده کردند صفات کوروش را تحسین نموده و از او باتشکر فراوان جدا شده راه کشور خود را پیش گرفتند .

در این میان پادشاه ارمنیها توسط قاصد از فتح کوروش آگاه شده و بامسرت دستور داد استادکاران مورد احتیاج را جمع آوری کرده جهت ساختمان استحکامات بانضمام لوازمات ضروری تهیه کردند و خودش آنها را پیش کوروش برد و چنین اظهار نمود .

ای کوروش نوع بشر از خوشبختیهای آینده خود بیخبر میباشد و برای بدست آوردن آن چه کوششهای پر رنج متحمل میشود من میکوشیدم که خودم را آزاد کنم ولی همین کوشش بدون تعمق موجب اسارت من گردید .

پس از اینکه من اسیر شدم خودم را گم شده در ته چاه مذلت تصور میکردم از ته چاه دری بروی من باز شد و الان من خود را آزاد تر از اول مشاهده میکنم بطوریکه این آزادی هیچوقت متزلزل نخواهد شد . و کلدانیها بدستور تو بطور حتم

شکست خورده‌اند و دیگر قادر نخواهند بود که با حمله ناگهانی صدماتی بیاورد
آورند و ملت ما از تجاوز آنها آسوده گردید.

من برای بیرون راندن آنان از این قله و بدست آوردن امنیت پایدار حاضر
بودم بیش از وجوهی که بتو داده‌ام بردازم ولی موفق نمیشدم. آنچه که تو از من
دریافت کرده‌ای با این عمل خارق‌العاده خود بیش از آن بیا پس داده‌ای. و ما
نسبت بشما شکر گزار هستیم و نمیدانیم دین خود را چگونه ادا کنیم. کلدانیها که
توسط اسرای خود از گفتارهای کوروش مستحضر شده بودند بدون اسلحه بحضور
کوروش رسیده و آمادگی خود را برای صلح باطلاع او رساندند.

کوروش گفت آیا با مقصود خاصی آماده صلح هستید یا اینکه پس از ازدست
دادن استحکامات کوه «آراتات» جهت تأمین آینده خود صلح را ضروری میدانید.
کلدانیها پاسخ دادند که فقط برای تأمین امنیت خود طالب صلح هستیم. با
وصف این اگر در ضمن شرایط صلح منافع بخصوصی منظور کنید در این صورت ما
بیشتر شادمان خواهیم بود.

کوروش پرسید آیا شماها اینقدر بیچیز هستید که مجبورید براهزنی بپردازید.
کلدانیها پاسخ دادند که چون خاک ما کوهستانی است و مزرعه خیلی کم داریم که
بتوانیم همه با زراعت مشغول شویم بنابراین گهگاهی برای کشور دیگری بعنوان
سرباز اجیر میشویم.

کوروش آیا حاضرید با تعهدات بخصوص بشما اجازه داده شود تا در خاک
ارامنه مشغول زراعت شوید.

کلدانیها آری اگر ما مطمئن باشیم که اگر ارمنیها رفتار ناهنجاری نکنند
آماده این کار هستیم.

کوروش کدامیکی را ترجیح میدهید حفظ مناسبات قدیم خود را با ارامنه
میخواهید که در نتیجه جنگ و ستیز و غارت اموال يك قسمت خاک هر دو ملت متروك
و بیابان و بدون استفاده بماند و یا شما کلدانیها، در ازای مساعدت و اجازه زراعت

ارامنه و استفاده از زمینهای آنان مبلغ معینی بآنان پردازید ؟
 کوروش سپس به پادشاه گفت نظر تو چیست يك قسمت خاك شما که در نتیجه
 جنگ و ستیز بلا استفاده و خراب میماند مثل ایام گذشته باقی باشد و یا حاضری
 با شرایطی مفید و مناسب با کلدانیها پیمانی به بندی و هر سال بهره ای برداری ؟
 پادشاه ارامنه گفت با کمال میل حاضرم مشروط بر اینکه برای من عایدات
 داشته باشد .

کوروش شما کلدانیها مراتع خوبی که در دامنه کوهها دارید موافقت که
 ارمنیها برای حیوانات خود استفاده کنند و در مقابل بشما مبلغی پردازند . ؟
 کلدانیها بسیار مناسب است در اینصورت ما احتیاج به تحمل زحمات زیاد
 نخواهیم داشت .

کوروش خطاب بارمنی- با اینحال آیا اقتصادیات کشور تو مساعد است که در
 مقابل استفاده از مراتع کلدانیها مبلغی پردازی ؟
 ارمنی : بی تردید اگر ما میتوانستیم مطمئن باشیم که گلههای ما دستخوش
 چپاول قرار نخواهد گرفت با این شرط موافقتیم ؟
 کوروش : آیا اگر تو قله کوه را درست داشته باشی تأمین خواهی داشت ؟
 ارمنی : بلی همینطور است .

کلدانیها گفتند اما بمحض اینکه ارمنیها قله کوه را در دست داشته باشند علاوه
 بر اینکه ما قادر نخواهیم بود که خاك آنها را زراعت و آباد کنیم در مساکن خود
 هم نمیتوانیم آسوده زندگی کنیم .

کوروش : ولی اگر قله کوه در تصرف شما باشد چطور است . ؟
 کلدانیها- در اینصورت برای ما مطمئن تر خواهد بود .

ارمنی : در اینصورت کار ما زار خواهد شد اگر کلدانیها قله کوه را مجدداً
 بدست آورند حتماً پناهگاههای بهتر و محکمتر از اول خواهند ساخت در اینصورت
 ما روی آسایش نخواهیم دید .

کوروش : من میخواهم کاری بکنم که اصلاح باشد و خوبست که هیچکدام یکی از دو کشور قله کوه را نداشته باشید و من میخواهم آنرا برای نظارت خودم نگه دارم و هر کدام یکی نسبت بدیگری شرارت و تجاوز نمایند او را مورد مؤاخذه و مجازات قرار دهم .

نمایندگان دو کشور با شنیدن گفتار کوروش تشخیص دادند که يك صلح پایدار با قبول چنین شرطی امکان پذیر است . و با قبول شرایط پیشنهادی کوروش شالوده اتحاد را پذیرفته و آنرا تعیین کردند و پیشنهاد نمودند که هر کدام يك از متعاهدین موظف باشند در صورت ضرورت بدیگری كمك کنند .

پس از خاتمه پیمان ارمنیها و کلدانیها برای تهیه لوازمات استحکامات کوشش فراوانی مینمودند . و شب هم بشکرانه این پیمان اتحاد، جشن مفصلی برپا نموده و دوستانه صرف شام کردند .

یکی از کلدانیها اظهار مینمود که این پیمان اتحاد منتهای آرزوی ملت کلدانی بود چون عده ای از کلدانیها تنها براهزنی مشغول بودند نه بآبادی شهرها و نه با شرایط صلح خدمت بنوع خود علاقه ای داشتند . این قبیل مردان تا بامروز گاهی پیش پادشاه هند و زمانی پیش آستياك پادشاه ماد رفته و با دریافت مزد وارد سپاه آنان میشدند بعبارت دیگر هر کسی مزد بیشتر میپرداخت پیش او میرفتند .

کوروش از این جریان صحبت، استفاده نموده و گفت در این صورت اینان میتوانند پیش من مشغول خدمت شوند . و من حاضرم مزد خوبی بآنان بدهم . نمایندگان کلدانیها با نظر کوروش موافق بوده و قبول کردند که هر کس بخواهد وارد خدمت سربازی سپاه کوروش شود . فرماندهان ماد و پارس و آرامنه از نتایج اقدامات و تدابیر عاقلانه کوروش اظهار رضایت نموده و به آینده روشنی امیدوار شدند .

بمحض اینکه کوروش استحکامات مکانهای تسخیری خود را مطابق میل خود باتمام رساند و از حیث اسلحه و خواروبار نیز احتیاجات آنها را تأمین کرد یکنفر

سر کرده ماد را با سر بازان ماد بنگهداری آن انتخاب نمود .

چون کارهای ارامنه و کلدانیها سامان یافته بود قصد عزیمت کرده و باردوی خود بانضمام سپاه ارامنه‌ای که طبق شرایط صلح نامه در اختیار داشت و چهار هزار نفر کلدانی روزمزد که شهرت رشادت جنگی آنان در اکناف عالم پیچیده بود بقرارگاه اولی خود حرکت نمود .

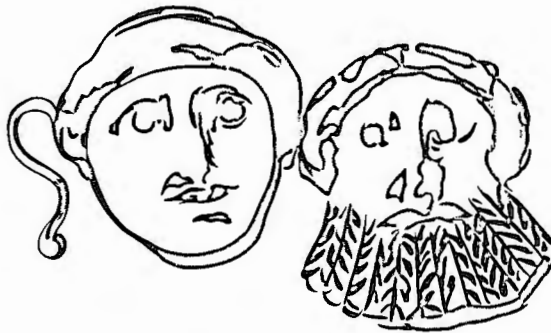
در روز ورود کورش زن و مرد و کلیه ساکنین ارمنستان بـا شادی و احترام فوق العاده باستقبال او شتافتند . از پیمان صلحیکه بین کلدانیها و آنان بسته شده بود و موجب کمال رضامندی بود در این استقبال هدایای پر ارزشی بحضور کورش تقدیم نمودند احترام و شرفیکه ارامنه توسط اقدامات کورش بدست آورده بودند مافوق تصور آنان بود . برای تکمیل احترامات، ملکه ارامنه باتفاق دخترها و پسر کوچکش از کورش استقبال نموده در ضمن سایر هدایای تقدیمی سکه‌های زری را که سابقاً کورش از قبول آن خودداری نموده بود همراه داشت و خواست آنها را تقدیم کند کورش پس از مشاهده زرناب بملکه گفت من اقداماتی که بنفع ارامنه انجام دادم بمنظور گرفتن پاداش نبود بلکه میخواستم در این منطقه آرامش برقرار شود . ای ملکه ارامنه مبلغی از این وجوه را برای خود نگه‌دار ولی پادشاه نده که در زیر خاک و در غارها پنهان کند لکن این وجوه را برای تجهیزات سپاه پسر ت خرج کن و او را بار دو بفرست .

بقیه پولها را هم برای خود و برای شوهرت و برای دخترهایت و برای پسر ت صرف کن تا با زندگانی با سعادت و شادکامی با امنیت گذران کنی . کافیهست که کسی با شرف و خوشبختی و خدمت بنوع خود عمر گذرانده و چشم از این جهان ببندد و ثروت و پول را باید برای تأمین حیات صرف کرد ولی با شرایط خوب و بطریق پسندیده و با رعایت رفاه حال رعایا .

کورش پس از اظهار رضایت و عدم قبول زر و ثروت دیگر از مستقبلین خدا حافظی نموده و راه کشور ماد را پیش گرفته و حرکت کرد و کلیه ارامنه و سایر

اقوام او را با جلال و شکوه تا سرحد مشایعت نمودند! و در اثنای تودیع یکی او را نیکوکار و دیگری حامی حق و عدالت و سومی او را مرد رشید و کم نظیر معرفی میکردند. در سرحد از او جدا شده و بخانه‌های خود که صلح و سلامتی حاکم آن بود معاودت کردند.

توضیح اینکه تیکران پسر پادشاه ارامنه در رأس سپاه ارامنه جزو اردوی کوروش حرکت میکرد.



انجمن نمایش آموزشگاه اندیشه

«دن بسکو» تهران - ۱۳۴۳

فصل چهاردهم

کوروش با موافقت و اتفاق هوخشتره با استقبال جنگ سپاه آشوریها حرکت میکند . کوروش وقتی که باردوی دشمن میرسد با استحکامات آنها حمله برده و در اولین برخورد آشوریها را مغلوب و قرارگاه آنها را نیز میگیرد .

کوروش با سپاه نیرومند خود و غنائم جنگی وارد کشور ماد شده و وجوهی که از ارمنیها گرفته بود به هوخشتره تسلیم نمود . ولی هدایا را میان لشکریان خود تقسیم کرد و بهر کس نسبت به لیاقت و شایستگی او حصه‌ای داد . سربازانیکه سابقاً در پرورش آنان کوشیده بود در جنگهای ارامنه و کلدانیها روحاً و جسماً ورزیده شده نظم و ترتیب آموخته و بیش از اولی برای کارزار شایستگی پیدا کردند و مردان رزمی او دیگر سربازان دشمن را بحساب نمی‌آوردند . آنان در طی لشکر کشی استعمال اسلحه را خوب یاد گرفته و اطاعت مافوق را وظیفه حتمی خود میدانستند .

کوروش با این مزایای نفرات خود، لازم میدانست که بدشمن گوشمالی بدهد و می‌تسید اگر تأخیر کند و تردید بخرج بدهد افراد او به سستی و تن‌پروری گرایند .

پس از پیش‌بینی و تهیه کامل ضروریات سپاه، سران لشکر را احضار نمود . میان آنان فرماندهان ده‌هزار نفری و هزار نفری و صد نفری و سر کرده پنجاه نفری هم حضور داشت .

پس از اینکه همه آنان حضور یافتند کوروش آنان را به بخشهای اردو برده و طرز آرایش جنگی و استعمال اسلحههای موجود و اصول لشکر کشی را بآنان شرح داد و وظایف دقیق پیشتازان و رزمیان و نگهبانان و سایر قسمتها را بآنها گوشزد نموده و گفت فرزندان پارس و ماد، میهن بغداد کاری شما احتیاج دارد و پی کاخ سعادت بدون ابراز شجاعت ساخته و پرداخته نمیشود. سپس امر کرد هر کس بقسمت خود رفته و سر بازان زیر فرمان خود را برای حرکت بجبهه جنگ آماده کند. و دستور داد روز دیگر کلیه افراد سپاه با آرایش جنگ در جلو قصر پادشاه ماد حاضر شوند. کوروش روز دیگر اول وقت با فرماندهان بانفاق افراد خود در قصر پادشاه ماد حضور یافته و چنین گفت:

ای هو خستره! برای تو مشکل است که جهت خرد کردن دشمن ما، آشورپها فرمان حمله بدهی قبل از اینکه در میدان کار زار با آنان روبرو شوی. به سبب سهولت میشد تصور نمود که برای تو اسباب زحمت بشود چنانکه تا امروز هم همینطور بوده است. ولی بسیار مشکل است که بار دیگر یک چنین سپاه کار آزموده و ورزیده آماده و مهیا شود.

ولی من بشما اطلاع میدهم که ارتش نیرومند ما کاملاً مسلح شده و کلیه افراد آنان با جان و دل و با برافروختگی طالب کار زارند. با توجه بعرض فوق اجازه بده عملیات دفاع را آغاز نمایند.

پادشاه ماد پس از شنیدن بیانات کوروش گفت بنظر من هم، خوب است بدون فوت وقت بسوی دشمن حرکت کنیم. تا نبرد در خاک دشمن انجام گیرد نه در خاک ما.

کوروش گفت حالا که اجازه حرکت دادی من بار دیگر سپاه و اسلحه آنها را بررسی نموده و بیاری خدایان بسوی مقصد روان خواهم بود.

کوروش پس از تحصیل اجازه دستور داد سر بازان را برای حرکت آماده کنند. و نیز دستور داد در راه خدایان قربانی کنند و از آنان خواستار شد در این

لشکر کشی و پیکار با خصم عنایت خود را مبذول داشته و پیروزی اورا فراهم آورند سپس یاری خدایان باتفاق هوخشتره با نیروی جرار بسوی آشور روان گردید . در سرحد کشور ماد و آشور خاک مقدس میهن را گرامی داشته و بوسیده و فزونی عظمت و جلال ملت را از خدایان تمنا کردند . پس از طی این مراحل و تأمین آرایش جنگی کوروش و هوخشتره دستور دادند پیاده نظام پیشروی نمودند و یکی از لشکر - گاه دشمن حمله برند و از سوی دیگر گروهی از سواره نظام برای کشف وضعیت سپاه آشوریه اعرام داشتند بدین نحو هر روز يك پاسگاه دشمن را خرد و خمیر کرده و منتظر حمله اساسی سپاه آشوریه بودند .

متعاقب این وضع خبر رسید که سپاه خصم نزدیک شده و بیش از ده روز راه پیاده نظام فاصله ندارد مطابق اصول هشدار ی جنگ جلو رفته و در محل مناسبی موضع گرفتند . شب حسب دستور آتش روشن نکردند که مبادا دشمن محل آنان را کشف کند . ولی بفاصله مقتضی جلوتر از اردو آتش افروختند که پیشاپیش سپاه را ببینند و از آمدن نیروی خصم آگاه باشند . با این ترتیب آنها دشمن را میدیدند ولی دشمن آنان را نمیدید . و برای فریب دادن سربازان آشوری گاهگاهی هم پشت سر قرار گاه خود آتش میافروختند . تا گشتی های سربازان دشمن بتصور اینکه سپاه خصم در جوار آن روشنائی است غافلگیر و اسیر شوند . آشوریه با مشاهده کردن سپاه ماد و روبرو شدن در اردوی متخاصم اطراف سپاه خود را با خندق احاطه نمودند و بتصور خود امنیت خود را تأمین کردند . انجام عمل خندق بدون اشکال خاتمه یافت این بخش بخصوص در سپاه برای این قبیل کارها موجود بود .

سربازان آشوری این روش را پیش گرفته بودند زیرا میدانستند که در شب هنگام استفاده از سواره نظام بسیار سخت است چون شبها پای اسبها را با خور ها میبستند اگر بآنان شیخون میزدند خیلی مشکل بود که اسبها را بفوریت زین کرده و دهنه زده و آماده استفاده نمایند و سپس خودشان هم مسلح شده و پاسخ حمله کنندگان را بدهند . برای رفع این قبیل محظورات صلاح در این دیدند که خود را در پناه

خندق و استحکامات پنهان نمایند و امیدوار بودند که همواره در اتفاقات غیرمنتظره با این سبک حفاظت و نگهبانی در امان باشند .

دو سپاه با توجه و دقت بهمدیگر نزدیک میشدند . بمحض اینکه همدیگر را مشاهده نمودند آشوریها با احتیاط و توجه در پشت خندقهای خود و در جاهائی که دیده شدند . سنگر گرفتند سپاه کوروش و مژده در یک پیچ تند و در پناه سر شاخهها موضع گرفت چون کوروش در نظر داشت در یک مکان پنهان منتظر فرصت بوده و غفلتاً دشمن را آماج حمله قرار دهد و این سبک پیکار خطرناکترین کارزار کوروش بود .

شب هر دو طرف بعملیات پیش قراولی اکتفا نموده و سربازان را راحت باش دادند . روز دیگر در حینیکه آشوریها در استحکامات خود باقی ماندند کوروش و هوششتره دستور آماده باش دادند .

وقتیکه اینها آماده کارزار شدند و مشاهده نمودند که آشوریها از استحکامات خود بیرون نیامده و از جنگ طفره میروند هوششتره کوروش را احضار نموده و گفت مطابق اصول پیکار پارسى و مادما باید باینطریق اقدام کنیم .

بنظر من، ما که الان با آرایش جنگی آماده نبرد هستیم ناگزیریم بدشمن حمله کنیم و نشان بدهیم که ما طالب پیکار هستیم .

کوروش پاسخ داد که بخدا قسم ای هوششتره نباید این کار را کنیم چون سپاه دشمن در استحکامات و مخفی گاه خود سنگر گرفته است . در این روش اگر آنها نیروی ما را پس بزنند تشخیص خواهند داد که نیروی ما چقدر ضعیف است . بنابراین تهور و جسارت بهم رسانده و ابتکار جنگ را از دست ما خواهند گرفت . و ضمناً سربازان ما هم با عقب نشینی مرغوب شده و روحیاتشان ضعیف خواهد شد . ولی با وضع فعلی دشمن ما را نمیبیند و نمیداند که تعداد سربازان ما از چه قرار است و از نیروی ما حساب میبرد و حتماً در حال اضطراب است . و اگر آنها از استحکامات خود بیرون بیایند در چنین موقع است که ما بدون اینکه خودمان را

ظاهر کنیم با اسلحه بآنان هجوم کرده و آنان را غافلگیر نماییم .
 هوخشتره با نظریات کورش موافقت کرده و در حال آماده باش باقی
 ماندند .

روز متعاقب سحر گاهان کورش دستور داد فرماندهان و سر دسته‌ها جمع
 شدند بآنان چنین گفت :

جوانمردان مشیت خدایان را روحانیون علائم نیک قربانی را برای ما تعبیر
 و تفسیر میکنند . ومن هم معتقدم که پیروزی در نبرد نصیب ما خواهد بود . سپس به
 آنان دستور داد بروند و عبادات مذهبی را با کمال خضوع و خشوع در پیشگاه
 یزدان پاک بجا آورند . پس از پایان دعا با ایمان محکم پیش وی آماده باشند .
 از سوی دیگر توقف سربازان آشوریها در خندقها و استحکامات کار سهل و
 آسانی بود و لازم بود وضعیت خود را روشن کنند در طی این مراحل آنان تصمیم
 خودشان را گرفتند و با کمال جسارت و گسترش جنگی پیشتازان سپاه ماد پیش
 راندند .

پادشاه آشوریها برای تهییج سربازان خود سوار ارا به جنگی شده و در رأس
 سپاه حرکت میکرد . کثرت نفرات آنان امید به فتح آنان بود .
 در این گیر و دار هوخشتره به کورش پیغام داد که دیگر وقت آن رسیده
 است که حمله را آغاز کند چون اگر ما نبرد را آغاز کنیم فقط با پیشتازان پیکار
 کرده‌ایم و پیروزی ما قطعی است .

کورش پاسخ داده و گفت ای هوخشتره ما اگر الان یورش برده و پیشتازان
 دشمن را مغلوب کنیم مجبور خواهیم بود که بعد از آن نیز با خود سپاه هم پیکار
 کنیم در اینصورت جنگ برای سربازان ما خسته کننده خواهد بود .

ولی اگر ما صبر کنیم تا سپاه دشمن بحرکت درآید و ما یکمرتبه بقلب آن
 حمله کرده و بر هم بزنیم دیگر محتاج نخواهیم بود که مجدداً پیکار کنیم .
 پادشاه مجدداً به کورش پیغام فرستاد که تو اشتباه میکنی و این تردید و دو

دلی زیان او است و باید بسرعت بدشمن تاخت آورد. کوروش قاصد را مأمور کرد که به هوخستره بگوید: ما باتوجه باستحکامات خصم و وضع جایگاه سپاه خود تا همه آنها را پیش چشم خود مشاهده نکنیم حمله نباید بکنیم. ولی پیشآمد نظر هر دو را تأمین نمود و طولی نکشید که لشکر آشوریها مثل موج دریا بحرکت درآمد. کوروش که منتظر چنین فرصتی بود پیش تاخته و بسرعت که شیوه او بود نبرد را آغاز نمود. افراد سپاه او که آزموده و نیرومند و مطیع بودند مو بمو فرمانفرمانده خود را اجرا میکردند و بهمدیگر در ابراز لیاقت پیشدستی مینمودند. کوروش هم نیرومندترین و چابکترین سربازان را پیشاپیش لشکر خود گذاشته بود و بسرعت پیش میدوید زیرا قبلاً آموخته بودند که باید بیخ گلوی سربازان دشمن را گرفت و ابتکار را از دست آنان بگیرند و بخصوص فرصتی بعملیات نیزه داران و تیراندازان سوارهها باقی نگذارند.

تادشمن هنوز به تیررس نرسیده بود کوروش فریاد میگردید: دان پاك با جنگندهها فرماندهان مدافع ما یار و مددکار است ای لشکریان بکوشید تا شربت فتح و فیروزی را بنوشید.

شعاری که کوروش میداد فرمانده عقب تر داده و بسلسله مراتب تا آخرین گروهان سپاه رسیده ورد زبان وهمگان قرار میگرفت. فریادهای شعار افراد سپاه که کوه و دشت و دمن را بلرزه در میآورد و بگوش کوروش میرسید و مایه امیدواری او میشد و درك میکرد که لشکر او مثل شیر غران بهیجان و غلیان آمده است. کوروش برای تکمیل احساسات میهنی سربازان خود اشعار جنگی و وطنی را آغاز نمود و گفت ای فرزندان پارس و مادر روز اخذ تصمیم و جانبازی فرا رسیده است فریادهای کوروش باندازه ای مهیب و احساساتی بود که سربازان را بشدت بحال جذبه جانبازی و تهور و دلیری در آورده بود و یاران پاك را بیاری میطلبیدند تا دشمن مهاجم و مزاحم را مغلوب و منکوب نمایند این هیجان و غلیان و شدت و سرعت هجوم سپاه پارس و ماد دشمن را بلرزه در آورد پس از پایان خواندن سرود

فرماندهان با احساسات جنگی پیشروی میکردند .

آنان بهمدیگر نظر انداخته و مردان پهلوی خود را صدا کرده و با حرارت میگفتند رفقا قدم به پیش - با شعارهای میهنی یکدیگر را گرم تر میکردند اینها جان در کف بجز منکوب کردن دشمن مهاجم فکر دیگری در مغز نداشتند در این ساعت کلیه سپاه طالب شرف و فداکاری و نیرومندی و شجاعت و پیروزی بودند .

این احساسات وطنی و غلیان ملی خطرناکترین مراحل را بدشمن آماده میکرد در این حیص و بیص سربازان آشوری که از اربابهای جنگی پیاده شده و پیگاه سپاه ماد را با صف آرائی تختهوار سد کرده بودند و قتیکه حمله سواران ماد آغاز شد تاب مقاومت نیاورده و بسرعت مجدداً سوار اربابهای خود شده عقب نشینی کردند . تیراندازان و نیزه پرانان و سنگ اندازان آشوریها با اضطراب و دست - پاچه گی آماج راقبل از فاصله تیررس شروع نموده و تیرهای آنان بهدفع نمیرسید .

وقتیکه پشتازان لشکر پارس به تیررس رسیدند کورش فریاد برآورد قهرمانان لشکر! حالا هر کس باید با سرعت قابل تحسین جلادت و شجاعت خود را ارائه بدهد افراد لشکر ارامنه شعار و گفتار کورش را بعقبها بازگو کردند و یکبار دیگر شهامت و شجاعت افراد را تقویت نمودند . در نتیجه شدت احساسات و غلیان تهور جهت پیکار سینه بسینه عده ای از سربازان جلو دویدند صفوف جنگ دشمن بهم خورد و کورش جلو دوید و با فریاد بلند گفت کیست که دشمن را تعقیب کند و کی این جسارت را دارد - و کدام قهرمانی است که زودتر از دیگران حریف پیکار خود را بزمین بیندازد .

فرماندهانیکه گفتار کورش را شنیدند عین آنرا بازگو کرده و در همه قسمتها ولوله و هلهله برآه انداختند .

سربازان دشمن بشدت مرعوب شده و تهور آنرا نداشتند که ثبات قدم نشان بدهند لهذا پشت بمیدان جنگ نموده و باستحکامات خود فرار کردند . چون مدخل استحکامات خیلی تنگ بود و هر کس میکوشید که قبل ازدیگری داخل سنگر شود

لهذا هیاهو و جار و جنجال عجیبی ایجاد گردیده و هنگامه‌ای بر پا گردید .

در نتیجه یکباره ارا به‌ها با اسبها و سربازان بحفره‌ها و گودالها پرت شده و رویهم می‌غلطیدند در این زمان هنگامه و محشر، سواران ماد هم بآنان امان نداده و ضربات محکمی بآنان وارد می‌آوردند بطوریکه وضع از شکل جنگ خارج شده و بوضع کشتار مبدل گردید .

آشوریهاییکه در بلندیه‌ای استحکامات برای حفظ نظم باقی مانده بودند در نتیجه پریشانی حواس قادر نبودند که از اسلحه‌های خود استفاده نمایند مانند مجسمه‌های بی‌روح ناظر اوضاع رقت‌بار رفقای خود بودند .

آشوریهای نگهبان وقتی مشاهده نمودند که عده‌ای از سربازان پارس وارد مدخل استحکامات شدند بدون درنگ پایگاه خود را ترك نموده و فرار کردند بطور کلی سپاه آشوریه‌ها دچار هرج و مرج شدیدی شده روحیات سلحشوری را از دست داده ورو بانهم‌زام گذاشتند با این وصف فرماندهان آشوریه‌ها با سربازان صدیق خود در مدخلهای استحکامات موضع گرفته و جنگ سینه به سینه را ادامه داده توانستند مانع شوند که پارسها بفوریت پایگاه آنان را فتح نمایند .

با مشاهده این مرحله کوروش اندیشناك شده که نیروی خود را در پایگاه دشمن که از حیث نفرات فزونی دارد از دست بدهد بنا بر این دستور داد لشکر او عقب کشیده و دورتر از تیررس دشمن موضع بگیرند .

اگر کوروش بدون ایجاد عدم نظم با شایستگی انجام گرفت بمحض اینکه لشکریان خارج از تیررس دشمن قرار گرفتند .

هر دسته و گروه در مقر خود قرار گرفته و کلیه نفرات پس از عقب نشینی که طبیعتاً تولید بهم خوردگی نظم و ترتیب میکند بسرعت در پایگاه عقبی منتظماً جا گرفتند .

فصل پانزدهم

آشوریها نصف شب فرار میکنند . کوروش آنان را با اتفاق «هرکانیها» که از آشوریها جدا شده و بکورش ملحق شده بودند تعقیب و سپاه آنان را تار و مار میکند. در اردوگاه آنان مقدار زیادی خوار و بار و لوازمات جنگی بدست نیروی کوروش میافتد. کوروش و دوستان وی تصمیم میگیرند يك لشکر سواره تشکیل دهند .

کوروش با سپاه خود مدتی در مقابل سپاه آشوریها توقف نمود، تا به نیروی دشمن نشان دهد که شکست نخورده و آماده جنگ است. ولی چون دید که دشمن اقدام به پیکار نمیکند پاسدارانی بجا گذشته و با مابقی سپاه عقب نشست برای شکر گذاری پیروزی که نصیب سپاه او شده بود دستور داد برای خدایان قربانی کنند . و رزمیان شایسته را هم مورد تقدیر و تشویق قرار داد اطبای سپاه مجروحین را با کمال اعتنا و مواظبت مداوی نمایند .

آشوریها و بخصوص سر دسته‌ها و بهترین جنگنده‌های آنها کسه در میدان جنگ در مقابل سربازان کوروش شکست خورده بودند سخت دچار یاس و ترس و تردید شده و پس از مدتی دو دلی بالاخره اردوگاه را ترك کرده و پشت بدشمن نمودند .

شدت وحشت و واهمه وضعی ایجاد نمود که سران سپاه اندیشه و تفکر خود را از دست داده و بی‌اراده شده بودند و نتیجه این بی‌ارادگی بود که اردوی آشوری نصف شب بدون جنگ مجدد عقب نشست .

در طلوع آفتاب اردوگاه آشوریها خالی از سپاه بود و کوروش به سربازان پارس و ماد دستور داد که فوراً پایگاه آنان را اشغال نمایند .

بر اثر شتاب و اضطراب آشوریها گله‌های گوسفند و گاو و خوار و بار خویش را نتوانستند با خود ببرند ! و ارا به‌های جنگی پر از ضروریات سربازان و همچنین اشیاء پر بهای خود را باقی گذاشته و رفته بودند و همه اینها بدست سربازان پارس و ماد افتاد .

سربازان ماد که در اردوی هوخشتره بودند به پایگاه آشوریها رسیده و بشادی این پیروزی مجدد ، با سربازان پارسی در اردوگاه دشمن باهم ناهار صرف کردند . پس از فراغت از این جشن و سرور کوروش سران سپاه را احضار نموده و گفت جوانمردان ! چه گنجهای سرشاری که گذاشتیم از دست ما خارج شود . ثروتی که خدایان نصیب ما کرده بود افراد سپاه دشمن که از پیکار ما فرار کرده و هر کس هر چه در دسترس داشته همراه خود برده است .

دوستان رزمی من ! شما تصور میکنید که عده‌ای از سربازان دشمن که از وحشت و بزدلی در استحکامات خود باقی مانده و پنهان شده‌اند اگر بیرون بیایند در صحرا در مقابل شما ثبات قدم نشان خواهند داد ؟ و معتقدید سربازان دشمن که بدون پایداری و نبرد شکست خورده و فرار اختیار نموده‌اند پس از این مراحل مجدداً پر دل و دلیر و رزم‌آور خواهند بود ؟

یکی از سران سپاه پارس پاسخ داد که باوصف نکاتی که تو گفتی چرا دشمن را دنبال نمیکنیم ؟

کوروش گفت برای اینکه ما سواره نظام کم داریم . بجفت اینکه زبده سپاه دشمن همه سواره هستند .

اگر ما با یاری خدایان آنان را مغلوب کنیم استفاده نداریم برای اینکه پیاده هستیم و بآنها نخواهیم رسید .

« کرینانتا » گفت برای چه پیش هوخشتره نمیروی مادها که بهترین سواره نظام

را دارند چرا دشمن را تعقیب نمیکنند ؟

کوروش گفت من با نظر تو موافقم شماها با اتفاق من بیایید تا هوشتره ببیند که ما همه هم رأی هستیم و با او مذاکره کنیم .
پس از اینکه پیش هوشتره باریافتند موضوع را گفتند .

هوشتره گویا حسادت میکرد که پارسها برای تعقیب سربازان دشمن این کمک را میخواهند و یا نمیخواست که سپاه خودش را مجدداً وارد جنگ و خطر کند زیرا پس از پیکار و پیروزی فعلاً آسوده میباشند و غنائم فراوان و خوارو بار بیحد و حصر تصرف نموده و شاهد مقصود را بدست آورده است بهر صورت بابی-- میلی گفت :

برعکس ضرب المثلها که میگویند پارسها میاندر و معتدل هستند تا دیگران ولی من برخلاف آن، عقیده دارم شانس شما در این است که حرص و طمع را از خود دور کرده و جهت غنائم بیشتری از تعقیب سپاه دشمن صرف نظر نمایید، لهذا شما اندر ز میدهم که اندیشه را رهبر خود قرار دهید .

زیرا بسا دیده شده است که بسیاری از سربازان پس از مجادله و کشت و کشتار که با فداکاری پیروزی را بدست میآورند گرفتار منازعات تقسیم غنائم میشوند . برای افراد سپاه خود که در حال آسایش و استراحت مشاهده میکنم مایل نیستم آنان را ناراحت نمایم و مجبورشان کنم که مجدداً وارد جنگ شده و با خطر روبرو شوند .

کوروش گفت: اعتدال و میانه روی چیست میدانم آیا تو ما پارسها را ناحق میدانی ؟ در عقیده خود آزادی، برای مثال این کریزانتا که پهلوی من ایستاده و کاملاً او را میشناسم و میدانم که چقدر متین و معتدل میباشد، من باو امر کردم که از پایگاه دشمن عقب بنشیند .

با اینکه شمشیر خود را بلند کرده بود که یکی از سربازان دشمن را بزمین اندازد بامر من اطاعت نموده و دست از جان دشمن برداشت و عقب نشست و مشغول

جمع آوری دوستان خود شده و در اجرای دستور منتهای کوشش را بکار برد . علاوه بر این ای هوشتره من نمیخواهم که افراد خود را بر این کار مجبور کنی تا با ما بیاید . برعکس آن نفرات را بمن بده که خودشان داوطلب باشند . ممکن است در پایان این اقدام و نتیجه آن تو و سران سپاه تو شادمان باشند فکر بکن که ما پارسها که با خواهش شما تا اینجا آمده ایم و برای خاطر شما راه پیمایی طولانی را قبول کرده ایم بنابراین مطابق عدالت و خصائل پسندیده است که با خواهش ما موافقت نمائی .

هوشتره گفت اگر کسانی داوطلبانه با تو بیایند از آنان ممنون و متشکر خواهیم بود .

کوروش گفت یکی از سران سپاه خود را که طرف اعتماد تو باشد انتخاب کن تا امر تو را به نفرات اعلام کند .

هوشتره گفت بر گزیدن نماینده با تو است و هر کسی را میخواهی برای این کار انتخاب کن .

کوروش باطرافیان هوشتره نظر انداخته و کسی را مشاهده نمود که در ایام گذشته در اثنای سفر از ماد به پارس جزو مشایعین او بوده و هدایای زیادی تقدیم کرده و گفته بود که او را مثل جان خود دوست دارد . فوراً او را نشان داده و گفت این مرد برای انجام این کار لایق و شایسته است .

پادشاه دستور داد آن مرد باتفاق کوروش برود و به سپاهیان اخطار کند که هر کس مایل است بطور داوطلب با کوروش برود آزاد است .

کوروش باتفاق مرد مذکور پادشاه را ترك کرده و در راه بوی گفت . اگر خاطر داشته باشی وقتی که من از کشور ماد بسمت پارس سفر میکردم تو ادعا میکردی که مرا بسیار دوست میداری و حالا وقت آن رسیده است که گفتار خود را ثابت کنی .

مرد اسیل ماد گفت اگر تو هنوز گفتار مرا فراموش نکرده ای من هم قول

خود را فراموش نمیکنم. و مطمئناً تو را ترك نخواهم گفت. و علاوه نمود که بزودی مرا با عده دوستان داوطلب پیش خود خواهی دید در حینیکه مرد اویل ماد مشغول ابلاغ امر شاه به رفقای رزمی خود بود نماینده قوم هیرکانیها جهت ابلاغ اطاعت قوم مذکور به قرارگاه کورش وارد شد. هیرکانیها^۱ همسایه سرحدی آشوریها بودند. چون تعدادشان قلیل بود لهذا تابع آشوریها بودند.

با وجود کمی نفوس در نتیجه مهارت در سوارکاری دارای اهمیت بودند. از این جهت آشوریها از آنان ظنین بوده و علاوه براینکه در نگهداری آنان علاقهمند نبودند در کارهای سخت و خطرناک و بدلخواه خود از آنان استفاده مینمودند. در این جنگ هم که سپاه آشور فرار میکرد آنان را برای عقب سپاه شکست خورده خود و جلوگیری از سرعت سپاه کورش مأمور نموده بودند. تعداد سوارههای هیرکانیها به هزارها میرسد.

هیرکانیها خیال میکردند که آشوریها دائماً با آنان رفتار ناهنجار میکنند و حالا هم سر فرمانده آنان از بین رفته و ملت هم شکست خورده و وحشت در تمام افراد سپاه حکمفرمائی میکند و متحدین شکست خورده و مرعوب شده نیز همپیمان خود را به ترك جنگ تهدید میکنند. با توجه باین وضع بهتر دیده اند که از آشوریها جدا شوند. برای این منظور نماینده ای پیش کورش اعزام داشته تا بگوید چرا و بچه دلیل ما از آشوریها نفرت داریم. نماینده آنان به کورش گفت ای کورش! فراریان زیادی که بتو پناه آورده اند لابد بتو از بد رفتاری آشوریها نسبت به جرگه های هیرکانیها مشروحاً توضیح داده اند. و ما مجبور شده ایم که باطاعت تو درآئیم حالا که تو آنان را تعقیب میکنی ما حاضریم متحد و رهنمای سپاه تو باشیم.

کورش گفت شما تصور میکنید که ما بتوانیم با آنان قبل ازاینکه استحکامات بسازند تماس بگیریم؟ ما فرار آنان را برای خودیک شانس تلقی میکنیم زیرا بدون

اطلاع ما از جنگ ما فرار نموده اند .

کوروش این پاسخ و توضیح را برای درك مطلب و كشف حقيقت ادا نمود. نماینده هیرکانیها گفت: تو تا فردا صبح نمیتوانی با آنان تماس بگیری زیرا وسایل نقل و انتقال و ارا بهای جنگی در این راهها خیلی یواش راه پیمائی میکنند چون شب گذشته نخواهی دیدند باید توقف کرده و استراحت کنند .

کوروش - آیا شما میتوانید بگفتارها و تعهدات شفاهی خود ضمانتی هم بدهید؟ تا من مطمئن باشم که شما نماینده قوم هیرکانیها بوده و بیانات شما صدق میباشد . ؟ هیرکانیها پاسخ دادند که میخواهیم فوراً راه افتاده و همین امشب گروی بیاوریم . تو هم برای تأمین ما به خدایان قسم یاد کن که اتحاد ما را محترم بشماری و ما را در تحت حمایت خود نگهداری .

کوروش با و قول داد در صورتیکه صدیق و خدمتگذار بمانند با آنان چون پارسها و مادها رفتار خواهد نمود. کوروش پس از صرف ناهار با اردوی خود براه افتاده و به هیرکانیها هم گفت به گروه خود اطلاع دهد که منتظر ورود ما باشند تا با هم حرکت کنیم .

کوروش دستور حاضر باش داد نیروی پارس و تیکران با سپاه ارمنی بحرکت درآمدند .

از نیروی ماد قبل از همه همبازیهای کودکی کوروش و بعد از آن رفقای شکاری وی . عده دیگر کسانی که از محبت های کوروش در زمان جوانی نامبرده در ماد حصه مند بودند گروه گروه رسیدند و بالاخره میهن پرستان ماد که میدانستند برای تعقیب دشمن سرسخت وطن خود بمیدان کار زار میروند داوطلبانه سپاه عظیمی تشکیل دادند . وقتیکه داوطلبان ماد هیرکانیها را دیدند بیشتر بهیچان آمده و تحرك آنان شدت یافت بطوریکه عده ای هم از نگهبانان پادشاه بر ققائ خود ملحق شدند .

سپاه ماد مملو از احساسات جنگ بود زیرا اینان اجباراً اعزام بجنگ نبودند

بلکه با طیب خاطر و با کمال آزادی و بدخواه برای ادای دین خود به میهن و کوروش اسلحه بدست گرفته و آماده کارزار شدند .

پس از اینکه سپاه از اردوگاه خارج شد کوروش نخست از سران سپاه ماد دیدن کرده و آنان را ستود و از خدایان تمنا کرد که آنان و پارسی‌ها را از گزند روزگار محفوظ و مصون نگهدارد و از پیشقدمی آنان تشکر کرد . سپس دستور داد پیاده نظام در جلو و سواره نظام پشت سر آنان حرکت کنند و سربازان هیرکانی جلوداری را انجام دهند . در این اثنا هیرکانیها پرسیدند .

آیا منتظر نمیشوی که ما و گروگان خود را جهت تأمین قول خود بیاوریم ؟ کوروش گفت من تشکر میکنم چون ما بیک چنین تضمین احتیاج نداریم توضیح اینکه اگر شماها گفتار و قولتان صدق باشد ما شما پاداش خواهیم داد . و اگر بخواهید ما خیانت کنید شما در زیر نفوذ و قدرت ما هستید لهذا گروگان بی‌لزوم است .

قدم به پیش . به محض اینکه واحد عقبی آشوریها را دیدید بما علامت بدهید که ما خبردار شده و شما نزدیک شویم و افراد شما دچار خطر نشوند . پس از این مذاکرات ، هیرکانیها مطابق امر کوروش براه افتادند . آنان در میان خود از نیروی روحی کوروش در عجب بودند و با توجه بشایستگی کوروش نه از آشوریها و نه از لیدیها و نه از متحدین اولی خود واهمه نکردند زیرا بنظر آنان این قبیل نیروها در پیشگاه کوروش به پیشیزی ارزش نداشت و اینکه از تضمین صرف نظر نمود معنایش اینست که وجود آنان برای کوروش یکسان است .

در طلوع آفتاب ، مقدم سپاه کوروش به نزدیکی اردوی هیرکانیها رسید ، وقتی که سفرای آنان سپاه را شناختند وجود اردو را باطلاع کوروش رسانیدند . کوروش بآنان دستور داد که با افراد گروه هیرکانیها بگویند اگر دوست هستند فوراً با بلند کردن دست راست بحضور او بیایند .

و قتیکه کوروش هیرکانیها را در زیر نظر داشت دستور داد سپاه توقف بکند در اینوقت سران سپاه مساد و تیکران بخدمت او رسیده و پرسیدند .

آیا پیش آمدی کرده که سپاه را توقف دادی ؟ کوروش بآنان گفت که اردوی هیرکانیها در این نزدیکیها است . و دستوریکه برای آنان داده بود بیان کرد و علاوه نمود که اگر آنان با بلند کردن دست راست آمدند از آنان استقبال نموده گرامی بدارید و اگر اسلحه بدست داشته باشند و یا در حال فرار باشند برای جلوگیری از الحاق بدشمن آنان را تار و مار کنند .. و قتیکه هیرکانیها شرایط کوروش را از نمایندگان خود شنیدند بسیار شادمان شده و فوراً سوار شده بادت راست بلند پیش کوروش حاضر شدند . سران سپاه مادها و پارسیها از آنان استقبال نموده و خوش-آمد گفتند و آنان را از این اقدام تشویق کردند .

کوروش پس از قدردانی از آنان گفت هیرکانیها ما بصدافت شما امیدواریم و شما هم لازم است درباره ما همواره فکر صحیحی بکنید حالا بما بگوئید که ستاد ارتش و قلب لشکر آشوریها چقدر از ما فاصله دارند .

سران هیرکانیها گفتند که فاصله زیادی ندارند و در مدت کمی میتوانیم بآنها برسیم .

کوروش سخن آغاز نموده و گفت: رزمندگان ماد و پارس و هیرکانی! من با شما دوستانه و مثل همقطار جنگ سخن میگویم. ما نباید بآنان وقت و فرصت بدهیم تا از گذشت زمان استفاده نمایند و بالاخره مغرور شده ما را بحساب نیاورند بویژه آنها باید عقیده پیدا کنند که شمشیرها و سپرها و تیرهای جنگی و ضربات بازوهای نیرومند ما آنان را تعقیب میکنند .

هیرکانیها! شما جلوداران هستید تا آشوریها از دور اسلحههای شما را دیده و معتقد شوند که دوستان آنان میباشند . و با شتاب فرار نکنند در اینمدت نیروی ما نمایان نخواهد شد .

اما سران مادها و پارسیها با آرایش جنگی کامل آنان را تعقیب خواهند نمود.

طبق این فرمان هیر کانیها جلورفتند. و کوروش با لشکر پارس در قلب سپاه جا گرفت و سواره نظام ماد در یمین و یسار وی براه افتادند.

سحر گاهان عقب داران آشوریها بامشاهده سپاه کوروش دچار حیرت و تعجب شدند. قسمت های این پیشامد را قریب به یقین میدانستند. کلیه عقب داران از رسیدن سپاه کوروش آگاه شدند. هر اسان با فریاد همه را با خبر نموده و اسبها را از آخور برگرفته و اسلحه خود را از ارا به ها و حیوانات بارکش برداشته و مسلح شده و سوار اسب شده وزنپا را بارابه های جنگی سوار نموده و هر کسی سعی میکرد که اشیاء پر بها را بچنگ آورده و فرار نماید. عده ای از اینان در حینیکه اشیاء خود را در حفره ها پنهان میکرد اسیر شدند.

طوری هرج و مرج ایجاد شده بود که کسی در خیال مدافعه از سلامتی خود نبود.

این خبر تکان دهنده به لشکرهای متحدین آشوریها هم رسید و از همه جلوتر لشکر «لیدی»^۱ فرار میکرد پشت سر آنها فریگی ها^۲ (از ملت پنت - از اطراف دریای سیاه).

پادشاه «کاپادکیا»^۳ و اعراب باهیر کانیها تماس گرفته بودند بشدت مدافعه نموده و از سر بازان هیر کانیها که جلودار بودند عده ی زیادی بقتل رسیدند.

در این پیکار بیشتر آشوریها و اعراب کشته داده بودند.

سپاه ماد و لشکر هیر کانی دشمن را تعاقب کردند.

عده کمی سوار که در اطراف کوروش بودند دستور گرفتند که اردوگاه را بگردند و هر کی را با اسلحه دیدند. خلع اسلحه کنند و اگر ایستادگی نمودند تنبیه کنند. بکسانیکه در چادرها باقی مانده اند اخطار کنند که اسلحه خود را

1) Lyder

2) Phryger

3) Kappadoker

بسته بندی کرده و تسلیم نمایند و اسبها را هم در چادرها باقی گذارند .

هر سربازیکه این فرمان را اطاعت نکند مجازات خواهد شد .

سربازان سرعت مشغول انجام امر فرمانده کل شدند . واحدهای دشمن پس از شنیدن دستور کوروش اسلحه خود را در یک میدان تسلیم نمودند و مأموران کوروش آنها را آتش زدند .

پس از طی این مراحل کوروش دستور داد که کلیه مباشرین و مأموران انضباط سپاه آشوریها باید در اردوگاه پیش وی حاضر شوند متخلفین با مجازات شدید روبرو خواهند شد .

مباشرین دیدند افراد سپاه تسلیم شده و اسلحه خود را تقدیم نموده اند آنان نیز بامر کوروش اطاعت نمودند . پس از اینکه آنان در اردو حاضر شدند کوروش گفت کسانی که در چادرهای خود برای دوماه خوار و بار موجود دارند بنشینند . کوروش مجدداً تذکر داد که کسانی که برای یکماه خوار و بار دارند به نشینند . ایندفعه تقریباً همه نشستند .

کوروش با این تدبیر تشخیص داد که ارتش آشوریها چقدر توشه و خوار و بار همراه داشته اند .

سپس به مباشرین گفت اگر شما از بد رفتاری سران خود منزجر و متنفرید و از طرف سران سپاه مامنتظر محبت و خوبی هستید مجازید خودتان و رؤسای خودتان و خدمتکاران خودتان دو برابر جیره روزانه را بردارید .

مباشریان و متصدیان جیره که انتظار چنین محبتی از طرف کوروش نداشتند با مسرت امر وی را بموقع اجرا گذاشتند .

کوروش بمران سپاه پارس و دوستان خود گفت :

الان ما در راحت باش هستیم درحالتیکه سربازان ماد و هیرکانی همبردهای ما در تعقیب دشمن هستند . درغیاب آنان وبدون یاد آنها اگر ما غذا بخوریم و آب

بنوشیم این خوردنیها و آشامیدنیها برای ما لذت نخواهد داشت . من تصور نمیکنم که این خوراکیهای لذیذ برای ما فائده داشته باشد . بلکه برای ماحظ نفس دارد که ما آنان را در انجام خدمت فداکار و جانفشان بهبینیم .

با وضع فعلی که ما باید احتیاط را رعایت کنیم و توجه داشته باشیم که در اردوگاه دشمن تعداد سربازان که بدون قید و زنجیر حرکت میکنند بیش از نفرات ما هستند . و ما باید خودمان را از حمله و دام آنان محفوظ بداریم .

گنجینههای بیشمار در پایگاه دشمن موجود است . باید در حفظ و حراست آنها دقت کاملی بکار برد . که دست برد بآنها نزنند . ما خزائن دشمن را خودمان هم تصرف نمیکنیم . من عقیده دارم که آنها را برای سپاه ماد و لشکریان هیرکانیها و ارمنیها نگهداریم . و آنان مأمور تقسیم باشند . باید حصه ما را کمتر از حصه خودشان معین نمایند بدینوسیله از آنان که جلوداران هستند قدردانی شود و نسبت بشما صمیمی تر و گرمتر شوند . پس از خاتمه دستور کورش هستاپا (یکی از سران سپاه) با اظهارات خود رأی کورش را تصدیق نمود . گفت ای کورش ما در شکارگاه در اثنای تعقیب شکار بارها از صرف غذا چشم میپوشیدیم و حالا که امر بسیار مهمی در پیش داریم با طیب خاطر میتوانیم از خوردن ناهار چشمپوشی کنیم .

در این حیص و بیص چند نفر از سپاهیان ماد غنائمی که از چنگ سربازان فراری آشوری بدست آورده بودند با مسرت به کورش تسلیم نموده و بدون توقف فوراً اسبان خود را سوار شده و برای دنبال کردن دشمن برگشتند و اظهار نمودند که فرمانده آنان دستور داده است که غنائم را پیش کورش بیاورند .

وقتیکه کورش رشادت و صداقت مادها و هیرکانیها را مشاهده کرد از ایشان

قدر دانی نموده و با مسرت پیروزی قطعی آنان را خواستار شد .

کورش افراد سپاه خود را جمع کرده و بآنان چنین گفت :

رفقا ما اسلحه کافی داریم که میتوانیم دشمن را در حال فرار از پادر آوریم . و

اگر بآنها برسیم تن به تن نبرد کنیم . ولی ما سواره نظام نداریم که آنها را به جنگ آوریم .

اگر ما این وضع را اصلاح نکنیم فوجهای سواریکه ما در ارتش داریم و جلودار ارتش ما هستند تصور خواهند نمود که فتوحات از طرف آنها است و غنائم هم بآنان تعلق دارد .

ما الان اسبهای زیادی از اردوگاه دشمن بدست آورده‌ایم و زره جهت حفظ بدن خود و نیزه جهت برافکندن خصم، جزو غنائم ما است. ما میتوانیم ازهمه اینها استفاده کنیم . فقط مردانی لازم داریم که شایسته استفاده از آنها باشند و فرزندان کشور ما دارای این خصال هستند . ممکن است یکی بگوید که ما سوار کاری را نیاموخته‌ایم البته همینطور است ولی باید اسب سواری را آموخت . اگر یکی ادعا بکند که ماها از ایام کودکی این فن را آموخته‌اند من پاسخ خواهم داد که ما خیلی فنون جنگ هست که هنوز باید یاد بگیریم از آنجمله کودکان باید تیراندازی و نیزه پرانی و خیلی چیزهای دیگر را بیاموزند . با وصف این ماها که پایه مرحله جوانی و مردی گذاشته‌ایم برغم آن میتوانیم این فنون را بیاموزیم .

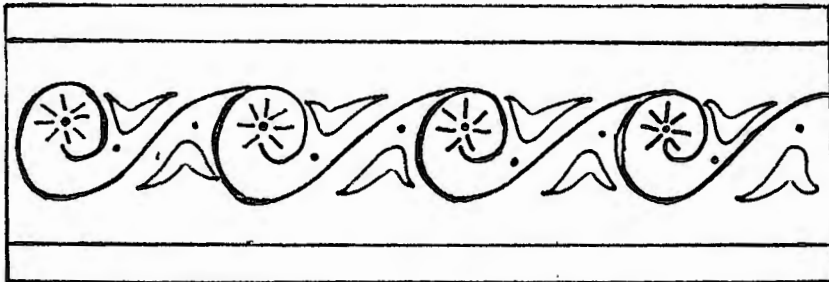
کریزانتا یکی از فرماندهان پاسخ داد من از طرف افراد خود داوطلب یاد گرفتن اسب سواری هستم . من تصور میکنم که انسان در پشت اسب مثل پرنده مسافت را طی میکند .

بهر جهت من اولین کسی هستم که نام خودم را با مسرت و اشتیاق جزو داوطلبان بنویسم .

بیانات کریزانتا باندازه گرم و شوق انگیز بود که پس از او همه داوطلب یاد گرفتن فنون اسب سواری شدند .

کوروش پس از شنیدن گفتار افراد و اشتیاق آنان برای آموختن اسب - سواری پس از قدر دانی گفت مادامیکه این پیشنهاد با استقبال سپاهیان مواجه

گردید يك ماده قانونی وضع بکنیم که کسانی که جهت آموختن اسب سواری اسب میگیرند اگر پیاده دیده شوند جرم اخلاقی محسوب خواهد شد .
 با این پیشنهاد هم همه موافقت نمودند و در همان ایام (پس از شکست دولت آشور) سواره نظام پارس تشکیل گردید .
 بعد ها سواره راه رفتن پارسی ها جزو اصول و عادت آنان شده و پیاده روی را دیگر دوست نمیداشتند .



فصل شانزدهم

کروزس^۱ پادشاه لیدی سپاه خود را برای جنگ کوروش بسیج میکند. کروزس وسایل زیادی در اختیار دارد. وی خودش را سعادتمندترین نوع بشر میپندارد. ولی قدرت خدائی، او را جهت کبر و خودخواهی کیفر میدهد.

پس از اینکه کوروش باتفاق مادما و ارمنیها و هیرکانیها در جنگ آشوریها پیروزی قطعی بدست آورد و سپاه آنان را بکلی منهدم کرد مللی که قبل از جنگ متحد آشوریها بوده و به کمک آنان نیرو اعزام داشته بودند بعد از شکست خوردن آشوریها مشاهده مینمودند که مادها و پارسها بفرماندهی کوروش بزرگترین خطر برای دول آسیائی را بوجود آورده اند.

بیش از همه این خطر را کروزس پسر آلیات^۲ پادشاه لیدی و فرمانفرمای مللی که در طول جریان رودهایس و از جنوب تاسوریه ... پافلاگونیها و از شمال تا کرانههای دریای سیاه بصرمی بردند، پیش بینی میکرد. کروزس پادشاه جباری بود که هلنیها را زیر انقیاد خود آورده و قسمتی از آنان را خراج گذار نموده و بخش دیگر را با خود همراه و متحد نموده بود.

۱- Kroisos

۲- Alyattes

در آن ایام در آسیای صغیر در حدود دریای «اگیش»^۱ مللی که اکثر اهلنی بوده و یا متمایل بآنان بودند نظیر یونانیها (آئوئها)^۲، «دوریانیها»^۳ و در سمت دریای اگیش - کروزیس - «لاکه مونیها»^۴ را نیز دوست و هم پیمان خود نموده بود. بنابراین قسمتی از هلنیها متحد آزاد لیدیها بودند.

پایتخت کروزیس شهر تاریخی سارد بود ولیدیها سارد را بسیار با اهمیت تلقی میکردند وهلنیها هم بآن شهر علاقه فراوان داشتند. لیدیها اول کسی بودند که از طلا و نقره سکه زده و صرافیه و فروشندگیهای زینت آلات را ایجاد نمودند اخباریکه از عملیات کوروش بکروزیس میرسید و میشنید که ایرانیها نیروی خود را در آسیا توسعه میدهند بفکرش رسید که خطر توسعه پارس و ماد متوجه کشور او هم میشود. بمحض اینکه جریان پیروزی آنان را از سربازان فراری هم پیمانان و آشوریها که در جنگ شرکت داشتند تحقیق نمود فوراً دست به بسیج عمومی زد شاید بتواند جلو طغیان و جهش پارسها را که بسیار از آنها میترسید بگیرد.

و برای او بلاتردید بود با آن وسایل بی شماریکه در اختیار داشت و از هر طرف هم پیشنهاد همگامی میرسید جنگ را بر نفع خود تصور نماید.

در آن تاریخ کروزیس پر ثروت ترین و با قدرت ترین حکمرانان جهان بود. نه تنها با گنجینه های زر و سیم خود بلکه طالع و خوش شانسیهاییکه در ایام جوانی بوی رو آورده و در هر موقع یار و مددکار او بوده است و حالا هم خودش را از با قدرت ترین و نیرومندترین پادشاهان دنیا میدانست. کروزیس در سن ۳۵ سلطنت را از پدرش آلیات بارث برده است. پس از مدت کمی موفق شد که «افهزیر»^۵ را استیلا نماید، طولی نکشید که «یونیهها»^۶ و شهرهای «اولیها»^۷ را در آسیای صغیر

۱- Aegaeisches Meer

۲- Aoier

۳- Dorer

۴- Lakomonier

۵- Ephesier

۶- Jonische

۷- Aolische

به کشور خود ملحق نماید. سپس ملل: «فریگیها^۱» و «میزیها^۲» و «ماریاندیها^۳» و «خالی برها^۴» و «پافلاگونیها^۵» و «تراکیها^۶» و «تی نیها^۷» و «بیتی نیها^۸» و «کاریها^۹» و «پامفلیکیها^{۱۰}» را نیز زیر سلطه خود بیاورد.

در آن ایام که شهر سارد با ثروت سرشار خود چشمها را خیره میکرد مشاهیر هلنی را هم جذب کرد که اکثراً از نعمت بیدریغ کروزسی استفاده مینمودند. معروفترین آنان «سولن^{۱۱}» از شهر آتن بود. سولن برای ساکنین شهر آتن قوانین مهمی وضع کرد و پس از آن ده سالی بود که شهر مذکور را ترك نموده بود. ظاهر امر سیر و سیاحت بود ولی وی بدین جهت شهر را ترك کرده بود که او را مجبور نکنند که در مواد قوانین خود تغییراتی بدهد. در غیاب وی آتنیها نمیتوانستند مواد قوانین وی را عوض کنند زیرا سوگند یاد کرده بودند که مدت ده سال قوانین او را عیناً اجرا نمایند. سولن باین بهانه و تظاهر برای سیر آفاق و انفس در کشورهای خارجه بسر میبرد و از آنجمله لیدی.

در این سالها او به مصر رفته و به ملاقات فرعون «امازیس» موفق شده و پس از آن به سارد آمده و پیش کروزس با گرمی پذیرفته شده و در قصور کروزسی مهمان گردیده بود.

در روز سوم یا چهارم حسب الامر کروزس پادشاه لیدی سولن را بتمشای گنجینههای سلطنت راهنمایی کردند. در خزانه کلیه اشیاء گرانبهاء و کم نظیر را بوی ارائه دادند.

۱- Phryger

۲- Myser

۳- Mariandiner

۴- Chalyber

۵- Paphlagoner

۶- Thraker

۷- Thyner

۸- Bythyner

۹- Karer

۱۰- Pamphyler

۱۱- Slolon

سولن پس از اینکه با توجه و دقت اشیاء را بررسی و تماشا نمود کروزس به خزانه وارد شده گفت :

مهمان عزیز آتنی! میدانی پیش ما روایات زیادی از علم و دانش و جهانگردی و مشاهدات توشنیده میشود . لہذا من میل دارم تو با نظر صائبی که داری بمن بگوئی چه کسی در میان نوع بشر آنہائیکہ تا امروز دیده و مشاهده کرده ای سعادت مندتر است ؟

کروزس امیدوار بود کہ سولن پس از مشاهده حشمت و جلال و گنجینہ های سلطنتی وی را خوشبختترین نوع بشر بداند ولی سولن کسی نبود کہ برای خوش-آیند کسی تملق بگوید و پاسخ داد کہ پادشاہ من! «تہلس»^۱ در آتن سعادت مندترین نوع بشر میباشد . کروزس با حیرت و خشم پرسید بچہ دلیل تہلس را خوشبختترین نوع بشر میدانی ؟ سولن باین پرسش چنین پاسخ داد : «تہلس» در بہترین و پر-شکوہ ترین ایام شہر خود زندگی میکرد . او پسران تندرست و با استعدادی داشت برای تربیت و رفاه آنان سعی بلیغ میکرد . علاوہ بر این عاقبت آنان با احترام و بزرگواری روبرو شد .

آنان در نبرد آتنی ها با ہمسایہ خود در شہر «الویزیس»^۲ کشتہ شدند این مرگ پر افتخارترین مرگہا بود . پس از کشتہ شدن آنان معاونین آنان دشمن را مغلوب نمودہ و از میدان جنگ فراری دادند . از طرف ساکنین آتن با ہزینہ همگانی و معاونت ملی برای او سوگواری مجللی برپا نمودہ و در محلی کہ کشتہ شدہ بودند آرامگاہی آبرومند برپا نمودند . این مرگ برای آنان سعادت ابدی محسوب میشود ..

با شنیدن تاریخ جریان مرگ ضجرت آمیز «تہلس» کروزس بیشتر ناراحت شدہ و با دل تنگی پرسید . سولن بعد از «تہلس» چہ کسی را نیک بخت ترین مردم روی زمین میدانی ؟ کروزس یقین داشت کہ اقلًا در درجہ دوم سولن اورا خوش -

انجام‌ترین اولاد آدم معرفی خواهد نمود .

سولن چنین گفت «کله اویس^۱» و «بی‌تن^۲» و از آنان چنین می‌گویند :
 ارژیورها^۳ جشن «هرا^۴» را که بزرگترین خدایان آنان بود برپا کرده
 بودند . مادر این دو پسر که کشیش و پیشوای مذهب آنان بود وظیفه داشت که در
 جشن و تشریفات جشن هرا، باطنی راههای دور حاضر شود. گاوهای نری که میبایستی
 ارا به اورا بکشند نیامدند انتظار بی‌جا بود و بالاخره هم در موقع خود نرسیدند و
 وقت هم میگذشت . پسران جوان با مشاهده اضطراب و نگرانی مادرشان و کمی وقت
 برانگیخته شده و با شجاعت یوغ ارا به را که مادرشان در آن نشسته بود بگردن
 انداخته و براه افتادند و با تحمل زحمت زیاد راه سی و شش «اشتادین^۵» ارا به را
 کشیده و بمحل جشن مذهبی رساندند .

وقتیکه این همت و مردانگی جوانان درپیش چشم‌حضر جشن مشاهده گردید
 دچار حیرت شده و با تعریف و تمجید گفتند این عمل جوانان و مادرشان جزو
 بهترین و شایسته‌ترین خدمات مذهبی و یک عمل خدا پسندانه محسوب میشود و بسا
 کمال میل و از روی عقیده مادر آنان را مورد تعظیم و تکریم قرار دادند . که یک
 چنین جوانانی تربیت کرده است و مادر هم بسیار شادمان گردید که زحمات پسران
 او مورد ستایش جمعیت واقع شده است . و آرزو کرد که خدایان آنها پسران وی
 «کله اویس» و «بی‌تن» را با بهترین عنایاتی که بنوع بشر شایسته است سرافراز
 فرماید .

پس از ادای دعا و انجام تشریفات قربانی حضار سر نهار نشستند .

در این اثنا جوانان در معبد بخواب رفته بطوریکه دیگر بیدار نشدند و
 بدین ترتیب سعادت ابدی نصیبشان شد . و سولن هم در درجه دوم خوشبختی آنان

۱- Kleobis

۲- Biton

۳- Argiver

۴- Hera

۵- Stadien

را در میان نوع بشر بحساب آورد. کروزس با التهاب و خشم گفت اوه اوه طالع من مهمان عزیز آتنی من، تومرا که پادشاه با قدرت لیدی هستم با مردمان رعیت پیشه مخلوط میکنی؟

سولن گفت آه کروزس! تو از من راجع به سعادت نوع بشر میپرسی ولی من فراموش نمیکنم که تشخیص این موضوع چقدر مشکل و نامفهوم است. هستند کسانی که در طول عمر خود تجربیات و مشاهدات زیادی دارند و دیگر مایل نیستند مشاهدات و آزمایشات مجددی داشته باشند.

طول عمر عادی نوع بشر هفتاد سال است.

این هفتاد سال محتوی بیست و پنج هزار و پانصد و پنجاه روز است (بدون تفاوت سال کبیسه) در این روزهای مفصل و طولانی نیست که يك روز خود را کاملاً مثل ایام گذشته زندگی کند. و روز بهتری نخواهد!

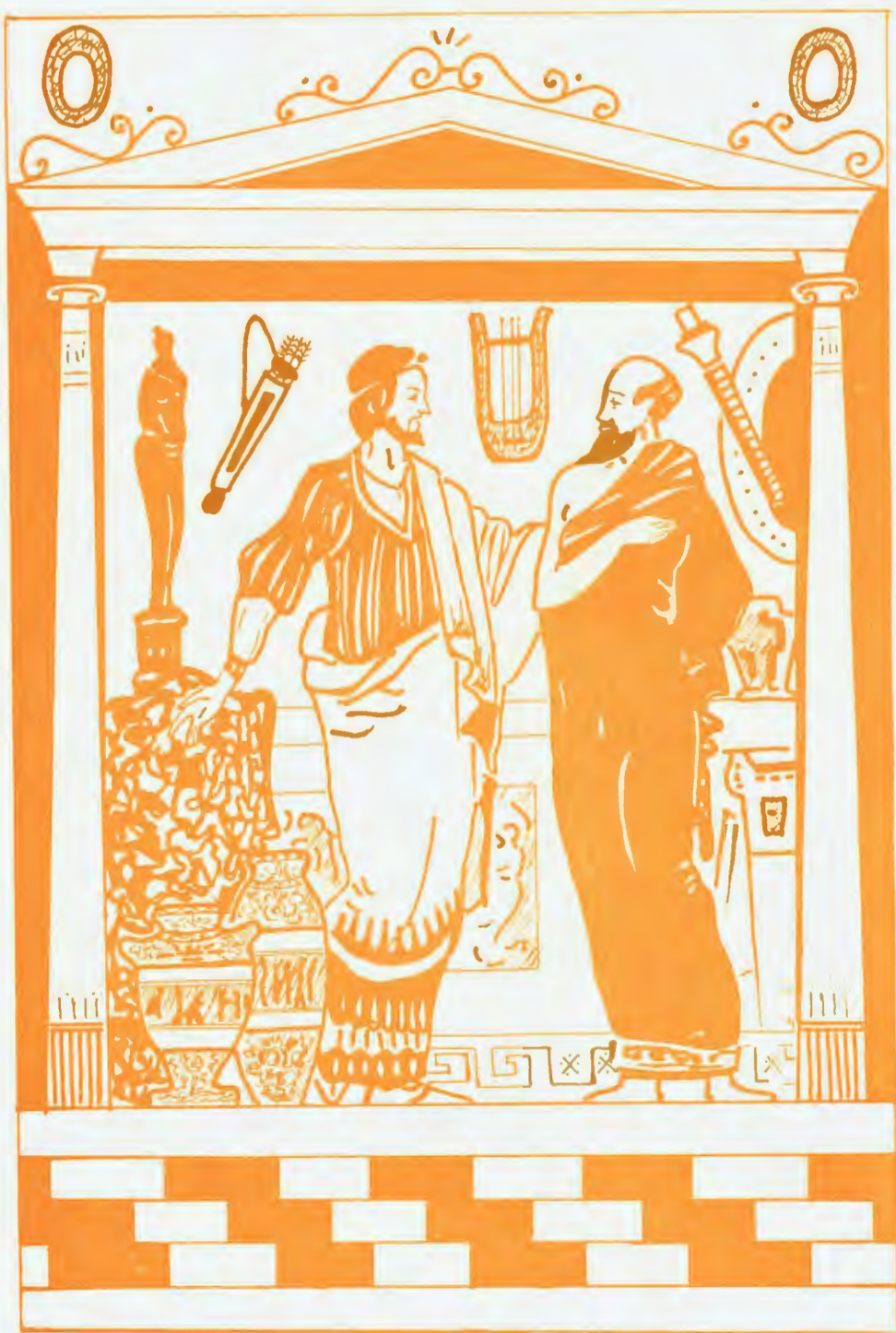
بشر اینطور است کروزس! خود پسند و خودخواه است.

من با کمال توجه ثروت و شکوه ترا میبینم و همچنین میدانم که به ملل مختلف سلطنت میکنی. ولی مطلبی که از من میپرسی پیش از اینکه به بینم و شاهد باشم که زندگی تو با سعادت و افتخار بپایان رسیده پاسخ تو را نمیتوانم بدهم. گنجینه‌های سلطنت نمیتواند بنیان سعادت پادشاه را بهتر از کسانی که بآنان روزانه زندگی میکنند تأمین نماید. بلکه من میتوانم او را سعادتمند بنامم که قرعه شانس بنام او درآمده و با حفظ و ادای احترام خود دنیا را ترك نماید.

در هر امر باید عاقبت آنرا در نظر گرفت. مشیت الهی خیلی‌ها را برای آزمایش به سعادت رسانده ولی بالاخره با حکمت الهی و بزعم ثروت نابود گردیده است.

این شرح و بسط سولن کروزس را شادمان نمود و او بدون بیان مطلب و توجه محاوره را ترك نمود و دیگر سراغ سولن را هیچوقت نگرفت.

پس از اینکه سولن شهر را ترك نمود تقدیر برای کروزس که خود را



..... حسب الامر كروزس پادشاه لیدی، «سولن» را بنمایش گنجینه‌های
سلطنتی راهمائی کردند. در خزانه کلیه اشیاء گرانبهاء و کم نظیر را بوی ارائه
دادند... ص ۹۱۷

سعادت‌مندترین نوع بشر تصور کرده و بسیار خودخواه و متکبر شده بود ایجاد گرفتاری بزرگی نمود. در خواب صحنه‌ای دید که برای او بسیار ناگوار بود و خطری پسر وی را تهدید میکرد. کروژس دو پسر داشت که یکی از آنها لال بود و دیگری «آتیس» نام داشت. کروژس در خواب دیده بود که آتیس با زخم نیزه کشته خواهد شد. کروژس از خواب بیدار شده و بسیار ناراحت شده و از تعبیر این خواب بخود لرزید که یگانه پسر خود را در خطر ببیند. تصمیم گرفت پسر خود را در قصر نگهداشته و اجازه ندهد که از محدودیت خارج شود. و تصور میکرد که بدینوسیله او را از خطر محفوظ خواهد داشت. در جریان چنین ایامی مردی از نژاد فریگیها در دربار حضور یافته و از شاه استدعا نمود که او را در پناه خود نگهدارد چون بطور غیر عمد مرتکب قتل شده است. کروژس پس از اینکه بمرد مزبور پناه داد پرسید از کجا آمده و از چه ناحیه فریگیها است و چه کسی را کشته تا از جریان قتل آگاه باشد. مرد چنین پاسخ داد ای پادشاه! من پسر «کوردپاس» برادر زاده «میدیاس» و نام من «آدرستوس» میباشد بدون قصد و عمد برادر خود را کشته‌ام. لهنذا از میهن پدری خود تبعید شده و دست من از املاک و دارائی خود کوتاه شده و بتو پناه آورده‌ام.

کروژس بوی پاسخ داد. تو به قبیله ای مربوط هستی که آنان مورد توجه من بوده و بمن مربوط هستند تو دوستانی در میان افراد دربار من خواهی یافت. پس از این مذاکره آدرستوس مجاز گردید که در قصر سلطنت ساکن شود. در این ایام در «اولیمپ»^۱ «میزری»^۲ ماده خوک ستمبری پیدا شده و ساکنین محل را دچار خطر نموده بود. میزریها او را تعقیب میکردند که شاید بتوانند شکار نموده و از خطرش در امان باشند. ولی حیوان وحشی بسیار بزرگ و درنده بود و در هر حمله صیادان را با دندانهای بلند خود بزمین انداخته و نابود میکرد.

۱ - Olymp - اولیمپ کوهی است در میان تسالیا و ماکدونان که در اساطیر

یونان مکان رب النوع یونانیان بوده است.

۲ - Misier - میزری تیره‌ای از یونانیان است.

بنابر این می‌زریها از روی ناچاری نماینده‌ای پیش کرزوس پادشاه لیدی فرستاده و از او خواهش نمودند که با اعزام پسر خود باتفاق عده‌ای شکارچیان زبردست و سگهای شکاری این خوک وحشی خطرناک را که مزارع آنان را نابود میکند و شکارچیان میزری هم از عهده دفع آن برنمی‌آیند از بین برده و آنان را نجات دهد. کرزوس پس از شنیدن تقاضای نماینده میزریها خواب خود را بخاطر آورده و گفت نام پسر مرا باردیگر نبرید که با اعزام او موافق نیستم ولی اعزام شکارچیان زبردست لیدی و سگهای شکاری مانعی ندارد.

در این اثنا پسر پادشاه وارد شده و از مذاکرات پدر خود با نماینده میزریها مستحضر شده و پدر خود گفت پدر مهربانم بهترین وسیله آزمایش شجاعت و دلیری یکی جنگ است و دیگری شکار، تا جوانان ورزیده و مشهور شوند اگر تو مرا از هردو بی‌نصیب کرده و نگذاری که ورزیده شوم درچنین صورتی مردم تصور خواهند کرد که من ترسو و جیون‌هستم و آبروی من خواهد رفت. کرزوس گفت فرزند من، من بدین سبب مانع شرکت تو در جنگ و یا شکار میشوم که هنوز هم خوابم که تو با زخم نیزه حیات را از دست خواهی داد جلو چشم نمایان میشود. بنابراین من هر اقداماتی که ممکن است برای تو ایجاد خطر نماید جلوگیری میکنم تا بتوانم زندگی تو را حفظ نمایم زیرا تو یگانه پسر من هستی. میدانی که برادر تو ناقص و لال است.

پسر کرزوس گفت - بدون جهت تو مرا از این سفر منع میکنی - اگر تو تصور میکنی که مطابق خواب تو من با یک نیزه آهنین کشته خواهم شد در این صورت من می‌پرسم خوک وحشی نیزه آهنین دارد، که مرا بکشد؟ زیرا ما با مردان نبرد نخواهیم نمود بلکه با یک حیوان روبرو خواهیم شد. لهنذا با قوت قلب میتوانی بمن اجازه مسافرت بدهی.

کرزوس پاسخ داد، تو برای من ثابت میکنی که تعبیر خواب من باین موضوع

مر بوط نیست و تشابهی در بین خواب و شکار ماده خوک وحشی وجود ندارد در این صورت با مسئولیت خودت میتوانی با همراهان معین مسافرت نمایی.

پس از موافقت کروزس عقب اروس تن فرستاده و باو گفت . اروس تن تو باتفاق فرزند من بدفع و شکار این حیوان بروی و از هر حیث مسئول حفظ سلامتی پسر من هستی و هر تدبیری که لازم باشد بکار ببر تا خطری متوجه او نباشد .
آدرس توس گفت ای پادشاه من در مقابل عنایات بیدریغ تو و همراهیهای پر ارزش تو مقروض و من از هر جهت از حمایت تو شکر گزارم و سعی خواهم کرد که امر تورا با کمال جدیت اجرا نموده و فرزند ترا از هر پیشامدی حفظ نمایم پس- از این مذاکرات اروس تن باتفاق آتیس و لوازمات و جوانان شکارچی و سگهای شکاری بسمت کوه اولیمپ حرکت کرد .

پس از ورود بکوههای اولیمپ به جستجوی حیوان وحشی پرداختند . طولی نکشید که او را مشاهده نموده و محاصره کردند بتدریج محاصره را تنگتر کردند تا به نيزه رس رسید .

نيزه آدرس توس پس از زخمی کردن ماده خوک به باتیس اصابت نمود نيزه ايکه با زور بازوی ستر آدرس توس پرانده شده بود تن لطیف پسر جوان را درهم کوفته و جان او را گرفت .

پس از اینکه کروزس از مرگ فرزند خود آگاهی یافت بمعنای حقیقی گفتار سولن پی برد . بیش از همه دچار حیرت و تعجب گردید از اینکه بخاطر آورد در گذشته دست آدرس توس بدون عمد بخون برادر خود آلوده گردیده و حالا هم باعث مرگ فرزند وی میباشد . بزودی شکارچیان لیدی مرده آتیس را پیش پدر آوردند و پشت سر آنها قاتل وارد شد . او پیش کروزس زانو بزمین زده و دستها را بلند نموده و از پادشاه خواستار شد که او را اعدام نماید ولی کروزس بحال وی رحمت آورده برغم درد و المی که او را بیتاب نموده بود گفت در این فاجعه تو مقصر

نیست که برخلاف نیت دست تو بخون پسر من آلوده شده است ،
 بخصوص الهامات خدایان قبلاً بمن خبر داده بود که يك چنین اتفاق دردناکی
 پیش خواهد آمد .
 کروزس جنازه پسر خود را دفن کرد ولی آدرس توس در روی مزار آتیس
 خود کشی کرد .

مدت دو سال کروزس عزادار بود در این هنگام شهرت اقدامات و فتوحات
 کوروش و کی آکسار او را بخود آورده و مشغول مطالعه گردید و فکر میکرد که
 قبل از اینکه قوای کوروش و هوشتره فزونتر گردد بآنها حمله نموده و نابود
 کند . و درعین حال باید طرفداران خود را تقویت نماید برای روشن کردن این
 موضوع تصمیم گرفت که با غیب گویان هلنی هسورت نماید . از آنجائیکه درکارها
 دقت عمیقی بکار میبرد و برای احتراز از بی خبری و جلب نظر و سوءنیت کشیشان
 دستور داد بطریق زیرین اقدام نمایند . نمایندگانی پیش خدایان (غیب گویان)
 «آمون»^۱ درلیبی ودر«دلفی»^۲ پیش «آپولون»^۳ و به «اپاس» پیش «فو کرن»^۴ و
 «دون دونا»^۵ و بغار «تروفونیوس»^۶ و بالاخره بمعبد مقدس قدیمی «بران شیدن»^۷
 در ملیط فرستاد .

بهمه این فرستادگان دستورداد که ازخدایان (غیب گویان) پرسند دراین اقدام
 چه پیشامدی برای کروزس پسر آلیات پادشاه لیدی خواهد نمود ؟ و تکلیف او چیست ؟
 نمایندگان ملزم بودند پاسخهای خدایان را بطور جدا گانه یاد داشت کرده و برای
 کروزس بیاورند . پس از اعزام نمایندگان کروزس محرمانه در يك اطاق قصر

۱- Zeus Ammon

۲- Delphi

۳- Dreifus - Apolollon

۴- Phokern

۵- Dondona

۶- Trophonios

۷- Branschiden

خلوت کرده و در آنرا بروی همه بست وی در آن اطاق بکار سری پرداخت و عقیده داشت که هیچکس از اقدامات او مطلع نخواهد شد. او يك لاک پشت و يك بره را کشته و از گوشت آنها در يك کاسه تبرک شده گذاشته و با يك سرپوش متبرک هم آنها پوشاند و تصمیم گرفت هر غیب گوئی که این سر را کشف کند براهنمائی وی ایمان آورده و طبق پیشگوئی او اقدام کند.

فرستادگان پس از انجام وظایف محوله برگشته و پاسخهای مختلف معا بدرا بازگو نمودند. در میان پیشگوئیها فقط آپولن دلفی با طی مطلب کروزس واقف بوده و چنین بیان کرده بود - توجه کن من مقدار و تعداد ماسه در کف دریا رامیدانم. و من زبان لالها را میفهمم و صدای آنها را بطور وضوح میشنوم.

من بوی لاک پشت را کم استشمام نمیکنم و بلکه بسیار قوی. گوشت بره در کاسه متبرک که بریان خواهد شد. در زیر پولاد و در روپولادو در وسط فشرده شده محفوظ است.

کروزس پس از مطالعه گفتار بالاتشخیص داد که تنها غیب گوی دلفی بحقایق امر پی برده و از کشف اسرار خبر دار میباشد. و دستور داد که يك هیئت مهمی انتخاب نموده و مشغول تهیه وسائل سفر باشند.

هدایای بسیار مهم و پر ارزشی از زر و سیم و اسلحه و ظروف و اشیای پر بهای دیگر جهت تقدیم همراه ببرند. کروزس باین هیئت تعلیماتی داد که به غیب گوی معبد دلفی راجع به لشکر کشی به پارس و مواد و نتایج آن پرسشهایی بکنند و در عین حال معطل نشده و مشغول بسیج سپاه خود گردید.

وقتی که هیئت اعزامی برگشته و خود وی هم در تسلیح لشکر لیدی پیشرفتهای مهمی نموده بود تا در صورت حمله ناگهانی دشمن بتواند جلو آنها بگیرد. پاسخ غیب گویان را بدین نحو دریافت نمود. اگر تو از «رود هالیس» بگذری يك کشور بزرگ را نابود خواهی کرد.

کروزس از این پیشگوئی بسیار شادمان گردید چون تصور نمود که مقصود از يك کشور بزرگ کشور کوروش میباشد و سپاه خود را بسمت رود هالیس حرکت داد. بزودی وارد کشور «کاپادکی» گردیده و پس از آن کشور سورید را تصرف نمود و در وهله بعدی شهر «تهریا»^۱ را ضبط کرده و ساکنین آنرا باسارت گرفت. و بامردمان کشورهای همسایه هم بهمان نحو رفتار کرد.



فصل هفدهم

کوروش با سپاه خود بسمت سپاه کروزس حرکت میکند .
قبل از آغاز نبرد بسر بازان خود تعلیمات رزمی میدهد تا
در میدان کار زار تکالیف سر بازی را بنحو احسن بدانند .

کوروش با کمال مهارت و بصیرت سپاه خود را بسیج میداد و از تهیه وسایل
معلوم بود که وی دارای فکر وسیعی میباشد او سر بازان خود را در شکار گاهها
آزموده و افرادی که از خود بصیرت و لیاقت نشان میدادند به بهترین وجهی پاداش
میداد و همچنین فرماندهان و سردسته‌های شایسته را که سر بازان خود را خوب پرورش
میدادند مورد تشویق و قدردانی قرار میداد .

او مسابقات کشتی گیری و جنگی ترتیب میداد و ببرندگان مسابقه پادشاهی
پر ارزشی اعطا میکرد . کوروش سعی میکرد که نیروی بدنی و روحی سپاه خود را
تقویت نماید . هر گونه لوازمی که برای لشکر کشی مهم و ضروری بود تهیه میکرد
همچنین ماشینهای جهت محاصره دشمن آماده مینمود .
پارسیها بتعداد زیادی توسط سوار کاران ماهر ماد فنون سواری را یاد گرفته
و قابل توجه میشوند . و تعداد آنها کمتر از ده هزار نفر نبود .

ارابه‌های داس داری^۱ تهیه کرد که دارای تیغه‌های تیز بوده و در اثنای
جنگ میتوانست وارد لشکر دشمن شده و سر بازان خصم را تار و مار نماید .
ضمناً به پادشاه ماد یاد آور شد که گردونه‌های شاهی خود را بهمان شکل

۱- Sichelwagen

آماده کار زار کند. بطور کلی تعداد ارا بهما و گردونه‌های مسلح داس دار به سیصد عدد بالغ میشد. سپاه کورش و هوخشتره تعداد زیادی شتر داشت بهر شتری دو نفر تیرانداز سوار میشدند. پشت سر آنها عده زیادی فلاخن دار و افرادی با اسلحه سبک و پیاده نظام منظور شده بود در جریان این احوال پاسداران و گشتی‌ها از تحقیق وضعیت سپاه خصم برگشته و اطلاعات خود را بقرار زیر در اختیار کورش گذاشتند. تعداد زیادی افراد «تراک»^۱ مسلح باشمشیر. مصریها با تعداد یکصد و بیست هزار نفر با سپرهای بلندیکه تا پای سر بازان میرسد و با نیزه‌های بلند و شمشیرهای مصری.

در عین حال کورش شنید که لشکرهای کیپر^۲ فریگیها^۳ لیکاونیها^۴ پافلاگونیها^۵ کاپادوکیها^۶ و اعراب و فونیکها^۷ بطرفداری لیدیها آماده جنگ هستند.

فرمانفرمای بابل هم تعداد زیادی آشوری بکمک کروزس اعزام داشته است. همچنین یونانیها^۸ اولیها^۹ و اکثر هلنیها که در قسمت آسیای صغیر ساکن هستند خیال دارند به کروزس کمک کنند.

بالاخره دریافت که سپاه کروزس در اطراف رود «پاکتولی»^{۱۰} اجتماع کرده بقصد حرکت بسمت «تیم برارا»^{۱۱} آماده میباشد.

سر بازان کورش وقتی که این اخبار را شنیدند توی فکر رفته و روحیه خود را باختند آنان دسته دسته اجتماع کرده پرسشهایی از همدیگر نموده و نظر رفقای خود را میپرسیدند.

۱- Trake

۲- Kyprier

۴- Lykaonier

۶- Kapadoker

۸- Joner

۱۰- Paktolas

۳- Phryger

۵- Paphlagonier

۷- Phoniker

۹- Aoler

۱۱- Thmbrara



..... شکارچیان گیدی مرده «آتیس» را پیش پدر آوردند و پشت سر آنها قاتل وارد شد. او پیش کروژس رانند
 بر زمین زده و دستها را بلند نموده و از پادشاه خواستار شد که او را اعدام نماید..... ص ۹۴۳

وقتیکه کوروش مشاهده نمود که میان سپاهیان نگرانی و ترس راه یافته و ناآرام میباشند وی فرماندهان و سرکردگان را احضار نموده و به آنان گفت - رفقا متحدین جنگ من! شما را برای این احضار نمودم که مشاهده کردم بعضی از شماها با شنیدن اخبار تشکیلات سپاه دشمن ترسیده و آرامش را ازدست داده‌اند.

من دچار تعجب میشدم اگر میدیدم جداً با شنیدن اخبار، بعضی‌ها مرعوب شده‌اند. چون شما میدانستید که قسمت اعظم این ملت که فعلاً بر علیه ما آماده جنگ شده‌اند در مصاف سربازان ما در جنگ آشوریه‌ها شکست خورده و فرار نموده‌اند. خوب شما چکار خواهید کرد اگر آنان را مشاهده نمائید؟ و آنان با مشاهده شماتوی فکر فرو رفته و گذشته را بخاطر خواهند آورد و فکر خواهند کرد که دشمن ما ما قادر نخواهد بود که با ما بجنگد فقط مزد گرفته جزو سیاهی لشکر خواهند بود. با وصف این اگر برخی از لشکریان ما دچار ترس و تردید شده باشند بخود آمده و بیاد آورند که ما حالا ورزیده‌تر و آماده‌تر و مستعدتر از سابق هستیم در این صورت من تصور می‌کنم بهتر است که این قبیل افراد را به لشکرگاه خصم اعزام کنیم چون دوری سربازان ترسوا سپاه ماسودش بیشتر است.

پس از بیانات کوروش هیستاسپا^۱ برخاست و گفت - ای کوروش تعجب نکن اگر بعضی‌ها پس از شنیدن اخبار دشمن، تاریکی بفکرشان راه یافته‌است. به نظر من این تخیلات از روی ترس نیست بلکه از روی خشم است. آنان تصور میکردند که کار جنگ تمام شده و ثرتمند شده‌اند و حالا میشوند که کار جدید و بسیار بزرگی در پیش است و خیالات تاریکی بآنان غلبه میکند. واهمه از چیزی ندارند ولی آرزو میکنند، ایکاش این کار را هم انجام داده بودیم. ما نه تنها در کشور سوریه نبرد خواهیم کرد که گله‌های گوسفند و حیوانات دیگر فراوان دارد و درختان پالم که میوه‌های شیرین می‌دهد و همچنین درلیدی که دارای شراب و انجیر و روغن بسیار دارد می- جنگیم. بلکه آنجا هم که در دریا روزانه کشتی‌های زیادی پرازمته پرازش وارد میشود

دشمن را منکوب خواهیم کرد.

بنابراین ما هیچوقت بی‌میل نیستیم و برعکس با کمال شوق و ذوق و جرأت آماده کارزار هستیم.

پس از خاتمه گفتار هیستاسپا همکاران و متحدین با مسرت از بیانات وی استقبال نموده و اظهار رضایت کرده و گفته‌های او را تأیید نمودند.

کوروش گفت بنظر من صلاح در این است که هر چه زودتر براه افتاده و جلو دشمن را بگیریم. ما باید سرعت حرکت کرده و قبل از اینکه آنان با بادی‌هایی که خواربارشان را تأمین میکند برسند آنجاها را بگیریم. خلاف این روش بر نفع دشمن تمام میشود.

اگر کسی فکر دیگری دارد و راه‌های دیگری میداند خوبست که نقشه خود را پیشنهاد نماید.

ولی همه ساکت شدند و کسی پیشنهادی نداد. کوروش پس از مشاهده سکوت آنان گفت متحدین گرامی! مهمترین وظیفه فعلی ما اینست که توشه و خواربار برای خود و علیق برای حیوانات بارکش خود تهیه کنیم. بحساب من، ما راهی را که در پیش داریم تا پانزده روز نخواهیم توانست ضروریات خودمان را بدست آوریم، چون خوار و بار و علیق يك قسمت از آبادیها را لشکریان و ما و قسمت دیگر راهم، لشکر-های خصم بمصرف رسانیده‌اند. با در نظر گرفتن اتفاقات پیش بینی نشده ما باید اقلأً برای بیست روز خوار و بار تهیه کنیم، بدینجهت هر کسی باید بقدر کافی روزی و خوراکی خود را همراه داشته باشد زیرا بدون داشتن خوردنی‌ها قدرت جنگ نخواهیم داشت زندگی ما هم دچار خطر خواهد بود.

هر فرد باید مقداری شراب همراه داشته باشد که در راه‌های بی آب عادت به آب خوردن نکند و در قسمتی از راه که در پیش داریم شراب پیدا نخواهد بود برای جلوگیری از اینکه غفلتاً شراب پیدا نکرده و دچار کسالت شویم خوبست که از حالا با ناهار عادت بصرف آب بکنیم.

خوبست بعوض بار لحاف و غیره خوار و بار برداریم، زیرا خوابیدن بدون لحاف و در روی زمین قابل تحمل تر از گرسنگی است. لباس لازم دارید و همراه ببرید ولی نه زیاد.

مهمتر از همه باید آسیای دستی برداریم و گندم را آرد نموده نان خود را تهیه کنیم.

برای تداوی و درمان بیماران خود باید دواجات همراه داشته باشیم. این قبیل ضروریات و زناً بسیار سبک و از حیث اثر بسیار مهم است. و در لشکر کشی ها از وسایل زندگی است. علاوه بر اینها همراه داشتن تسمه را نباید فراموش نمود زیرا بعضی اشیاء از پهلوی اسب و انسان توسط تسمه آویخته میشود اگر تسمه یدکی نداشته باشیم و تسمه ها سائیده شده و پاره شود ناچار باید اشیاء را روی زمین گذاشته و ترك کنیم. افرادی که تمیز کردن زوین را یاد گرفته اند نباید ابزار تیز کردن آن را فراموش کنند. همچنین هر کسی برای تیز کردن نیزه خود سوهان همراه داشته باشد حتماً روحاً مطمئن تر و قویتر خواهد بود.

برای ارا به های جنگی و حمل و نقل، ابزار چوبی یدکی ضروری است. چون راهپائی که باید طی کنیم در اکثر آنها جنگل وجود ندارد. ضمناً باید همه قسم ابزار همراه داشته باشیم زیرا ممکن است در لشکر کشی توی راه بدست نیاید. در هر ارا به حمل و نقل باید يك بیل دسته کوتاه و کلنگ منظور داشته و از هر حیوان باربر يك تبر و يك داس آویزان کرد.

رؤسای دستجات که در تحت سرپرستی خود کارگران راه سازی دارند از آنان صورت لوازمات مورد احتیاج را بگیرند، من آنها را جهت نیزه اندازان و فلاخن داران و راه سازی برای شما آماده کرده ام.

نیزه داران در اثنای پیشروی باید تبر هیزم شکنی و تیر اندازان يك بیل و کلنگ و فلاخن داران يك بیل کوتاه داشته باشند آنان مأموران در جلو ارا به ها حرکت کرده و هر جا که زمین احتیاج به اصلاح داشته باشد فوراً انجام دهند. اگر

این کار بطور کامل انجام نگیرد هر ج و مرج در لشکرها ایجاد خواهد شد. خیاط، نجار، کفاش هم با ابزار ضروری استخدام خواهند شد. این گروه از برداشتن اسلحه معاف خواهند بود و مزد آنان از روی مقدار کار پرداخت می شود. فروشندگان و تجار مجازند با سپاه همراه باشند و احتیاجات ما را تهیه کنند. فروشندگانیکه بیش از دیگران بما خوار و بار بفروشند باخذ پاداش و مدال نائل خواهند شد هر کس از افراد شما جهت تهیه وسایل سفر جنگی احتیاج پول داشته باشد پیش من بفرستید تا ببینم و بفهمم که از افراد سپاه است و ضمانت اخلاقی دارد در این صورت خواست او را قبول خواهم کرد.

اینک بشما ابلاغ میکنم هر گاه کسی احتیاج دیگری دارد باید بمن رجوع کند. حالا بروید لوازم سفر را تهیه نموده و جابجا کنید. و من باید برای جلب رضایت خدایان قربانی کنم در صورتیکه علائم قربانی رضایت بخش باشد حرکت خواهیم کرد. در این صورت شما ملزمید با اشیائیکه قبلا تهیه آنها را گوشزد نمودم، در میدان معینی تحت سرپرستی فرماندهان خود حاضر باشید.



فصل هیجدهم

هر دوسپاه به هم نزدیک میشوند. کوروش بوسیله «آراسپا»^۱
اطلاعاتی درباره سازمان و نقشه جنگی دشمن بدست می آورد
و نسبت به آن، سازمان سپاه خود را تکمیل میکنند.

مطابق دستوری که کوروش بفرماندهان خود داد آنان افزار و آلات دستی و
احتیاجات تسلیحات لشکرها را آماده نموده و با نظم و ترتیب لشکر کشی در حال
هشدار حاضر شدند.

کوروش پس از ادای مراسم مذهبی دستور داد سپاه حرکت کند.
روز اول سپاه خود را در نزدیکیها توقف داد و با این دستور مقصودش این بود که
اگر فردی از سپاهیان چیزی فراموش نموده بتواند زود بشهر برگردد و یا چیزهای
کمی دارد بتواند از شهر تهیه نماید.

«هوخشتره» با قسمت سوم سپاه در شهر باقی ماند تا کشور بدون نیروی دفاع
نباشد. ولی کوروش از حالا با سرعت پیش میرود.

سواره نظام را جلوراند پاسداران و نگهبانان و شکارچیان و مأموران ارتباط را با
او امر لازم اعزام داشت و دستور داد فرماندهان قبل از همه توقفگاه و موضعهای
پاسداری را معین نمایند. و سعی بکنند که از موضع اتکاء دشمن اطلاعاتی بدست آورند
و بطور کوتاه هر چه ببینند گزارش دهند. طبق دستور پشت سواره نظام توشه سپاه را
حمل میکردند و خود سپاه متعاقب آنها در حرکت بود. اگر اتفاقاً مقداری از توشه

در راه میماند وظیفه عقیداران سپاه بود که اشکالات را رفع نمایند.

در گذشته‌ها و راه‌های تنگ سر بازان مسلح، اطراف وسایل حمل و نقل و توشه را گرفته و آنها را سالم عبور داده و رفع هر گونه موانع و اتفاقات جزو وظایف آنها بود. مطابق دستور فوق مدتی بهمین نحو راه پیمائی را ادامه دادند از طرف دیگر پاسداران و متصدیان کشف از دور در بیابان افرادی را مشاهده نمودند و تصور کردند که آنها علوفه و هیزم جمع آوری میکنند و در سمت دیگر نفراتی با حیوانات بار کش مشاهده کردند که گروهی مشغول راه پیمائی و گروه دیگر مشغول چراندن چهار پایان خود بودند. در سمت دیگر دود زیاد و گرد و خاک انبوهی که با آسمان بلند بود توجه آنان را بخود جلب نمود. آنان بظن قوی تشخیص دادند که آنجا توقفگاه سپاه دشمن است. فرمانده گروه کشف و روابط سپاه فوراً توسط قاصدی مشاهدات خود را به کورش گزارش داد.

کورش پس از استحضار از گزارش متصدیان مربوطه، دستور داد که آنان در همانجا توقف کنند و با کمال دقت جزئیات مشاهده خود را بوی گزارش دهند. يك جوخه سواره نظام را مأمور کرد که عده از نفراتی که در بیابان دیده‌می- شوند دستگیر و پیش او آورند. و دستور داد سپاه توقف نموده و مشغول صرف ناشتا و استراحت شوند.

کورش امر کرد که يك گردان شکار با وسایل ضروری که بتواند در مقابل دشمن مقابله نماید آماده حرکت شوند. گردان نامبرده مأموریت خود را انجام داده و چند مردی را از بیابان دستگیر و پیش کورش آوردند.

در مقابل پرسش کورش آنان کتمان نکردند که از اردوی کروزس هستند و از پاسداران بوده و برای تهیه علوفه و و هیزم مأموریت داشته‌اند.

و علاوه کردند که این قبیل لوازم ضروری در تکیه گاه سپاه بحد کافی موجود

نیست.

کورش پس از توضیحات آنان مجدداً پرسید سپاه لیدی چقدر از اینجا فاصله

دارد؟ گفتند فاصله زیادی ندارد. قریب به ۲ پارازانکن^۱.

کوروش - آیا در سپاه کروزس ازما حرف میزنند؟

لیدی - آری خیلی زیاد وما می شنیدیم که سپاه شما به نزدیکی ما رسیده است.

کوروش - آيا شماها اظهار مسرت میکردید که ما نزدیک میشویم؟ (کوروش این پرسش را با خواهش حضار نمود).

لیدی - نه خیر سپاهیان مطمئناً از شنیدن این خبر خوشحال نبودند لکن برعکس خیلی نگران بودند.

کوروش - حالا در اردوگاه مشغول چکار هستید؟

آنها مشغول تنظیم آرایش جنگی هستند دیروز و پریروز هم مشغول همین کار بودند.

کوروش - نقشه جنگی را چه کسی تنظیم مینماید؟

لیدی - خود کروزس با اتفاق یکنفر دیگر که یا هلنی است یا از کشور ماد . بهر حال با کسی که از کشور شما فرار کرده و پیش کروزس آمده است لشکرها را مرتب میکند.

حضار از موضوع فراری چیزی دستگیرشان نشد و کوروش برای رفع نگرانی آنان گفت من خیلی میل دارم اورا بدست آورده و مطابق میل خودم مجازات نمایم. در طی این مذاکرات از طرف فرمانده دیده بانی جلوداران، قاصدی رسیده و چنین گفت: گروهی از سواران دشمن در بیا بان مشغول راه پیمائی هستند وما حدس میزنیم که مأموریت آنها کشف اسرار لشکریان ماست. از مرکز همان سواران گروهی قریب سی نفر هم راه افتاده يك راه مرموزی را پیش گرفته اند و از وضع راه پیمائی آنها معلوم میشود که متوجه ما هستند و بعید نیست که قصدشان این باشد که پاسداران

۱- Parasangen ریشه این جمله فارسی است و پاراسانگ با مرور زمان -

پرسنگ - و فرسخ شده است دره لکسیوکن فایر، هر پارازانگرا پنجهزار و پانصد و پنجاه متر امروز نوشته اند .

ما را مورد دستبرد قرار دهند.

قابل توجه است که عده مافقط ده نفر میباشد.

کورش به سوارانیکه در اطراف او ایستاده بودند نظر انداخته و چنین گفت: عده‌ای فوراً سوار شده تا پای پاسگاه رفته در آنجا منتظر جریان امر باشند. و سعی بکنید سواران دشمن شمارانینند. و با کمال هشداری در کمینگاه باشید اگر سواران دشمن به پاسداران ما هجوم آوردند سرعت با آنان مقابله نمائید.

برای احتراز از خطر اعزام کمک از تکیه گاه سواران دشمن، توهیستاسپا! با هزار نفر از سواران خود حرکت کرده و صفوف خود را در مقابل صفوف دشمن نمایان کنید ولی سعی کنید بدون وجود موضوع مهم اقدام شدیدی نکرده و تدبیری بکار ببر که از یک جنگ بی لزوم و بیفایده احتراز نمائی. هیستاسپا رفت که افرادش را برای حرکت آماده نماید و دیگران طبق دستور کورش فوراً براه افتادند ولی قبل از اینکه به پاسگاه برسند با آراسپا^۱ مصادف شدند. مدتی بود که در سپاه شایع بود که سپاه کورش فرار کرده و جزو دشمنان گردیده است. چون او بطور ناگهانی و بدون اطلاع لشکریان را ترك نموده و از انتظار ناپدید شده بود میگفتند وی یا از ترس و یا بطمع پول میهن خود را پشت سر گذاشته و بدشمن پیوسته است. حالا که او را در راه برگشتن می بینند او را خائن دانسته و توقیف میکنند و نفر سوار وی را پیش کورش میبرد و بقیه سواران بسمت پاسگاه طی طریق میکنند.

وقتی کورش دید که سواره‌ها او را مثل اسیر می‌آورند از جای خود بلند شده و با احترام او را پذیرفت.

همه حضار از این منظره دچار حیرت شدند و درك حکمت این موضوع برای آنان مشکل بود. کورش با فراست تعجب آنها را دریافته و گفت دوستان من این «آراسپا» که در حضور شماهاست جسورترین و پیر دل‌ترین مردان سپاه ما است. حالا من میتوانم شما توضیح دهم. چون دیگر احتیاج ندارم که عملیات او را سری

نگهدارم . نه از روی ترس و نه بطمع پول بوده است که وی بطرف سپاه دشمن رفته است بلکه مطابق دستور من این کار را انجام داده است.

تا پس از جلب اطمینان کروزس جزئیات تشکیلات سپاه دشمن و نقشه آنان را بررسی نموده و بمن گزارش دهد. و برای انجام خدمت و در راه میهن جان خود را بخطر انداخته در میان خودمان هم شایعه خیانت را تحمل نموده است. پس از این توضیح همه حضار از اوقدر شناسی کرده و از این موفقیت او را تبریک گفتند.

کوروش گفت آراسپا حالا مشاهدات خود را بگو و حقایق را کوچکتر نشان نده چون بهتر است که نیروی دشمن را فهمید ، نه اینکه بیجهت و با خیال واهی امید به پیروزی داشت.

آراسپا- گفت: من بخودم زحمت داده ام میزان نیروی جنگی دشمن را دقیقاً بفهمم چون من شخصاً باتفاق کروزس تشکیلات لشکرها را میدادیم. کوروش- نه تنها تعداد نیروی دشمن را شرح بده بلکه گسترش آنها را هم بیان کن.

آراسپا- بسیار خوب من حتی فهمیده ام که در اطراف اصول جنگ نقشه شان چیست و چه فکر میکنند.

کوروش- نخست تعداد کلی نیروی جنگی دشمن را بمن بگو.

آراسپا- هر صنف از لشکریان بجز مصریها سی نفر مرد عمیق دارند در صحنه جنگ تقریباً چهل استادیون^۱ (یک پنجم فرسخ) (۱۸۵ متر) جانیگیرند و این مطلب را خیلی خوب میدانم.

چون تصمیم داشتم ، این موضوع مهم را دقیقاً تحقیق نمایم که سپاه دشمن چقدر زمین اشغال میکند.

۱- Stadien یک سی ام Parasangen که بمعنای پرسنگ است میباشد و طبق

میزان آن ایام با تطبیق اندازه امروز یکصد و هشتاد و پنج متر میشود.

کورش- سازمان مصریها ازچه قراراست چون گفتی بهاستثنای آنها؟
آراسپا- آرایش جنگی آنان اینست که عمق لشکر ازیکصد نفر تشکیل میشود
واین اصول در میهن آنان جاری است وجمعاً بهیکصد هزار بالغ میشود.
کروزس با عدم رضایت بآنها اجازه يك چنین آرایش جنگی را میدهد ولی
برای تفوق تعدادنسبت بهنیروی تو با مصریها موافقت نمود.

کورش- برای چه کروزس بهتفوق نفرات خود میکوشد؟
آراسپا- برای اینکه بانیری فزونتر میخواهد سپاه ترا محاصره نماید .
کورش - بسیار خوب چیزهائیکه دانستن آنها برای ما ارزش داشت
دانستیم دراین میان کورش متوجه دوستان و فرماندهان خود شده و گفت دوستان
من حالا باید بدین منوال اقدام نمود. پس ازاینکه مرخص شدید نفرات و تسلیحات
آنان را دقیقاً بررسی نمائید. چون دفعات مشاهده شده است که با کمبود جزئی ترین
لوازم ، مردان و اسبهای گردونهها ازکار افتاده و بدون استفاده مانده است.
فردا صبح شماها پس از انجام مراسم اصول عقیدتی، صبحانه خود را بخورید.
بعد از آن آراسپا تودر جناح راست جابگیری زیرا تو را بط فرماندهی کل هستی و
سایر فرماندهان مطابق تشکیلات جنگی در جاهای خود مستقر باشند.
بقیه سرکردگان و فرماندهان جزوهم بگردانهای خود دستور بدهند که هر
گروه دو نفر دیده بان معین کنند .

در آن ایام هر گردان از بیست وچهار نفر تشکیل میشد.
یکی از فرماندهان بکورش گفت - ای کورش! تو مطمئن هستی که ما با
تشکیلات خود درمقابل يك تشکیلات قوی و نیرومند و کامل پیروزمیشویم؟
کورش پاسخ داد: صفوف جنگی که عمق زیادی داشته و بتواند با اسلحه خود
بدشمن دسترسی داشته باشد فائده بخش نیست. من آرزو میکردم مصریها که سر بازان
سنگین اسلحه خود را یکصد نفر عمق معین کرده اند، بعوض صد نفر، بعمق ده هزار
نفر معین میکردند. در اینصورت اقلاً ما با گروه زیادی میجنگیدیم. من صفوف لشکر

خود را طوری ترتیب داده‌ام که مؤثر و موفق باشد. مطابق سازمان مذکور نیزه افکن در پشت زره پوشان قرار گرفته و پشت سر آنان هم تیر اندازان هستند. در این صورت جنگ جلوداران بی‌فایده می‌باشد. زیرا آنان در جنگ‌های سینه به سینه آزموده نیستند! پیشاپیش لشکر ما توسط زره پوشان مسدود شده و آنان ثبات قدم دارند.

بدین نحو از جبهه سپاه ما بطور مداوم نیزه و تیر بر سر دشمن خواهد ریخت و صفوف متراکم و بهم چسبیده دشمن از تحمل ضربات آنان ناگزیر خواهد بود و صفوف عقبی آنان از مشاهده وضع خطرناک ردیف جلو دچار رعب و وحشت خواهد شد. در پشت صفوف عقب داران مردان ورزیده و کار آزموده تعیین کرده‌ام چنانچه يك خانه بدون دیوارهای محکم و سقفهای استوار بی ارزش می‌باشد در تشکیلات لشکر هم اگر پیشاپیش آن مردان جنگ آور و در عقب آن عقب داران شجاع وجود نداشته باشد انتظار پیروزی آن لشکر بیجا و بیمورد و بی‌حاصل است.

کوروش بفرماندهان چنین گفت. فرماندهان ستونهای جلو باید بگذارند که دشمن بدون ترس و نگرانی حمله نماید و عقبداران لشکر ما که مواظب وضعیت ردیف جلو خواهند بود. آنان را به ابراز رشادت و پایداری تهییج و تشویق خواهند کرد. و ضمناً مقصرین را هم توبیخ و سرزنش خواهند نمود. ولی اگر کسی در فکر فرار و خیانت باشد مجازات چنین کسانی مرگ است.

پیش داران جنگ باید عقبداران را با حرف و شعار و عمل، جرأت و جسارت بدهند. مردان جنگی که بالاخره در صفوف عقبی جا دارند باید ترس و اضطراب مردان جبهه را از روحيات آنان زایل و نابود نمایند. و بخصوص آنهاییکه در برابر دشمن واقع شده باشند بیشتر محتاج تقویت روحی هستند. بعد «اوی فارات ۱» را مخاطب قرار داده و گفت. افرادی که تحت فرمان تو بوده و در حال حرکت باشند بآنان دستور

بده حیوانات بارکش را که حامل برجه‌ها^۱ میباشند. در صورت امکان پشت سر صفوف جنگی قرار بدهند.

کوروش به « داوخوس^۲ » چنین گفت: تو که فرمانده متصدیان حمل توشه هستی بزیردستان خود دستور بده که قافله خود را با نظم و ترتیب حرکت دهند و اگر کسانی جلو برانند و یا عقب بمانند شدیداً مجازات کن تا مواظب کار خود باشند. کوروش به « کاردوخ^۳ » هم گفت: تو که فرمانده گردونه‌ها و ارابه‌های جنگی هستی آنها را پشت سر توشه حرکت بده و سعی کن که فاصله آنها نزدیک و مرتب باشد.

اگر اینها با نظم حرکت نمایند دورنمای با عظمتی ایجاد خواهند کرد. اگر دشمن در این صدد باشد که سپاه ما را محاصره نماید مجبور خواهد شد که وسعت دایره محاصره را بزرگتر بگیرد و هر قدر وسعت دایره بیشتر باشد صف محاصره دشمن ضعیفتر خواهد بود.

کوروش - شما: « آرتا اوز^۴ »! و « آرتا گرز^۵ »! هر کدام یکی از شما یک هزار سرباز پیاده زیر فرمان خود دارید آنها را پشت سر ستونهایی که یاد کردم حرکت دهید. کوروش - شما: « فارانو خوز^۶ »! و « آزیاداتا^۷ »! محملهای ظروف و فرعیات آنها را خارج از صفوف سرباز و پشت سر ارابه‌ها حرکت دهید.

کوروش - شمارؤساء و فرماندهان ارابه‌های جنگی! ارابه‌ها را باریف و پشت سر هم راه بیندازید در موقع مقتضی یکی از شما با یکصد عدد ارابه مسلح جنگی در پیشاپیش صف سربازان (قلب لشکر) قرار بگیرد و دو نفر دیگر هم هر یک با یکصد ارابه مسلح با داسهای جنگی در سمت راست و چپ سپاه راه پیمائی کنند.

۱- از برجه‌ها که با شتر حمل میکردند دو نوع استفاده میشد: یکی اینکه وظیفه دیده‌بانی انجام داده و اوضاع جنگ را مشاهده نموده و بفرمانده کل خبر میدادند. دیگری این بود که تیراندازان ماهر نیروی دشمن را از برجه‌ها تیرباران میکردند.

Karduches -۳

Dauchos -۲

Artagersa -۵

Artaozes -۴

Asiadates -۷

Pharanuchos -۶

کوروش بشرح بالا آرایش خود را معین نمود.
 در طی این جریان «آبراداتا»^۱ پادشاه شوش^۲ که با کوروش بر خورد نموده
 و فرمانده یکصد ارا به جنگی بود به کوروش چنین گفت - ای کوروش من داوطلبانه
 خواستارم در پیشاپیش گردونه توجا بگیرم و از هر پیشامدی جلو گیری نمایم کوروش
 از احساسات او قدردانی نموده و از دو فرمانده ارا به های جنگی پارسی دیگر نظر
 خواست. آنها گفتند ما با این پیشنهاد موافق نیستیم و ما هم آرزو داریم که مأموریت های
 پرافتخاری نصیب ما بشود و ما هم همان پیشنهاد را میکنیم .
 کوروش برای رفع اختلاف دستور داد موضوع با قرعه کشی روشن شود .
 نتیجه آن بنام «آبراداتا» درآمد و بدین نحو وی مأمور شد که در مقابل لشکر مصری
 صف کشیده و نبرد نماید.



فصل نوزدهم

آبراداتا^۱ بقصد جنگ از زن خود «پانته‌یا»^۲ تودیع میکند. کوروس در نتیجه غرور هولناکی با لشکریان خود عقب کوروش میرود تا او را منکوب و مغلوب نماید. «آبراداتا» در قلب لشکر جای میگیرد. کوروش به جناح لشکر دشمن حمله کرده و او را مغلوب میکند. پارسی‌ها بکمک قلب لشکر بر جنگ دشمن قیام کرده و آنان را تارومار مینمایند.

کوروش روز دیگر صبح اول وقت برای خدایان قربانی کرد و لشکریان وی پس از اینکه صبحانه خود را صرف کرده و تشریفات قربانی را بجا آوردند. تسلیحات جنگی را آغاز نمودند با جامه‌ها عالی و زره فولادی و کلاه خود ملبس شدند. اسبان بارکش را با زره سر و سپر سینه و اسبهای سواره نظام را با زره ران و اسبان ارابه‌ها را با سرنیزه‌های برنده یمین و یسار مسلح نمودند، بطوریکه برق فولادین اسلحه افراد و اسبهای لشکر نشانه شکوه و عظمت نیروی کوروش را آشکار میساخت. ارابه جنگی «آبراداتا» با چهار عدد داس جنگی و هفت اسب با آرایش جنگی خود چشمها را خیره میکرد.

زرهی که برای آبراداتا منظور شده بود زره کوتانی بود. وی آماده پوشیدن آن بود که همسرش رسید. در همین دقایق باریک زن او، «پانتایا» یک کلاه خود زران‌دود و یک سپر بسازو و یک میچ پیچ بازو بند و یک زیر جامه ارغوانی بلند که تا پای

۱- آبراداتا پادشاه شوش و دوست کوروش بزرگ. (آبرادات)؛

۲- Pantheia

میرسید و در قسمت پائین چین دار بود و يك حقه نظر ربای طاسکلاه به رنگ سنبل سوسن همراه آورد و دستور داده بود همه اینها را بطور سری درست کنند و اندازه اینها را هم محرمانه از سلاحهای شوهر خود گرفته بود. وقتی که آبراداتا هدایای همسرش را دید گفت لابد تو جواهرات خود را فروخته و ساختن اینها را دستور داده ای. پانتایا گفت بلی ولی پر ارزشترین آنها را فروخته و اگر تو اینها را ببوشی و در نظر دیگران باشکوه و با عظمت جلوه کنی آنوقت جواهرات من توهستی. با این گفتار اسلحه را تقدیم کرد و سعی نمود که احساسات درونی خود را پنهان کند با وصف این قطرات اشک روی گونه هایش میغلطید. آبراداتا با اسلحه قبلی گسترش يك فرد معمولی داشت ولی پس از آرایش با اسلحه های نو، زیبایی خاصی پیدا کرده و شکل ترین سران سپاه بنظر میرسید. بخصوص قامت رشید و چهره مردانه او با این سلاحهای جدید جلوه پر ابهتی بهم رسانید.

آبراداتا- عنان اسبان گردونه را گرفت تا سوار شود در این هنگام «پانتایا» از حضار خواست تا از آنان دور شوند و به شوهر خود چنین گفت: اگر میشود قبول نمود که یک نفر زن شوهر خود را بیش از جان خود دوست میدارد من چنین زنی بشمار هستم. من که نسبت به تودارای چنین احساسات هستم سوگند یاد میکنم که آرزو دارم با تو با هم وارد قبر شوم تا تو را در خطر یاری کنم. و گفتار خود را ادامه داده و گفت:

مانسبت به کوروش دین بزرگی داریم. تو میدانی که من توقیف شده و از توجدا به لشکر آورده شدم و کوروش مرا در زیر حمایت خود گرفت. وقتی که «آراسپا» مأمور حفاظت برای برای من معین نمود شایع شد که وی بطرف دشمن فرار کرده است. من به کوروش قول دادم که تو بوی با صداقت تر و صمیمی تر از دیگران خدمت خواهی کرد.

حالا با کمال شجاعت به راه اعتلای میهن تا آن حدودی که روح اصیل تو اجازه میدهد برو و ابداً به جدائی از من و به سر نوشت من فکر نکن. بلکه بمراحم ولی نعمت ما و نگهداری کشورمان اندیشه کن.

پس از ادای گفتار بالا «پانتایا» ساکت شد.

آبراداتا از بیانات زنش که بسیار احساساتی و مهیج بود بیش از حد مسرور شده سر به آسمان بلند کرده و چنین نیاز نمود. - ای بزرگترین خدایان مرا در حمایت خود نگهدار در این جنگ همسر من و دوست من کوروش که مایه شرافت و افتخار ماست مستحق عنایت تو میباشند سر بلند و پیروز کن.

آبراداتا - پس از ادای این دعا در گردونه را باز نمود و سوار شد و گردونه او به حرکت در آمد ولی پانتایا پشت سر او می رفت و قتی که آبراداتا پشت سر را نگاه کرد و همسر خود را پشت سر خود دید، وی را صدا کرده و گفت: پانتایا! شکیا و دلیر باش و در زندگانی خوش و خرم باش و بتخانه خود برگرد. لشکریان گردونه زیبا و پیکر برازنده ابراداتا را قبل از برگشتن پانتایا نمیتوانستند آنطوریکه هست به بینند. زیرا گفتارهای نافذ سرفرماندهی که بسیار تأثیر خیز بود احساسات آنان را بغلیان آورده بود ولی پس از اینکه پانتایا از نظرها غایب گردید لباس رزم جدید آبراداتا بسیار نظر گیر شد. کوروش از انجام مراسم قربانی و مشاهده مسلح شدن لشکریان با بیانات تکان دهنده خود روحیات آنان را تقویت میکرد و خودش نیز با گسترش نظر بر با سوار اسب شده و دستور داد دیگران هم سوار شوند.

همه سران لشکر که در اطراف کوروش اجازه حضور داشتند به مانند اسلحه خود کوروش مسلح بودند بدین سیاق - پوشاک ارغوانی، زره ممتاز، کلاه خود ممتاز، جقه کلاه سفید، شمشیر و نیزه ممتاز.

اسبهای آنان زرهی در پیشانی و سپری در سینه و زرهی نیز در ران داشته و همه آنها با اهتمام تمام با فولاد ممتاز ساخته شده بود.

فرق اسلحه کوروش با سران لشکر این بود که رنگ طلائی اسلحه سران لشکرمات و غیر براق بود ولی اسلحه خود کوروش براق و درخشان بود.

سلاحهای مزبور مانند آئینه هر چه در مقابلش بود نمایان میساخت.

کوروش بعد از اینکه سوار اسب شده و راه افتاد اسب را در راه نگهداشته و



..... ارايه جنگي «آبرادانا» ساچهار عدد داس جنگي و هفت اسب ساآرايش جنگي خود، چشهارا حيره
ميكرد. زرهى كه براى «آبرادانا» منظور مده بود، زره كتانى بود. وي آماد پوشيدن آن بود كه همسرش
رسيد. ص ۱۴۳

میخواست نظم و ترتیب لشکریان را ملاحظه نماید در این حین از سمت راست او رعد و برقی ظاهر گردید . کوروش فوراً گفت ما پشت سر تو می‌آئیم ای خدای قادر و بسمت راست خود برگشته و به فرمانده سواره نظام (هیستاسپا) و بسمت چپ فرمانده پیاده نظام (آراسپا) ضمن صدور دستورات دیگر جنگ گفت همه شماها باید به بیرق لشکر گشای متوجه باشید و در خط حرکت او راه پیمائی کنید .

بیرق لشکر گشای يك عقاب طلائی بود و بهسریك نیزه بلندی نصب شده بود. فرماندهان را قبل از اینکه لشکریان دشمن را مشاهده نمایند سه دفعه درین راه توقف داد. پس از اینکه قریب بیست اشتادین راه پیمائی نمودند کم کم علائم لشکریان دشمن را از دور مشاهده نمودند و پس از دقت و مشاوره و مشاهده، وجود نیروی دشمن مسلم گردید . و از مشاهده راه پیمائی بعضی از صفوف دشمن متوجه گردیدند که نیروی دشمن بسمت جناحین کوروش متوجه میباشد. و از روش حرکات صفوف خصم دریافتند که مقصود دشمن محاصره لشکریان میباشد. و دیده شد که هر گروه متوجه راست و چپ کوروش دريك زاویه معین پیشروی مینمایند .

هر چند کوروش با مشاهده روش و درك مقصود دشمن اعتنا نکرد. و نگرانی را بخود راه نداد بلکه به پیشروی ادامه میداد، اما وقتی که دید ستونهای نیروی دشمن پیچیده و بسمت جناحین حرکت نموده و دایره آنرا وسیعتر مینماید گفت متوجه هستی « هیستاسپا » دشمن بکدام جهت میپیچد ؟ هیستاسپا گفت - بهر حال من تعجب میکنم با این عمل جناح خود را از رأس لشکر دور نموده و از قلب لشکر جدا خواهند گردید . همینطور است کوروش - و کذا از لشکرما.

هیستاسپا از کوروش پرسید برای چه این اقدام را پیش گرفته اند ؟

کوروش گفت- بسیار روشن است زیرا آنها میترسند وقتی که به جناح لشکرما نزدیک شدند دچار حمله قلب لشکر ما بشوند. لهذا میخواهند بدون تعرض ، جناح لشکر ما را بکوبند و این اقدام بنفع آنها تمام شود .

هیستاسپا پرسید چگونه قادر خواهند بود از این پاشیدگی و دوری از مرکز

خود را نجات داده و مجدداً به لشکر اصلی خود ملحق شوند ؟
 کوروش چنین نظرداد - پس از اینکه جناح خود را بعد کافی وسعت دادند در
 سمت ما جبهه خواهند گرفت - در این هنگام از هر طرف بلشکریان ما حمله
 خواهند کرد .

هیستاسپا پرسید - آیا بنظر تو نقشه آنها خوب نیست ؟
 کوروش پاسخ داد باید نقشه و تصورات آنها را فهمید، ظاهر نقشه خوبست
 ولی آن جهت نقشه را که درك نمیکنند خیلی خطرناك است و بهتر آن بود که بسمت
 ستون لشکر خودشان متمایل میشدند .

در جریان این مشاوره به «آراسپا» فرمان داد که نفرات پیاده خود را یواش
 یواش حرکت بدهد و گفت بخط حرکت من توجه داشته باش و به هیستاسپا هم
 دستورداد که درخط حرکت آنها را باسواران خود تعقیب کن، من هم جبهه را انتخاب
 میکنم که از آنجا نبرد را آغازخواهم کرد و در اثنای حرکت بمران لشکر خودمان
 دستوراتی که بشما دادم ابلاغ خواهم کرد بمحض ورود بمحل موردنظر و صفوف
 منظم ما که بهم نزدیک آمده باشند آوای شعار جنگ را شروع خواهم کرد و شماها هم
 آنرا تعقیب نمائید. در اینصورت آبراداتا با ارابههای جنگی خود بلشکریان دشمن
 حمله خواهد کرد و شماها هم افراد خود را بارابه های جنگی برسانید . پس از
 ادای دستورات بالا کوروش براه افتاد .

درحینیکه از پهلوی ارابههای جنگی مسلح عبور میکرد بفرماندهان گروه
 های مختلف دستور صادر نموده و روحیه آنان را تقویت میکرد از آنجمله گاهی
 میگفت - شما مردان جنگی چقدر با جرئت بسمت لشکر دشمن مینگرید ؟

بگروه دیگری میگفت، بخاطر بیاورید که موضوع تنها فتح امروز نیست بلکه
 احیای فتوحات سابق هم در کار است مطمئن باشید طالع همراه ماست . بگروه بعدی
 میگفت مردان کارزار، ما از خدایان مهربان شکایتی نداریم زیرا آنان بما همه چیز
 بخشیده اند و باید حالا دلیر باشیم. برای گروه دیگر میگفت مردان! حالا بهترین و

پرازشترین هدایا یاری و کمک یکدیگر است . کوروش نزدیک گروهی رسید که سابقاً در جنگها شرکت کرده بودند و گفت شما خودتان ارزش ابراز دلیری و شجاعت را در روز جنگ خوب میدانید و لذا مکافات ترسوها و بی اراده ها خفته و سرافکنندگی است .

کوروش همچنین عبور کنان بنزدیکی آبراداتا رسید اندکی توقف کرد . آبراداتا دهنه اسبهای ارا به خود را روی ارا به گذاشته و پائین آمده و پیش کوروش رفت . کوروش خطاب بوی گفت : « آبراداتا ! خواست خدا بود که آرزوی تو برآورده شده و قرعه فرماندهی قلب لشکر بنام تو درآمده حالا این مطلب را بخاطر آور که پارسی ها یار و مدد کار شما هستند . اگر شما به تنگنا بیفتید آنان بدون درنگ بکمک شما خواهند رسید . آبراداتا پاسخ داد کوروش ! پیش ما آرامش برقرار است ولی وضع جناحین ، مرانگران میکند . زیرا مشاهده میکنم که بال راست و چپ دشمن گشادتر شده و آرایش حمله بخود میگیرد در چنین وضعی من اگر باقرعه این فرماندهی را بدست نیاورده بدم خیالت کشیده و سرافکننده میشدم که در اینجا بایستم و تماشا بکنم زیرا در اینجا من با کمال امن و امان و بدون فعالیت وقت میگذرانم .

کوروش گفت - اگر در واحد شما آرامش برقرار است فکرتان از طرف قسمتهای دیگر آسوده باشد من با یاری خدایان الان فشار جناحین خصم را دفع خواهم کرد . تو نباید قبل از اینکه دشمنی که تواز آن واهمه داری فراری بشود به حمله پردازی .

کوروش در آستانه جنگ بود که اینطور جدی و خشن صحبت میکرد در حالتیکه هیچوقت آمرانه و با کبر و غرور حرف نمیزد .

کوروش وقتی که به بال چپ لشکر رسید در مکانی که هیستاسپا باصف سواره - نظام ایستاده بود با نام اورا احضار نموده و گفت ای «هیستاسپا» ! حالا وقت اقدام و فعالیت سواره نظام است . ما اگر پیشدستی نموده و لشکر دشمن را منهدم کنیم

در این صورت از افراد ما تلف نخواهند شد .

هیستاسپا خندید و گفت کدام گروه آنها که روبروی ما هستند کارشان را تمام کنیم ولی ستونهایی که در بال دیگر لشکر هستند نباید بی نصیب باشند خوبست هر دورا بگویم . کورش گفت به ستونهای مزبور من خودم حمله میکنم پس از ادای این جمله حرکت کرد و قتی که بسمت مقصود راه پیمائی نموده و بمحلی رسید که فرمانده ارا بهای جنگ بحال آماده باش ایستاده بود بوی چنین گفت: من برای کمک شما آمده ام اگر مشاهده نمودید که ما برأس لشکر هجوم آوردیم شما هم بکوشید تا ارا بهای جنگی را وارد معر که کنید شما با اطمینان کامل در امان خواهید بود و خودتان را خارج از خط نگهدارید . تا از محاصره دشمن ایمن باشید . کورش و قتی که از محل ارا بها رد شد به «آرتا گرزاس» و «فارانوخوس» سران یک هزار نفر سلحشوران پیاده و یک هزار جنگجوی سواره رسید اسب را کشیده و ایستاد و گفت فعلا در همینجا باشید هر وقت دیدید که من به جناح راست دشمن حمله کردم شما هم فوراً به لشکر دشمن که در مقابل خودتان صف کشیده اند تاخت آورید . چنانچه مشاهده میکنید سواره نظام خصم در کنار لشکرها قرار گرفته اند . در مقابل آنان صفوف شترها ایستاده اند میدانید قبل از اینکه نبرد آغاز شود دورنمای شترها خنده آور است .

کورش پس از صدور این دستورات چهار نعل به قلب لشکر دشمن هجوم کرد . از سمت دیگر کرو زس تصور میکرد راهی را که خودش طی میکند بدشمن نزدیکتر باشد تا جناح ممتد لشکر به جناح مذکور اشاره نمود که جلوتر نروند و در همین مکان باشند بمحض اینکه با جبهه لشکر کورش روبرو شدند کرو زس اشاره کرد که بسمت دشمن یورش ببرید و در آن واحد سه ستون جنگی بلشکر کورش بشرح زیرین حمله نمودند . يك لشگر از روبرو - لشکر دیگر از سمت راست . و لشکر سوم از سمت چپ این هجوم های دهشتناك ترس و ولوله عجیبی در سپاه کورش بوجود آورد .

با این حال طبق امر کوروش لشکریان وی با لشکریان لیدی مقابله نمودند ولی از شدت وحشت و نگرانی از فردی صدا در نیامد ولی کوروش بیدار و هشیار بود.

با حضور کوروش که خیلی بموقع رسیده بود وی آواز جنگ را آغاز نمود و فوراً کلیه لشکریان آواز را تکرار کردند. پس از آن فریادهای نبرد سربازان کوروش کرانه‌های دشت را به لرزه درآورد و کوروش پیش راند. از هر طرف هلهله و فریاد دوسپاه بگوش میرسید.

کوروش بازبردستی با سواران خود فوراً بالهای لشکر دشمن را مورد حمله قرار داده و بدون اینکه دشمن فرصت اصلاح لشکری پیدا کند جنگ را بحال سینه به سینه درآورد.

در این گیر و دار پیاده نظام لشکر پارس با سرعت و نظم خود را به لشکریان سمت راست و چپ رساند و آنان را غافلگیر نمود. لشکریان کروزس که یورش را آغاز نموده بودند بیک وضع خطرناکی دچار شده و راه فرار پیش گرفتند.

وقتیکه «آرتاگراس» دید که کوروش دست بکار شده به بال چپ دشمن حمله کرده مطابق دستور کوروش شترها را جلو راند اسبهای سواران کروزس اینکه بسیار دور بودند از مشاهده شکل شترها رم کرده یکی سرپا ایستاده و دیگری شیهه‌زنان عقب برگشته و آن یکی عقب گرد کرده و را کب خود را بزمین میزد. بطور کلی رم خوردن اسبان یک بی‌نظمی غیرقابل جبران ایجاد نمود. و آنهاییکه رم نخورده بودند از مشاهده ترکیب و بوی شتر متفرشده و عنان اختیار^۲ را از دست سواران گرفتند. آرتاگراس که از بهم خوردن نظم سواره نظام دشمن به مقصود خود رسیده بود با نفرات منظم خود بسواران پریشان دشمن حمله آورد.

از طرف دیگر ارا بهای جنگی هم بجناح راست و چپ لشکر حریف حمله

۱- Artagersas ۲- درباره نفرت اسبها از بوی شترشواهد زیادی خواه درایام

گذشته و خواه در حال فعلی آورده اند که نوشته ما مجال شرح آن را ندارد.

آورده و نیروی کروزس را تار و مار کردند.

سربازان لیدی که از جلو ارابه‌های جنگی فرار میکردند ازطرف سربازان پارس نابود میشدند، نفرات بسیاری هم ازطرف ارابه‌ها گرفتار و اسیر شدند. ابراداتا^۱ که مطابق دستور کورش در حال انتظار بود فرصت را از دست نداده ازقلب لشکر کورش تکان خورده باصدای بلند گفت دوستان من رفتم پشت سر من بیایید. و یورش را آغاز کرد، هیجان، ابراداتا و فرماندهان زیردست او را چنان گرفته بود که بدون پروا با ضربات اسبها را بشدت بتاخت آورده بودند دوفرمانده دیگر هم از چپ و راست بقیه ارابه‌های جنگی را بحرکت آوردند. - درمقابل فشار اینها ارابه‌های جنگی دشمن تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت گذاشتند.

ابراداتا دراین گیر و دار متوجه لشکر اعراب شده وبا ارابه جنگی خود بصفوف آنها حمله برد و واحد او طوری با زبردستی و جلدی بلشکر دشمن هجوم کردند که آنان به تنگنا افتاده و تمام کوششهای آنها جهت اصلاح جبهه بینتیجه ماند. گروه پیاده نظام لیدیها که درمقابل آنان موضع گرفته بودند. نفرات سپاه کروزس با فشرده شدن اسبها، زیرسم ستوران خردشده و تلفات بسیار بآنها وارد آمد. ازطرف دیگر اسلحه‌های برنده و ارابه‌های جنگی در اثنای حمله سربازان دشمن را تار مار میکرد در این جنگ و زد و خورد و قتال که فریادهای نبرد باناله‌های زخمی‌ها در آمیخته و محشری برپا نموده بود. ابراداتا و دیگر فرماندهان از ارابه‌ها پائین بسته و واحدهای خود را فرمان میدادند. و در چنین گیر و دار چرخهای چندین صد گردونه و ارابه‌های جنگی با تیغهای برنده معرکه برپا کرده و نیروی دشمن را که جسورترین جنگجویان آنان بود تار و مار نمودند. از سمت دیگر پارسی‌ها که پشت سر آنها بودند در

۱- برای شناختن شخصیت و اهمیت تاریخی فرماندهان و دستیاران کورش به کتاب

بسیار مهم وتاریخی *Iranisches Namenbuch von Ferdinand Justi*

مراجعه نمایند.

درمیدانی که ابراداتا و زیردستان اومشغول نبرد بودند وارد جنگ شدند. اینها که تازه نفس بودند بلشکر پریشان خصم هجوم برده و آنچه که زور بازو داشتند از سربازان دشمن بقتل رساند. با وصف این بقای لشکریان مصری که از قتال ارا به های جنگی جان بدر برده بودند برگشته با کمال شجاعت در مقابل پارسی ها جبهه درست کرده و مقاومت نمودند. در این مرحله جنگ در تمام نقاط پهنای دشت کشت و کشتار برپا بود از هر طرف برق نیزه و زوبین و شمشیر دیده شده و فریادهای بگیر و بزن با شیهه اسبان در آمیخته و گوش فلک کر شده بود. نتیجه این محشر جنگ نظر بکثرت عده و اسلحه های بهتری بر نفع لشکر مصر تمام شد چون نیزه های آنان بلندتر و قویتر و سپرهای آنان بهتر از زره پیکر آنان را محفوظ نگه میداشت. در اثنای رو برو شدن با آنان با سپرهاییکه در دوش داشته دشمن را تنه میزدند و بزمین می انداختند.

مصریها صف محکم بسته و با این سپرها زنجیروار بهم پیوسته و به لشکر کوروش فشار وارد می آوردند.

اما پارسی ها چون سپرهای کوچکی داشتند فقط بازو را محفوظ داشت در مقابل دشمن قوی دوام نیاورده و با دادن تلفات زیاد چهره از دشمن بر تافته با جنگ و گریز تا ارا به های جنگی عقب نشستند.

مصریها که شیر گیر شده و آنها را تعقیب میکردند یکمرتبه از طرف تیراندازان بر جها مورد حمله قرار گرفتند. و عقب داران لشکر کوروش هم نگذاشتند تیراندازان و نیزه پرانان فرار کنند و با شمشیرهای آخته آنان را مجبور کردند که به تیراندازی و نیزه پرانی بپردازند محشر جنگ قتال باشد شدت خود رسیده و از هر طرف نعره های سهمگین از گلولی جنگجویان و صدا های برخورد شمشیرها و زوبین ها و نیزه ها گوش فلک را کر ساخته بود فرماندهان هر دو طرف نقرات خود را به ایستادگی و دلیری تهییج میکردند. و از خدایان تقاضای فتح و پیروزی مینمودند. در این دقایق مهم کوروش که لشکر رو بروی فراری دشمن را تعقیب میکرد

باین مردان قتال رسید .

وقتی که لشکر پارسی‌ها را از مکان خود عقب نشسته دید سخت خشمناک و متأثر شد. چون تشخیص داد که عقب‌راندن مصری‌های تهییج شده کار آسانی نیست فوراً امر کرد که نفرات پشت‌سر او حرکت کنند .

خودش را به عقب لشکر دشمن رسانده و با زبردستی و سهولت که خصم را غافلگیر کرده بود نفرات دشمن را تار و مار کرد . وقتی که مصری‌ها متوجه حمله از عقب نیروی خود شدند فرماندهان آنان بانگ‌زده و فرمان عقب‌گرد دادند . رنگ جنگ عوض شده سواره و پیاده بهم‌مخلوط شده و يك وضع خطرناك و وحشت‌انگیز و انفسا ایجاد گردید.

در این گیر و دار هولناك جنگ ، فردی از دشمن زیر سم اسب کورش خرد شد ولی با جنون هولناکی با خنجر شکم اسب کورش را درید . و اسب او از شدت درد خیز برداشته و کورش را پائین انداخت . فقط در چنین دقایقی میتوان تشخیص داد که حکمران يك سپاه چه محبوبیتی در میان افراد سپاه خود دارد . از هر طرف با فریادهای یاری هجوم آورده و اطراف کورش را گرفته و نگذاشتند فردی از خصم با و صدمه بزند یکی از سواران جلودستی نموده از اسب پائین جهیده و اسب خود را بکورش داد پس از اینکه کورش سوار شد و اوضاع جنگ را بررسی نمود مشاهده کرد که مصری‌ها از هر طرف مورد حمله و فشار قرار گرفته‌اند ؟ در طی این مراحل هیستاسپا هم با سواران خود وارد شد .

ولی کورش بوی اجازه نداد که وارد معرکه شده به مصری‌ها حمله کند دستور داد که آنان را از خارج از میدان کارزار - بازوین و نیزه از برجهای مورد هدف قرار دهند .

کورش وقتی که بواحد ارا به‌های جنگی رسید از اسب پائین آمده و به بالای برجی رفته و دقیقاً میدان جنگ را مورد بررسی قرار داد. از بلندی برج کرانه‌های دشت را پر از اسب و ارا به جنگی و نفرات شکست‌خورده و در حال فرار دید فقط

مصریها بودند که پایداری میکردند. آنان يك صف دایره تشکیل داده بودند که فقط اسلحه‌ی شان دیده میشد در زیر سپرهای خود ایستاده و اقدام به نبرد نمی کردند. ولی صف جلو مورد اصابت تیر و زوبین و نیزه واقع شده و تلفات زیادی میدادند.

کورش در حال حیرت و تعجب، دلش بآنان میسوخت که يك چنین مردان شجاع کشته شوند. امر کرد کلیه لشکریان حملات را موقوف نموده عقب بکشند. سپس نماینده‌ی پیش آنان گسیل داشته و دستور داد از آنان پرسند آیا شما مایل هستید که همه یکباره کشته شوید؟ چون راه نجات برای شما باقی نیست. و یا ترجیح میدهید که تسلیم شده و بزندگانی مرفه خود ادامه دهید؟

مصریها پرسیدند که در صورت شرط دوم مقدرات ما چگونه خواهد بود؟ کورش شرط را باین نحو بآنان بیان کرد. اگر به متحدین و هم پیمانهای خود خیانت نکنید و اسلحه خودتان را تسلیم نمائید و جزو دوستان لشکریان ما شوید در امان خواهید بود. مصریها با شنیدن این شرایط دوباره پرسیدند اگر ما جزو دوستان و هم پیمانان شما شویم با ما چه معامله خواهید کرد؟

کورش پاسخ داد: در این صورت از شما خوب پذیرائی نموده و بجز خوبی نخواهید دید. مصریها در باره «خوبی» توضیح خواستند. کورش جواب داد: در طول مدت جنگ بشما مزد بیشتر از مزد فعلی را خواهیم پرداخت و در پایان جنگ هر نفری از شما را خواستار شود که پیش من بماند جزو مهاجرین محسوب شده و در آبادیها جا و زمین خواهیم داد تا زندگانی راحتی داشته باشد. مصریها شرایط کورش را پذیرفته و قول دادند که دوستان وفادار پارسها محسوب شده و هیچوقت برخلاف آن اقدام نخواهند کرد. کورش پس از پایان دادن قول و قرار این تسلیم و پیروزی بزرگ که در غروب آفتاب روی داد عقب کشیده و به آبادی «تیم برارا» برگشت.

فصل بیستم

کوروش به شهر سارد هجوم برده و آنرا فتح میکند ولی
نمیگذارد غارت کنند . کروزیس پادشاه لیدی به اسارت پیش
کوروش آورده میشود - وی مقدرات خود را به کوروش
حکایت کرده و بیاد پاسخهای دانشمند یونانی سولن افتاده
و متأثر میشود .

لشکریان کوروش پس از این پیروزی و تعیین نگهبانان مشغول استراحت
و صرف غذا شدند .

کروزیس پس از شکست بالشکر خود بسمت سارد فرار نمود و سایر متحدین
که از نژادهای گوناگون ترکیب یافته بودند آنچه که قوه و قدرت داشتند در تاریکی
بسمت کشورهای خود فرار کردند .

سحر گاهان دشت پهناور نبرد از سپاه دشمن خالی بود کوروش دستور داد که
لشکریان بسمت سارد پایتخت کروزیس حرکت کنند . و پس از ورود و معاینه حصار
شهر دستور داد ماشینهای مخرب را آماده ویران کردن حصار شهر نمایند ، گروه
دیگر نردبانها را به دیوارهای باروی شهر گذاشتند .

از سمت دیگر دستور داد پارسیها و کلدانیها در قسمت بلندترین باروی شهر
با وسایل لازمه بالا بروند و یکنفر پناهنده لیدی بآنان راهنمایی میکرد .

وقتی که نگهبانان شهر شنیدند که لشکریان کوروش بحصار شهر رخنه کرده

و وارد شهر شده‌اند از حفاظت شهر دست کشیده و از پشت دیوار های حصار فرار نمودند .

با فرار نگهبانان يك هرج و مرج غریبی ایجاد شده هر کسی سعی میکرد که جان خود را حفظ کند .

خود کروزس که با سربازان خود از میدان جنگ فرار نموده بود ولی در شهر آماده دفاع بود بعقب نشینی پرداخت در این مرحله بشت کشت و کشتار شروع شده بود . در این میان یکی از سواران لشکر کوروش از فاصله بسیار کمی به کروزس حمله نموده و اسلحه خود را بلند کرد که او را بقتل برساند پسر لال کروزس پهلوی او بود وی وقتی که خطر هولناک پدر را دید از شدت تأثر و ترس فریاد کشید- کروزس را نکش- پسر کروزس در طول زندگی همین جمله را بزبان رانده بود وقتی که سلحشور پارسی این جمله را شنید بخاطرش آمد کوروش دستور داده است که کروزس را زنده بگیرند و نکشند .

لہذا از کشتن او صرف نظر نمود و کروزس هم توانست که از خطر امر گ بربهد . کروزس پس از این واقعه در قصر خود پنهان شده و نماینده ای پیش کوروش فرستاد و قبول شکست خود را باو اطلاع داد .

کوروش مراقبینی در اطراف قصر کروزس گذاشته و خودش به تسخیر باروی شهر رفت . وقتی که مشاهده نمود پارسی ها در نگهداری حصار شهر پایدار مانده اند ولی برعکس کلدانیها محل نگهبانی خود را ترك نموده و وارد اطاقهای کاخ سلطنتی شده و مشغول چپاول هستند سخت بر آشفت .

کوروش فرماندهان آنان را خواسته و امر کرد که بغوریت افراد خود را از سپاه او دور کنند و با خشم گفت من نمیتوانم تحمل کنم که اینها برای غارت و سود شخصی نظم و ترتیب لشکر را بهم بزنند .

من موافقت کردم که شما در لشکر کشی همراه ما باشید تا در پایان امر با اصالت و صداقت پاداش بگیریید ولی حالا با این عمل ناپسند نمیتوان بحسن انجام

کار شما اعتماد نمود .

وقتیکه کلدانها بیانات خشم آلود کوروش راشنیدند از تهدید کوروش وحشت نموده و تقاضا کردند که آنان را مورد خشم قرار نداده و از عمل آنان چشم پبوشد و حاضرند آنچه را که چپاول و غارت کرده اند پس بدهند .

کوروش پاسخ داد من بشما احتیاج ندارم ولی اگر شما میخواهید که عدم رضایت من تسکین شود آنچه که در اثنای نگهبانی کاخ چپاول کردید تحویل بدهید . باید بدانید سر بازان نگهبانی که محل خدمت خود را ترك نکرده و نظم لشکر را رعایت نموده اند در نظر من عزیزند و پاداش خوبی خواهند گرفت .

کلدانها اطاعت نموده و اشیاء را تسلیم نمودند و سر بازان ایرانی بدین وسیله گنجینه های پر ارزش را تحویل گرفتند . پس از این مرحله کوروش در شهر بگردش پرداخت و محلی که جهت قرار گاه لشکر لازم بود انتخاب نموده و دستور داد که سر بازان با اسلحه و هشیار غذا بخورند .

پس از فراغت از این کار دستور داد کروزس پادشاه لیدی را پیش او بیاورند . وقتیکه چشم کروزس به کوروش افتاد ، گفت سلام بر تو ای حکمران . من باید این عنوان را بتو بگویم زیرا مقدرات اینطور اقتضا میکند . کوروش در پاسخ گفت سلام ای کروزس ، ما هر دو بشر هستیم آیا حاضر هستی که بمن راه حل این موضوع را بگوئی ؟

کروزس گفت مطمئن باش در صورتیکه برای من مقدور باشد پاسخ خواهم داد . کوروش گفت در این صورت گوش کن . من میبینم سر بازان و لشکریان من متحمل زحمات بسیار بوده و دچار خطرات جانی شده تا بالاخره در نتیجه جانفشانی ها شهر سارد که تالی شهر بابل میباشد تسخیر نموده اند . و من لازم میدانم که در مقابل این فداکاریها پادشاهی قابل توجهی اخذ و دریافت نمایند .

اگر ثمر این زحمات را نبینند طولی نخواهد کشید که از اطاعت نظم و مقررات لشکر کشی خارج شده و دست بعضیان و طغیان خواهند زد .

از طرف دیگر من موافق نیستم که آنان دست بغارت و چپاول شهر بزنند .
در این صورت شهر بکلی خراب و ویران و از حیز آبادی خواهد افتاد در -
این صورت نظر توجیست ؟

پس از اینکه کروزس توضیحات کوروش را شنید چنین گفت بمن اجازه بده
تا بملت لیدی اطلاع بدهم که تو از غارت شهر جلو گیری کرده ای . حتماً باشیندن
این خبر و دستور من آنان خودشان صلاح را در این تشخیص خواهند داد که اشیاء
پر ارزش خود را تسلیم نمایند .

اگر مذاکرات ما را بشنوند مطمئن هستم که دستور مرا در تسلیم اشیاء
مسامحه نخواهند نمود . در این صورت در سال آینده و سالهای متمادی کشور لیدی
آثار و اشیاء قیمتی و بها دار دیگری بعمل آورده و ثمره فکری و دستی خود را
ظاهر خواهند ساخت .

ولی اگر تو بگذاری شهر را غارت بکنند در این صورت کلیه آثار هنری که
مظاهر هنر نمائی نوع بشر محسوب میشود ریشه کن شده و از بین خواهد رفت .
کروزس پس از اندک مکث علاوه نمود خوبست دستور بدهی نخست متصدیان
تو موجودی گنجینه های مرا از متصدیان خزانه من تحویل بگیرند . - کروزس
دستور داد اول ذخایر گنجینه ها را تحویل بگیرند .

پس از اندک تأمل کوروش از کروزس پرسید . چطور شد که تو به جنک من
اقدام نمودی در حالیکه آنطوریکه من میدانم تو به غیب گویان «اپوللون» دلفی
رجوع کردی ؟ و از آن پاسخهای مقتضی گرفتی . و میگفتند تو به اپوللون بسیار
عقیده و احترام داری و کلیه اقدامات خودت را با نظر و صلاح دید او انجام میدهی .
کروزس پاسخ داد: آخ کوروش ! گردش کار اینطور بود - در حقیقت وقتی به
اپوللون مراجعه میکردم که از ابتدا تا انتها با اشتباه شروع به کارها کرده بودم .
کوروش گفت پاسخ توحیرت آور است و محتاج توضیح بیشتری است .

کروزش گفت من بیشعور بودم و خدا را با انجام قربانی تجلیل میکردم و تصور میکردم که خواست او را بر نفع خود بدست آورده‌ام. ولی قلباً من معتقد به طالع و شانس خود بودم. یکوقتی نماینده‌ای پیش او روانه کرده و پرسیدم که آیا من پسرانی خواهم داشت؟ ولی دفعه نخست بمن پاسخ نداد - من توسط نماینده خود هدایای بسیاری از سیم وزر فرستاده و قربانیهای فراوانی نموده و خیال کردم که از تمام گناهان خود مبرا شدم. این دفعه به پرسش پاسخ داده و خبر فرستاد که من پسرانی خواهم داشت.

من دارای پسرانی شدم و خداوند خلاف نگفته بود. ولی فرزندان که خدا خبر آنها بمن داده بود رضایت بخش نشد زیرا یکی لال بود و فقط يك دفعه از زبان او حرف در آمد و آن وقتی بود که مرا در دم تیغ و خطر مرگ مشاهده نمود. دیگری يك فرد کامل و مفید برای انجام کارهای مهم ولی در شب جوانی جان داد.

عاقبت شوم فرزندان من مرا سخت متـألم نمود و باز پیش خدای اپوللون فرستاده و سؤال کردم - من چه وظایفی دارم که انجام دهم تا بقیه زندگی من مقرون بسعادت باشد او بمن پاسخ فرستاد - ای کروزش قبل از همه باید خودت را بشناسی در این صورت خوشبختی نصیب تو خواهد بود.

وقتیکه این جواب را شنیدم خیلی خوشحال شدم چون تصور کردم که وسیله نیکبختی و سعادت بسیار سهل و آسان است. چون پنداشتم هر فردی از افراد بشر خودش را می‌شناسد و احساسات من شدت یافته بود و بویژه با ثروت فراوان خود گستاخ شده و با حرص و خودخواهی پادشاهان را در اطراف خود جمع نموده و نقشه‌هایی جهت جنگ ترسیم کرده و با دارا بودن اینهمه ثروت و عقار و نیروی جنگی و هم پیمانهای فراوان فرماندهی کلی را بخود شایسته دیده و در اندیشه‌های پوچ خود پیروزی‌های دیگری را بخود هموار میدیدم.

من خودم را نمیشناختم زیرا تصور میکردم برای انجام این اندیشه‌ها شایسته هستم و میتوانم با تو جنگ را آغاز نمایم . زیرا خیال میکردم تو پادشاه يك کشور كوچك بوده و از سلسله پادشاهان غیر معروفی برخاسته‌ای و میتوانم با تو که از سلسله پادشاهان بلاانقطاع بوده و از کودکی برای شجاعت و دلیری و جنگاوری پرورش یافته و ورزیده شده‌ای بجنگم . با این افکار پریشان يك کار ابلهانه کردم . من مسامحه میکردم از خدا بپرسم که من بچه چیز احتیاج دارم . برعکس عمده موضوع را بآزمایش میگذاشتم تا بفهمم آیا او میتواند بحقایق پی برده و آشکار نماید یا نه . ولی نه تنها الوهیت بلکه جسورترین نوع بشر هم خوششان نمی‌آید اگر درك بکند که از گفتار و پندشان تردید وعدم اعتماد موجود است . با توجه باین جریان من که از دلفی فاصله داشتم وی درك میکرد که من در پرسشهای خود معما و محدودیت قائل هستم با وصف این الهامات خود را آشکار میکرد . حالا میبایست پس از اینکه میدانستم خداوند حقایق را آشکار میکرد میپرسیدم آیا من از رود «هالیس» عبور بکنم یا نه ؟ وی بمن پاسخ میداد اگر تو از رود هالیس بگذری يك کشور بزرگ را ویران خواهی کرد .

وقتی که این پاسخ بمن رسید با اندیشه‌های غلط خود تصور کردم مقصود خدا کشور پارس است . ولی حالا میبینم که برعکس تصور من کشور خود من لیدیه بوده است . اینست که تحمل این تألمات را بعنوان مجازات بخود هموار میکنم .

در این هنگام ذخائر کروزس را پیش کوروش آوردند ، بمحض اینکه چشم کروزس به گنجینه خود در پیش کوروش افتاد ، گفتارهای فیلسوف سولن بخاطرش آمد که گفته بود : تا من نبینم که کسی تا آخر زندگی شکوه و ثروت خود را حفظ نموده و با احترام بخاك سپرده شده است . نمیتوانم او را سعادتمند بنامم . آهی از

نهاد کشیده و وضع رقت باری بخود گرفته و سه دفعه نام سولن^۱ را بزبان راند .
 کوروش بامشاهده این وضع و شنیدن نام سولن پرسید مقصود کروزس چیست ؟
 وی گفتار سولن را شرح داد و علاوه کرد که من حالا میبینم پندهای او چقدر
 پر مایه بوده است .

پس از لحظه ای کروزس گفت : آخ کوروش ! من حالا خودم را میشناسم چون
 اپوللو حقیقت را گفته بود که من با شناختن خویش سعادتمند خواهم بود .
 کوروش بحال کروزس رقت آورده زن و دختران او را که زندانی بودند بوی
 پس داده و خود او را هم درسفرها همراه برده و باوی بسیار محترمانه رفتار میکرد^۲ .

۱- در آثار قلمی مورخان دیگر که نام هرودت هم جزو آنها است درباره شرح
 مواجهه و مذاکره کوروش با کروزس و ذکر گفتار سولن که گفته است بشر زنده را نمیشود
 سعادتمند نامید متفاوت نگاشته اند، از آنجمله نوشته اند که کوروش میخواست کروزس راشدیداً
 مجازات نماید و دستور داد توده هیزمی جمع کرده و کروزس را بازن و دخترهای و چهار
 نفر زن درباری دیگر در تل هیزم قرار داده و آتش بزنند . ملکه و دخترهای پادشاه
 لیدی گریه کنان زینت آلات و جواهرات خود را پای تل هیزم گذاشتند . و کروزس هم
 از این مړك پر افتخار و تاریخی هراسی بخود راه نمیداد . ولی یکمرتبه مینویسند کروزس
 گفتار سولن را بخاطر آورده و متأثر شده و سه بار نام او را بزبان آورد . و کوروش توضیح
 خواست و پس از درك ریشه واصل موضوع رحمت آورده و کروزس را بخشید .
 در این کتاب از جمع آوری هیزم و آتش و این قبیل اقدامات غلاظ و شدایدی
 نشده و مینویسد که مشاهده ذخایر و گنجینه کروزس را بدرد آورده و نام سولن را بزبان
 آورده است .

اگرچه من در بر نامه ترجمه کتاب شرح و توضیح در اطراف مطلب و مکان را منظور
 نکرده ام ولی با مطالعه و تحقیق دیده میشود که رفتار کوروش با پادشاهان شکست خورده و
 ملل مغلوب شده همواره باداد و گذشت بوده است و معقول بنظر نمیرسد که يك چنین پادشاه
 تیزهوش که در میان ملل شکست خورده محبوبیت فوق العاده بدست آورده است .
 پادشاه لیدی را با زن و دخترانش در آتش بسوزاند . علاوه بر این من میبینم که کوروش در
 سفرهای طولانی خود کروزس را همراه داشته و گاهی در کارها با وی مشاوره میکرد .
 بعید نیست که موضوع تهیه هیزم از آتش احساسات نویندگان یونانی بیرون جهیده باشد .
 ۲- کوروش در همدان املاك و عقاری در اختیار کروزس گذاشته و يك زندگانی نیمه
 شاهانه برای وی تهیه دیده و کروزس تا آخر حیات خود با افراد خانواده در همدان زندگانی
 کرده است .

فصل بیست و یکم

«آدوزیوس»^۱ جهت سرکویی «کاریها»^۲ اعزام گردید .
بعدها آدوزیوس بکمک هیستاسپاشتافت که کارفریگیها^۳ را
یکسره بکنند . کوروش خودش را برای تسخیر بابل آماده
مینماید . کروزیس از مشاهده بی اعتنائی کوروش نسبت
بموجودی گنجینه و ثروت دچار حیرت شده است .

پس از مدت کمی که کوروش شهر سارد را تسخیر کرده بود کاریها شورش
کرده و بدو قسمت تقسیم شده و به نزاع پرداختند و رهبر هر دو گروه از کوروش
استمداد کرد . کوروش خودش در سارد مانده و دستور داد ماشین تخریب و منجنیق
آماده نموده تا در صورت لزوم از آنها استفاده نمایند . و آدوزیوس را که یکی از
فرماندهان ورزیده و تجربه دیده سپاه بود بفرماندهی لشکر برگزیده و برای
خوابانیدن شورش به کاریه اعزام داشت .

اقوام «کلی کیها»^۴ و «کی پریها»^۵ داوطلبانه به لشکر پارس محلق شد .
پس از ورود آدوزیوس و لشکر او به کاریه افراد هر دو طرف از او استقبال

۱ - Adusios از فرماندهان سپاه کوروش که بسیار آزموده و جنگ دیده بود .

۲ - Karer قوم کاری یکی از اقوام تابع کروزیس بوده و مردمانی جنگجو و دلیر

بوده اند .

۳ - Phryger یکی از متحدین کشور لیدی بوده است .

۴ - Kiliker ۵ - Kyprien

نمودند .

و روسای هر دو تقاضا کردند که ادوزیوس با روی شهر را برعلیه دیگری اشغال نماید .

ادوزیوس هر دو طرف را با نظر مساوی نگریسته و دوراندیشانه با آنان رفتار نمود .

وی در اثنای مذاکره با هر دو گروه جانب او را می‌گرفته و اندرز میداد و میگفت شما باید اقدامات خود را کتمان نموده و با ما پیمان دوستانه به بندید تا بتوانید به مخالف خود چیره شوید . و از او میخواست سوگند یاد کند که در این قول و قرار پایدار بماند . و لازم بود «کاریها» قسم بخورند که از تزویر دور بوده و نسبت به کوروش و لشکر او و در ردیف دوستان او و صادق بمانند . و خود او هم سوگند یاد میکرد که نسبت به «کاریها» صمیمی و دوست و صادق مانده و با حسن نیت به شهر کاریه وارد خواهد شد تا کار آنها را بصلاح آنان خاتمه دهد .

ادوزیوس در اثنای شب بدون اطلاع کاریها وارد حصار شده و پاسگاهها را اشغال نمود . سحرگاهان نیز بالشکر مجهز خود در وسط شهر جا گرفته و روسای هر دو فرقه را احضار نمود .

وقتی که روسای هر دو گروه همدیگر را در آن واحد پیش ادوزیوس مشاهده نمودند سخت خشمگین شدند . و هر دو خود را فریب خورده تصور نمودند .

ادوزیوس آنان را مخاطب قرار داده و گفت: مردان کاریه! من پیش شما سوگند خورده‌ام که با حسن نیت و بصلاح کاریها وارد حصار شهر شوم . من اگر جانب یکی از شما را گرفته و دیگری را منکوب می‌کردم این کار بر ضرر شما خاتمه مییافت ولی اگر من میان شما آشتی داده و صلح دوستانه برقرار نمایم ضمناً آینده شما را نیز تامین کنم کشور شما بدون صدمه و ویرانی باقی مانده و این غائله پایان مییابد .

برای نظارت و تأمین آینده شما که بهمدیگر تجاوز نمایند ما پارسی‌ها شهر شما را اشغال کردیم. اگر یکی از طرفین برضد نظر مصلحانه ما اقدام نماید که کوروش و لشکر او متجاوز را دشمن خود تلقی خواهد نمود. از این اقدام هر دو طرف اظهار رضایت نمودند. و دروازه حصار را گشودند و کاریها بامسرت و شادمانی وارد شهر شدند.

کوچه‌ها پر از مردم شده و در حومه شهر کارگران دست بکار شده و همه باهم جشن گرفته و اختلافات خود را بکلی فراموش نمودند.

در این میان فرستادگان کوروش رسیده و طبق امر کوروش از ادوزیوس پرسیدند که احتیاج به اعزام نیروی مجدد و ماشین تخریب دارد یا نه؟ ولی باتدبیر ادوزیوس کار بدون خون ریزی به صلح انجامیده و نیروی مجدد ضرورت نداشت. ادوزیوس پس از برقرار نمودن نگهبانان در استحکامات و حصار شهر بالشکر خود بسارد پیش کوروش عودت نمود.

درطی این احوال کوروش هیستاسپا را با يك لشکر به هلسپوند^۱ جهت سرکوبی فریگیها اعزام داشته بود و قتیکه ادوزیوس گزارش اقدامات خود را بکوروش داد کوروش وی را بکمک هیستاسپا مأمور نمود.

اقوام هلنی‌ها که در کنار دریا ساکن بودند با تقدیم هدایای فراوان اظهار نمودند که حصار آبادیهای آنان محتاج نگهبان خارجی نیست و تقبل نمودند که جزیه بدهند و هر وقت و هر جا کوروش تعیین نماید نیروی کمکی اعزام دارند.

پادشاه فریگیها مشغول بسیج بود تا استحکامات کشور خود را محکم نموده و ایستادگی نماید. باوصف این باترك خدمت فرمانده کل لشکر او تاب مقاومت نیاورده و مقهور هیستاسپا گردید. هیستاسپا پس از پیروزی در پاسگاههای فریگیها نگهبانان قوی باقی گذاشته و مشغول رتق و فتق لشکر شده و از سواره نظام فریگیها

عده زیادی که دارای شرایط ضروری بود وارد لشکر خود نموده و نیز از پیاده نظام که با اسلحه سنگین مسلح بودند عده‌ای را به نظام خود ملحق نمود.

در این عملیات ادوزیوس با وی تشریک مساعی میکرد آنان با غنائم زیاد و لشکر قویتر از اولی بقرارگاه خود برگشتند.

در این ایام کورش در صد بود که از شهر سارد خارج شود.

در استحکامات و برج و باروی شهر نیروی نگهبانی قوی گذاشته و کروزس را در معیت خود برداشته و خزائن لیدی را بارابه‌ها بار کرده و براه افتاد.

کروزس بایک صورت جزئیات خزانه پیش کورش آمده و گفت این صورت اشیاء است که ارا به‌ها حمل میشود. و اگر تو این نوشته را داشته باشی میدانی که در ارا به‌ها چه چیز هست. و متصدیان صادق را از خاطی تشخیص خواهی داد. کورش گفت بسیار خوب تو کروزس از روی احتیاط این صورت را تهیه نموده‌ای که از اشیاء پر بها حیف و میل نشود اما من متصدیانی که برای این قبیل مأموریتها انتخاب میکنم پرازرش‌اند و آنان گنجینه زنده من میباشند و اگر آنان از خزائن محموله بدزدند از مال خودشان دزدیده‌اند. و صورت را بای اعتنائی بدوستان خود داد تا آنان تطبیق نموده و بدانند آیا ناظرین خزانه لیدی کدام یکی را از روی صورت تسلیم نموده و کدام یکی را خارج از صورت داده است.

اما کروزس از این بی اعتنائی کورش نسبت باین اشیاء پر بها متعجب شده و گفت:

اوه کورش! تو با این بی اعتنائی به ثروت و دست و دل بازی بالاخره ندار خواهی شد. در صورتیکه خوب بود در فرصتهای بزرگی که بدست تو می‌آید زر و سیم بسیاری برای روزهای آینده جمع آوری میکردی و این فرصتها را از دست نمیدادی.

کورش پرسید بنظر تو اگر مطابق اندرز تو عمل کرده و در تمام مدت سلطنت خود زر و سیم اندوخته بودم امروز موجودی من به چه مبلغ بالغ میشد.

کروزس در پاسخ يك مبلغ بسیار بزرگی معین نمود.

کوروش گفت بسیار خوب کسی که مورد اعتماد تو باشد همراه هیستاسپا بفرست تا ناظر باشد و به هیستاسپا هم گفت باتفاق نماینده کروزس پیش دوستان من رفته و بگو من احتیاج به پول دارم و سعی بکنند که مبلغ زیادی جمع آوری شود و آنان باید همین ان مبلغ تسلیمی خود را بطور تفکیک نوشته و مهر کرده و به نماینده کروزس تسلیم نمایند. و يك نامه راجع با احتیاج خود به پول نوشته و به هیستاسپا داد که بدوستان برساند.

هیستاسپا باتفاق نماینده کروزس مأموریت خود را انجام داده و در وقت برگشتن به کوروش چنین گفت، اوه کوروش، پادشاه پارس و ما! حالا من هم مانند تو يك مرد ثروتمندی شده‌ام زیرا بمن هم هدایای زیادی داده‌اند.

کوروش بحرف آمده و گفت کروزس الان يك گنجینه پیش هیستاسپا است و درست دقت کن بین چقدر پول در اختیار داریم.

کروزس صورت دریافتی را خوانده و دقیقاً حساب کرده و دید مبلغ وصولی خیلی پیش از میزان آنی است که وی صورت داده بود.

کوروش حیرت و تعجب کروزس را مشاهده نمود و گفت میبینی کروزس! من هم گنجینه دارم. ولی تو پیشنهاد میکنی که من گنجینه را پیش خود نگه دارم. در اینصورت دوستان و هم پیمانان من، بمن حسادت ورزیده و از من متنفر خواهند بود در آنصورت مجبورم نگهبانانی اجیر نموده و موجودی را از دست برد حفظ نمایم. ولی من دوستان خود را ثروتمند میکنم و آنان خودشان از دارائی خود نگهبانی میکنند و مثل خزانه دار من میشوند. در اینصورت بمن بهتر و صدیقتر خدمت میکنند.

میخواهم يك مطلب دیگر هم برای تو بگویم. من نسبت به پول و گنجینه ولع شدیدی دارم. ولی سلیقه من اینست که گنجینه خود را زیر خاک نمی‌کنم و نمیگذارم بپوسد و یا آنها را بشمارند، وزن کنند، اندازه بگیرند و نگهداری

کنند . بلکه در راه دوستی و برای دوستان خود خرج میکنم . وانگهی اگر من دو برابر این ثروت را داشتم ، نمیتوانستم بیشتر از آنچه که فعلاً میخورم و میاشامم صرف کنم . باید توجه داشت که بیش از حد خوردن و پوشیدن بجز اسباب زحمت فائده‌ای نخواهد داشت .

من اگر احتیاجات دوستان خود را رفع کنم و آنان را به ثروت برسانم حسن نیت و دوستی آنها پایدار شده و بدینوسیله محصول صمیمیت و یگانگی و اطاعت را بدست میآورم . این ملکات فاضله و صمیمیت که از ته دل بدست میآید ندمیپوسد ، و نه ضرر میرساند و نه ایجاد عدم رضایت میکند .

اوه کروزس ! باید این موضوع را بدانید که من تنها آنهایی را که ثروت زیاد دارند و ثروت خودشان را حفظ میکنند دوست ندارم و آنها را سعادت مند بشمار نمی آورم . بلکه آنها را خوشبخت میدانم که راستی و درستی را پیشه خود قرار داده و عقل و هوش و قوای در ا که کافی برای درک حقایق دارند .

کورش در بهاره امتیازات اخلاقی افراد سپاه خود مطالبی پربها بیان میکرد .

کورش پس از فراغت از این مذاکرات شروع بانتخاب نموده و از لیدی ها آنهاییکه سواره نظام خوبی بوده و آنان که سلحشوری و ارابه رانی را بطور شایسته میدانستند برگزیده و به لشکر خود ملحق نمود . بطور کلی کورش ، هر فردی که با اشتیاق داوطلب کار بود میپذیرفت ولی آنکسانیکه مشاهده مینمود با جبار و اکراه داوطلب کار هستند ، اسب و اسلحه آنان را برای افراد پارس گرفته تحویل میداد و خود آنان را بواحد فلاخن داران و سنگ پرانان ملحق میکرد . دستور داد غیر مسلح ها را فلاخن داری یاد بدهند و بقیه افرادی را که استعداد آموختن فنون جنگی نداشتند جزو کارگران دستی لشکری معین کرد . کورش بدین نحو سپاه خود را تقویت نموده و بطرف بابل حرکت کرد . در طول راه فریکی ها را در فریکه بزرگ مغلوب نموده و بحرکت خود ادامه داد و نیز کاپادکیها و اعراب

را منکوب نموده وزیر فرمان خود در آورد. با این پیروزیها و بدست آوردن غنائم زیاد تعداد سواره نظام را بحد اقل چهل هزار نفر افزایش داده و با نیروی عظیمی خودش را بجومه شهر بابل رساند.^۱



۱ - آقای دکتر هادی هدایتی در کتاب بسیار نفیس و جامعی بنام کوروش که فتوحات کشورهای نامبرده بالارا توسط هارپایک یکی از دستیاران کوروش بطور تفصیل نگاشته‌اند کسانی که مایل باشند از جریان مشروح پیروزیهای کوروش در کشور های هلنی ساکن آسیای صغیر استفاده نمایند، بکتاب مذکور مراجعه نمایند.

فصل بیست و دوم

شهر بابل آماده مقاومت و تحمل محاصره لشکر کوروش بوده و نیروی جنگی وی را بیمقدار و بی ارزش دانسته و مسخره میکرد. کوروش با اقدامات ظاهری خود میخواست نشان بدهد که شهر را محاصره نموده و ساکنان شهر از گرسنگی تسلیم خواهند بود، دایره وار دور شهر خندق ایجاد کرده و با تقسیم آب، رودخانه را قابل عبور میکند.

شهر بابل در آن ایام بزرگترین شهر آسیا و آشور بود و با موازات عمران و آبادی شهر دارای بزرگترین نیروی نظامی و دفاعی هم بود. شهر بابل در شکل چهار گوش ساخته شده بود، طول هر ضلع آن یکصد و بیست استادیون (۱۸۵ × ۱۲۰ متر طولی). در ایجاد شهر بسیار ذوق و سلیقه بکار برده و در بناهای آن مظاهر کلیه هنرها را ساخته بودند. بطوریکه از هر حیث شهر بینظیری شده بود.

در اطراف شهر رودخانه عمیقی در جریان بوده، علاوه بر زیبایی، شهر را از حمله و هجوم خصم محفوظ میداشت. بیرون رودخانه فرات حصار عمیقی ساخته شده بود که پهنای آن قریب پنجاه آرنج و ارتفاع آن یکصد آرنج میرسید.

۱- آرنج Elle مقیاس قدیم آلمانی بود و هر «راله» دوسوم متر طولی بوده است.

وقتیکه آشوریها این شهر را میساختند خاکرس را از گودیها بیرون آورده و گل آنرا رساندن و بقالب میزدند. و پس از خشک شدن آنها را در کورهها میپختند. پس از پخته شدن خشت، بکنوع ملات از قیر گرمی که در خاک بابل به فراوانی یافت میشد درست کرده و در هر چند رگی اجر یک لای ازنی بکار میبردند که داخل دیوارها هوا خورده و خشک شود. در بالای دیوارها برجهایی تعبیه کرده، در میان برجها راهپائی میساختند که ادا به چهار اسبه بر احتی رد میشد. در طول دورانی دیوار حصار یکصد عدد در پولادی نصب کرده بودند. کوتاه سخن، شهر بابل را طوری با حصار و برج و درهای پولادی مستحکم نموده بودند که کسی تصور نمیکرد قابل رخنه و تسخیر باشد.

شهر بابل از دو بخش تشکیل شده و رود فرات از میان آن جاری بود. رودخانه مذکور از ارمنستان آغاز شده از سوریه عبور کرده و با عمق و عظمت و منظره دل انگیزی بدریای پارس میریزد.

دیوار بارو که تا رودخانه امتداد داشت با رودخانه قطع شده و پس از آن مجدداً کشیده میشد. در آن قسمت دیوار که قطع شده است درب پولادی نصب شده و دیوارهای حصار حلقه وار بدور شهر کشیده شده بود. شهر با خیابانها و کوچههای مستقیم شده با جریان رودخانه متوازی ایجاد شده و عمارات شهر در سه و چهار طبقه ساخته شده بود. در هر کوچه در طول دیوار رودخانه، درب پولادی نصب شده و با اندازه شماره کوچهها نیز درب پولادی بکار رفته و کلیه دربها برودخانه منتهی میشد. استحکامات و دیوار حصار در واقع مدافع حقیقی شهر بحساب میرفت.

در سمت شهر حصار دومی تعبیه شده و اگر چه پهای دیوار اولی نمیرسید ولی باز دارای استحکامات زیادی بود.

در وسط هر دو بخش شهر، قلعه حصینی منظور شده و آن قلعه ای که در سمت راست رودخانه ساخته شده بود عمارات سلطنتی بود.

یک دیوار محکمی نیز حلقه وار این قلعه را در میان گرفته بود.

در اینجا «نبوکاد نزار»^۱ پادشاه وقت که در روزگار سپری شده قدرتی در آشور بهم رسانده بود، با صنایع عظیم خود بنای بسیار بلند و ایوان سنگی بوجود آورده بود. باغچه‌ها با درختان مختلف اصیل، آباد شده و بشکل دل‌انگیزی درآمده بود. معروف است که «نبوکاد نزار» این باغچه‌ها را برای تجلیل و رضایت زن خود «سمیرامیس»^۲ ساخته بود و این اشتها در تسلسل پیدا کرده و باغچه‌های مذکور در تاریخ بنام سمیرامیس باقی مانده است.

در مرکز بخش دیگر شهر عمارات مذهبی خدای «بل»^۳ قرار گرفته که بابلی‌ها بیش از خدایان دیگر او را میپرستیدند. این قلعه در چهار گوش ساختمان شده بود و هر سمتش دو استادیون (۱۸۵ × ۲ متر) طول داشته و یک در عالی در وسط آن نصب شده بود. در میان بناهای مقدس یک برجی از سنگهای محکم و عالی در طول و عرض یک استادیون تعبیه شده بود. در قسمت فوقانی برج مذکور یک برج دیگری و در بالای آن هم یک برج سومی، خلاصه تاهشت برج روی هم بنا شده بود. در اطراف برجها پله‌کانی حلقه‌وار دور قلعه پیچیده بود. تقریباً در وسط ارتفاع یک سر پله نیز جائی جهت خستگی در کردن منظور شده بود.

در برج نهائی در بلندترین قسمت بنا یک عبادتگاه بزرگی ساختمان شده و در بنای مذکور یک طالار اوراد و اذکار منظور گردیده و در وسط یک میز طلا گذاشته بودند و آثار و پیکری از الوهیت بچشم نمیخورد.

از رودخانه فرات توسط قایقهای حیرت‌آوری از شمال شهر بازار گانانی جهت داد و ستد میامدند. این قایقها بشکل مدور و از چرم ساخته شده بود.

در ارمنستان و در قسمت فوقانی آشوریا، مردمانی ساکن بودند که برخلاف آب رودخانه قایق‌رانی میکردند. قایقهای مذکور را از شاخه‌های بید بریده و استخوان بندی آنها را هم از ساقه‌های بید میساختند. روکش قایقها را از پوست حیوانات

درست کرده و از نفوذ آب جلوگیری میکردند . قابل توجه این بود که قایقها نه در جلو بخش باریک داشت که آب را بشکافد و نه عقب آن شکل قایق داشت . بلکه بشکل حلقه وار میساختند و در اثنای حمل اشیاء، زیر آنها گاه ریخته و بهر شهریکه مایل بودند میرفتند . چون قایقها شکل مدوری داشت جریان آب از پهلوی آنها میلغزید و مانع حرکت آنها نمیشد . و چون عمده ، خمهای پراز شراب خرمارا حمل میکردند ، از این جهت قایقها را گاه میریختند که خمها نشکند . قایقهای مذکور توسط دو نفر پارو زن سرپا حرکت میکرد .

از این قایقها با اندازه های بزرگ و کوچک میساختند و توسط قایقهای بزرگ اشیای زیادی حمل میکردند و در هر قایق یک رأس و در قایقهای بزرگ چند رأس الاغ بارکش نگهداری میکردند .

تجاریکه توسط این قایقها وارد بابل میشدند اشیاء خود را در شهر مزبور بمعرض تماشا و فروش میگذاشتند . بالاخره استخوان بندی قایق و کاه و طناب علفی را باهم با اشیاء دیگر بفروش رسانده و پوست قایق را بار خر نموده و بارمنستان عودت میکردند و این عملیات همواره تکرار میشد .

لباس آشوریهها لباس کتانی بود که تا پای آنان میرسید و روی آن یک پوشش رسمی می پوشیدند و یک جامه کوتاه سفیدی هم روی آنها بتن میکردند . کفش آنان عبارت از یک پنجه که با دو تسمه باریک بهم وصل شده باشد بود . موی سربلند خود را میبستند که افشان نشود . هر نفر دارای یک چوب دستی و یک حلقه مهر و یک گل سرخ و یا چیز دیگری که علامت کشف حقیقت باشد همراه داشتند .

وقتی که کوروش بر علیه بابلیها حرکت نمود آنان قبلا تمام استحکامات شهر را بررسی و تعمیر کرده بودند . برای مدت مدیدی جهت ساکنین شهر خواربار آماده نموده و نیروی مدافع مسلحی تشکیل داده و از هیچ جهت نگرانی نداشتند . کوروش سپاه خود را اطراف شهر مستقر نموده و خود را با دوستان و فرماندهان

و متحدین خود به بازدید استحکامات حصار شهر مشغول گردید .

پس از بازدید استحکامات و بررسی دیوارها بمحلی رسید که نیروی مدافع شهر بشکل آماده باش در آمده بودند .

از میان آنان مردی از حصار خارج شده و پیش کوروش آمده و گفت نیروی بالتازار قصد دارند در صورتیکه تو نیروی خود را عقب بکشی به لشکر تو حمله نمایند زیرا از بالای حصار نیروی ترا بسیار قلیل وضعیف مشاهده نموده اند این موضوع تعجب آور نبود زیرا محاصره طول حصار محتاج سربازان زیادی بود لهذا کم عمق بودن محاصره يك امر طبیعی بود .

وقتیکه کوروش بگفتار پناهنده گوش داد، درمرکز نیرو، فرماندهان را احضار نموده و دستور داد از رأس دو سمت قلب لشکر که اسلحه سنگین دارند عقب گرد نموده و در اطراف حصار چرخیده و پس از دور زدن آن در جلو ستونهای لشکر صف آرائی نمایند .

پس از انجام این حرکات دورانی و اصلاح عمق لشکر، در مقابل قسمت مهم باروی شهر با پاسداران حصار روبرو شدند. با این اصلاح، ورزیده ترین سلحشوران لشکر در جلو و عقب صفوف قرار گرفته و سربازان ناتوان در میان آنان ماندند . پس از اینکه از نقشه خود مطمئن شد برای اتخاذ تصمیم نهائی حرکت نموده تا به چادرهای خود رسید .

پس از ورود بقرارگاه، کوروش فرماندهان را احضار نموده و گفت دوستان من! دور تا دور شهر را بازدید و بررسی کردیم . تصور نمیکنم که برای ما مقدور باشد از دیوارهای حصار باین محکمی و بلندی بالا برویم . الآن توده زیادی در شهر ساکن هستند که نمیتوانند بیرون بروند زیرا ما شهر را محاصره کرده ایم و بهترین طریق اینست که بمحاصره آنقدر ادامه دهیم که از شدت گرسنگی تسلیم شوند . اگر کسی نظر و پیشنهادی ندارد بهمین نحو محاصره شهر را ادامه داده و

دشمن را از پا در آوریم .

هیستاسپا گفت آیا جریان این رودخانه که به پهنای دو استادیون میلغزد از وسط شهر نیست ؟ « گوبریاس » که سابقاً یکی از دوستان پادشاه آشوریها بوده و شهر را خوب میشناخت پاسخ مثبت داده و علاوه نمود : رودخانه باندازه ای گود است که اگر يك مرد دردوش مرد دیگری باشد باز زیر آب مانده و غرق خواهد شد و خدمت رودخانه در حفظ و حراست شهر مهمتر از حصار شهر است . کوروش گفت آنچه که مافوق نیروی ما است کاری نداریم و بدینوسیله مدت طولانی در مقابل حصار معطل نشویم و فوراً احداث خندق دور شهر آغاز گردید .

پس از اینکه خندق آماده شد کوروش در يك سمت مناسبی برجهای تعبیه نمود و از اطراف آنها نهال درخت پالم زد . مقصود کوروش این بود که ظاهر امر را برای محاصره طولانی نشان دهد . اما پاسداران شهر از برجاها عملیات کوروش را بباد مسخره گرفته و میخندیدند .

چون در شهر جهت بیست سال خواروبار ذخیره کرده بودند از محاصره شهر نگرانی نداشتند . وقتیکه مسخره های بابلی ها بکورش رسید سپاه خود را بدوازده بخش تقسیم نمود . و میخواست نشان بدهد که هر بخش را يك ماه در محاصره خواهد داشت .

وقتیکه بابلی ها تقسیم سپاه را بدوازده بخش شنیدند بیشتر خندیدند . فریکیه و لیدیها ، اعراب ، کاپادوکیها و ملل دیگر عقیده داشتند که پارسی ها وظیفه نگهبانان آنان را انجام میدهند . در گذر این ایام خندق دور شهر بطور عمیق و پهن خاتمه یافت .

کوروش شنیده بود که بابلی ها عیدی دارند که در آن تمام شب مشغول عیش و نوش خواهند بود . و در اول همان شب که پرده سیاه طبیعت چهره دنیا را میپوشاند

۱- گوبریاس از محارم حکمران بابل بود که از بالتازار قهر کرده و بکورش پناه

آورده بود .

دستور داد آب رودخانه فرات را بخندق بستند. آب رودخانه هر آن کمتر شده و بجائی رسید که دیگر خطر غرق شدن سربازان مرتفع گردید. لهذا کوروش فرماندهان پیاده و سواره دستور داد که هر کدام یکپزار مرد جنگی درپهلوی وی آماده اجرای امر بگذارند. بقیه لشکر مطابق دستور کوروش در محل خود بطور هشدار بمانند.

کوروش برای آزمایش دستور داد چند نفر سواره و پیاده وارد قسمت کم عمق آب رودخانه شده و ببینند کف رودخانه قابل عبور هست یا نه؟ پس از اینکه نتیجه مثبت آزمایش را بوی اطلاع دادند فرماندهان پیاده و سواره را احضار نموده و گفت دوستان من! رودخانه راه ما را بشهر آماده کرده است ما میخواهیم با شجاعت قابل تقدیر وارد شهر شده و بخاطر آوریم که آشوریها که فعلا بر علیه آنها دست باین اقدام میزنیم همانها هستند که با متحدین دیگر خود که جمع آوری کرده بودند و با اسلحه های دلخواه خود مسلح شده و با آرایش جنگی بر ضد ما قیام نموده بودند مغلوب و منکوب لشکر ما شدند. الان ما وارد شهر شده و بآنان حمله خواهیم برد در صورت قریب بیقین اکثر آنان در خواب ناز هستند و عده دیگر مست و خراب بوده و فاقد نظم و ترتیب سپاهیگری میباشند. از طرف دیگر ممکن است بعضی از شماها بترسند بخیال اینکه شاید بابلی ها از بالای پشت بامهای خود سنگ و نیزه و هر چه داشته باشند بطرف نفرات ما پرتاب کنند و تلفاتی به نظامیان ما وارد آورند باید بدانید که درهای خانه های بابلیها از درخت خرما ساخته شده و روی او را با یک پرده اسفالت قابل اشتعال پوشانده اند. ما میتوانیم هیزم کاج^۱ با قیر قابل اشتعال آماده داشته و هر وقت ضرورت داشته باشد، خانه ها را آتش بزنیم. در این صورت خانه باقی نخواهد ماند که از بام آن حمله کنند. در این لحظه اسلحه خود را گرفت و گفت با یاری خدایان شما را رهبری میکنم و براه افتاد و در حال عبور گفت: شما گارداتاس^۲ و گوبریاس^۳ که شهر را خوب میشناسید راه را بمان نشان بدهید. پس از اینکه

۱- Kinhelz هیزم صمغ دار

۲- Gardatas

۳- Gobryas

آقای دکتر شفق گو بارد نوشته اند.

وارد شهر شدیم بسرعت ما را بکاخ سلطنتی هدایت کنید . پس از این دستورات وارد بستر رودخانه گردید .

درطول راه بهر کس که تصادف میکردند نابود میکردند و آن کسانی که جان سلامت میبردند درخانه خود پنهان میشدند و گروه سوم فریاد کنان در کوچه‌های شهرورود سربازان کوروش را بمردم خبر میدادند و نفرات گوبریاس هم بهمان زبان فریاد کشیده و ایجاد ترس و وحشت را چندان میساختند . با این جریان بسرعت پیشرفته و بقصر سلطنتی رسیدند. درهای ورودی کاخ بسته بود. نگهبانانیکه پهلوی آتش نشسته و مشغول باده گساری بودند کشته شدند . نعره‌های مهاجمین و فریادهای مدافعین طنطنه‌ای ایجاد کرده و کسانی که در قصر بودند از شنیدن و لـوله و هیاهو وحشت نموده و پادشاه دستور داد علت این فریادها را تحقیق نمایند . وقتی که جهت کسب خبر درهای قصر را باز کردند اوضاع وحشت آور را مشاهده نمودند . ولی خیلی دیر شده بود .

بمحض اینکه نفرات گوبریاس بازشدن درها را دیدند فوراً بدرون قصر وارد شده و فراریان را تعقیب نموده و با شمشیرهای آخته وارد طالار پادشاه شده و باوی رو برو شدند .

پادشاه که با حالت مستی با خطر مرگ روبرو گردیده بود با شمشیر آخته آماده دفاع شد ولی در برابر نفرات کثیر گوبریاس کاری پیش نبرده و با عده‌ای از محارم خود بخاک افتاد .

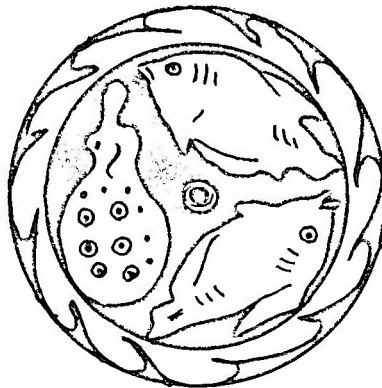
کوروش سواره نظام را برای تأمین آرامش مردم مأمور شهر نمود و طبق دستور، جارچی جار زد که هر کس در منزل خود بماند در امان است و برعکس هر کس در کوچه و خیابان دیده شود کشته خواهد شد .

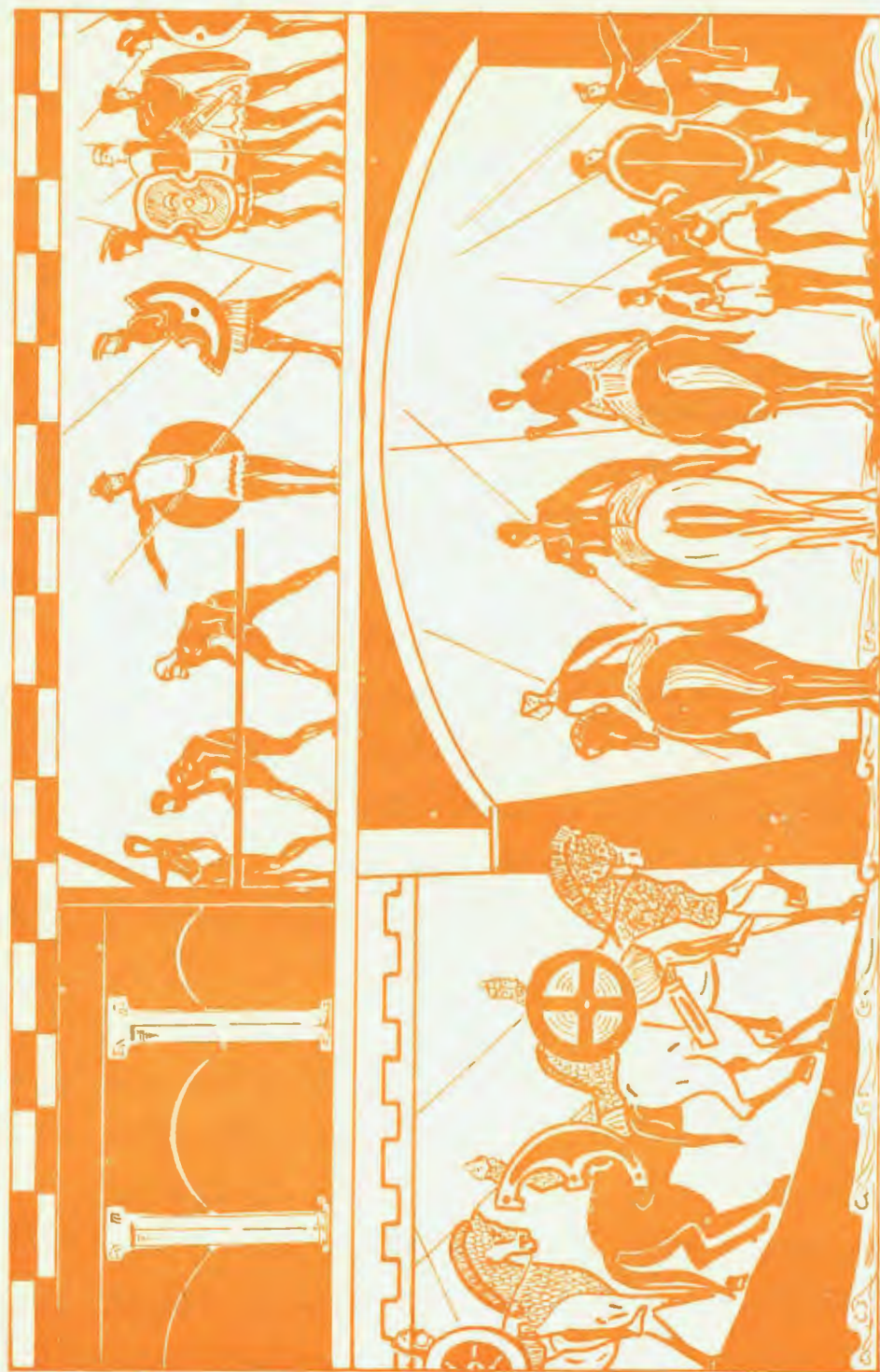
سحرگاهان ساکنین بابل باخبر شدند که شهر از طرف کوروش تسخیر شده و پادشاه با نزدیکان خود بقتل رسیده‌اند . پس از دریافت این خبر نگهبانان

استحکامات و ارك شهر تسليم شدند و كورش دستور داو آنها را تحويل بگيرند .
از طرف ديگر جارچی فرستاد تا بسا كنين شهر اخطار نمايند كه اسلحه خود
را بمتصدیان مربوطه تسليم نمايند . و اگر كسی از اين امر تخلف نمايد و اسلحه
خود را نگهدارد مجازاتش مرگ است .

پس از شنيدن امر كورش همه اسلحه خود را تسليم نمودند كورش دستور داد
كه سلاحهای دريافت شده را در ارك ذخيره نمايند شايد يکوقتی مورد احتياج باشد
پس از انجام اين کارها روحانيون را احضار نموده و گفت وجوهی جهت صرف در
راه خدايان و همچنين برای اما كن مقدسه هرچه خانه و پول مورد احتياج است
از دارائی و اما كن شاه انتخاب نمايند .

مطابق دستور كورش مقرر گرديد كه بابلی ها ماليات بدهند و در خدمت
پارسی ها انجام وظيفه نمايند .





..... کوروش دستور داد آب رودخانه فرات را بخیلی بستند و برای آزمایش، چند نفر سواره و پیاده وارد قسمت کم عمق آب رودخانه شده به بیند کف رود خانه قابل عبور هست یا نه و گفت الان ما وارد شهر بابل شده و بآنان حمله خواهیم کرد ص ۱۷۴

فصل بیست و سوم

کوروش تصمیم گرفت با دوستان خود وضعیت شهر را
اصلاح نموده و يك شهر لایق پادشاهی بسیار مجلل و با
شکوه تشکیل بدهد و روشی ایجاد نماید که مناسبات خود
را با آشوریها اصلاح نموده و آنان را وارد جرگه دوستان
خود کند .

کوروش که شاهد فتح و پیروزی را بدست آورده و وضع جنگ خاتمه یافته
بود، حالاً میخواست نسبت بوضعیت فعلی آنشهر نقشه بهتری تهیه نموده و ترتیبات
شایسته‌یی بدهد . برای اجرای این افکار و اصلاح وضع شهر و تشکیل کاخ سلطنتی در
شورای دوستان خود مذاکره نمود و نیز میخواست رنج جنگ و شکست آشوریهارا
از یاد آنها بزدايد . بمنظور اجرای این اندیشه‌ها بطریق زیر اقدام نمود :
روزی اول صبح در یکی از میادین شهر که انتخاب نموده بود حضور یافته و
به مردم اجازه داد که هر مطلبی و نیازی دارند بوی بگویند . او حاضر است که بدرد
دل آنها رسیدگی کند .

وقتیکه مردم خبردار شدند که کوروش برای شنیدن نیازهای آنان آماده
است از هر طرف عده زیادی خود را بمیدان می‌رساند و هرفردی از آنان فشار می‌آورد
که زودتر از دیگران خود را بکوروش رسانده و راز دلش را بوی بگوید . این
شوق و خودخواهی، مردم را بابر از کوشش و سبقت وادار میکرد و در نتیجه هلهله و
هیاهو ایجاد می گردید . گماشتگان کوروش میکوشیدند که جلو فشار را بگیرند و

سعی میکردند که کسانی که مطالب نسبتاً مهمی دارند به پیش کورش راه بدهند . کورش وقتی که یکی از دوستان خود را در میان جمعیت انبوه در فشار میدید دست او را گرفته و میگفت شما دوستان عزیز دور از این جمعیت باشید و ما فرصت آنرا خواهیم داشت که باهم صحبت کنیم .

تعداد جمعیت هر ساعت فزونتر شده و از هر سمت گروه دیگری بآنان میپیوست و تمام توجهات آنان بسمت کورش بود تقاضای نیازمندان تا غروب طول کشید و کورش فراغت نیافت که بدوستان خود برسد و گفت دوستان الان خیلی دیر است و فردا صبح باینجا بیایید و من میخواهم مطالبی بشما بگویم .

وقتی که دوستان کورش این لحن دوستانه را میشنیدند زحمت انتظار تمام روز را فراموش نموده و خوشحال بودند که فردا صبح کورش را دیده و با وی درد دل خواهند نمود و با آرامش خاطر میدان را ترك میکردند .

روز دیگر کورش در میدان مذکور حاضر شده و مشاهده کرد که جمعیت بیش از دیروز، صبح زود آمده و جا گرفته اند که او را ببینند و آنان جلو تر از دوستان کورش در میدان حاضر شده اند .

کورش دستور داد عده کافی نیزه دار اطراف او را بگیرند و نگذارند کسی جز دوستان خود پیش او بیاید . وقتی که دوستان و فرماندهان و رؤسای متحدین را آماده شنیدن گفتار خود دید چنین گفت دوستان عزیز متحدین گرامی ! ما گله ای از خداوندان نداریم زیرا آنان کلیه خواسته های ما را بر آورده اند . ولی اگر این قدرت پیروزی باقی نمانده و لیاقت نگهداری آن موجود نباشد، نه من فراغت کار خواهم داشت و نه خواهم توانست که با آرایش خاطر بادوستان خود، بامسرت قلب ملاقات نمایم . اگر اینطور باشد من از سعادت نیم بست و فیض عظمی صرف نظر میکنم . اگر باین جمعیت انبوهی که در اطراف من حلقه وار اجتماع نموده اند اجازه حضور و اظهار مطالب خود داده ام . يك بخش آن بر من و يك بخش دیگر مربوط بشما هست . در این اقدام من قدری بشما قرض میدهم و قدری هم شما بمن قرض میدهید اگر همینطور ادامه دهیم ،

برای من کمترین وقت باقی نخواهد ماند . بنابراین مناسب میدانم که اگر از این جمعیت کسانی محتاج ملاقات و گفتن دردهای خود بشماها باشد و شخص مذکور تقاضای او را از روی مصلحت رد کند در این صورت متقاضی بمن مراجعه نماید، نه برای هر درخواست معمولی .

حرف کوروش که باینجارسید «آرتابازوس^۱» از بین منتظرین جلو آمده و چنین گفت :

آخ کوروش! خوب شد که این مطلب را بیان کردی و بمن فرصت دادی که راز دلم را بگویم . از ابتدای امر که توهنوز کودک بودی سعی داشتم که جزو دوستان تو باشم ولی میدیدم که تو احتیاج بدوستی من نداری، چون عده زیادی خودشان را وابسته تو کرده بودند . با وصف این سعی میکردم که بتو نزدیک شوم . در جریان این احوال تو از من خواستی تدبیری بکار ببرم که مردان ماد در لشکر کشی با تو بیایند من فکر کردم که اگر این خدمت را انجام دهم جزو معتمدین تو خواهم بود و همواره طرف مذاکره قرار خواهم گرفت ولی باز بی نصیب شدم چون هیرکانیها دوست ما شدند و ما آنها را دعوت کردیم که متحد ما بشوند و پس- از اینکه ما قرار گاه خصم را تسخیر کردیم، من تصور کردم که تو دیگر وقت آنرا نداری که بامن ملاقات نمائی و من از این جریان و رفتار تو گله ندارم .

در این حیص و بیص «گوبریاس^۲» وارد جرگه دوستان ما گردید و من بسیار شاد شدم و همچنین «گاتاداس^۳» بما ملحق شد و خیلی زحمت داشت که کسی بتواند دوست تو باشد . پس از آن «سگه^۴» ها و «کاردوسی^۵» ها جزو متحدین مادر آمدند . در این هنگام بدیهیست که حواس تو متوجه آنان گردید . بعد از آن هم من ترا با انسب و گردونه و ماشین مشغول دیدم و خیال کردم اگر آنها را مرتب نمودی برای

۱-- Artabazos

۲-- Gobryas

۴-- Saker

۳-- Gadatas

۵-- Kardusier

پذیرائی من فراغت خواهی داشت. ولی ورود سفیر کروزس و پذیرائی از وی این کار را محال نمود و من قبول داشتم که این ملاقات جهت نبرد مهمتر است باز امید را از دست نمیدادم که برای دیدار تو فرصت بدست خواهم آورد.

حالا ما جنگهای بزرگی را با پیروزی پشت سر گذاشتیم. شهرسارد و کروزس بدست ما افتاد. بابل را فتح کردیم و آنها را مغلوب و منکوب نمودیم، با وصف این اگر من دیروز خودم را بمیان جمعیت انبوه نمایانداختم مقدور نبود که با تو مذاکره نمایم.

اما دیروز وقتی که تو بامن دست داده و گفתי که پهلوی تو باشم افتخار نموده و بسیار مسرور شدم با شغف تمام روز با تو بوده و فرصت خوردن و آشامیدن را نداشتم ولی شاد بودم. اگر جریان همواره اینگونه ادامه پیدا کند، من میخواهم تمام ترا اینطور معروف کنم که همه بتو مراجعه کنند بغیر ازدوستان قدیمی و بجز کسانی که همواره در هر جا با تو بودند. با شنیدن این سرگذشت کورش خندید و دیگران نیز خندیدند.

هیستاسپای پارسی جلو آمده و چنین گفت - او کورش! در ایام گذشته در میان لشکریان و قرارگاه حاضر میشدی و افراد بایستی از هر حیث خرسند باشند، و برای خاطر خشنودی در تحمل زحمات و در اثنای خطرات باما شریک و سهیم باشند، ولی حالا شایسته است که تو یک خانه بخصوصی داشته باشی و ما خجالت میکشیم که ببینیم ما در خانههای خود ساکن هستیم ولی تو همواره در قرارگاه لشکر زندگی میکنی.

نظر هیستاسپا را همه تصدیق نمودند. برای تأمین نظر لشکریان کورش به قصور سلطنتی نقل مکان نمود و دستور داد خزانه سارد را هم به قصر پادشاهی بیاورند. سپس از برای خدایان قربانی کرده و در کاخ سلطنتی بچریان امور رسیدگی کرد. در قدم اول دستورات یک واحد گارد سلطنتی تشکیل شود دوم دستورات از پارسی ها ده هزار نفر نیزه دار انتخاب کنند که نیزه داران مذکور در روزهای عادی در پایگاههای

خود مشغول انجام وظیفه بوده و در اثنای بیرون رفتن کوروش در اطراف گردونه وی حرکت میکردند. در شهر پاسگاههای قوی ایجاد کرد و دستور داد حقوق آنان را از بابلی‌ها وصول کنند بعد از آن دستور داد سازمان مالیاتی و حسابداری تشکیل داده و از مردم مالیات بگیرند.

باز دستور داد هیئت نظار تشکیل داده و در جریان هزینه ساختمانها و املاک و خزائن نظارت کنند.

برای تصدی این سازمانهای مهم از مردمان شایسته و آزموده انتخاب میکرد. لشکریان را بشکار میفرستاد که نیروی جنگی آنان سست نشود زیرا بر طبق اصول پارسی‌ها بهترین ورزش جهت لشکریان اسبسواری و شکار بود. با رعایت این اصول افراد باستقامت در مقابل مشکلات، تحمل بزحمات و مشقات، مقاومت در سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی در روزهای ویژه معتاد شده و سستی و بی‌ارادگی در عروق آنان رخنه پیدا نمیکرد. کوروش عقیده داشت یکتفر حکمران نباید فقط متکی به نیروی جنگی شود، بلکه باید با وجدان سالم و روح قوی و رعیت نوا از اوضاع روحی زیردستان خود را بسنجد و اقدامات شایسته‌ای بنماید. کوروش ظاهر امر را می‌پایید، طرز لباس‌ها را که زیباتر از لباس پارسیها و بسیار برازنده و باشکوه بود انتخاب نموده و پوشید و دستور داد سایرین هم در همان سبک‌ها لباس بپوشند. کوروش دستور داد کفشهایی تهیه کردند که بدون اینکه از ظاهر آن معلوم شود قامت افراد را بلندتر نشان میداد.

این سازمان مطابق میل خود و رضایت افراد بود علاوه بر اینکه ایجاد عدم رضایت نمیکرد بلکه موجب خشنودی هم میشد زیرا روحیات مردم را تقویت نمیکرد. کسانی که برای خدمات سرپایی انتخاب میشدند ملزم به ورزش بدنی و انجام کارهای پرهزمت نبودند. اینان از برداشتن اسلحه هم معاف بودند اما کوروش نمیگذاشت که از حیث خوردنی و آشامیدنی و لباس در مضیقه باشند. رفتار کوروش با اندازه‌ای رضایت بخش بود که نفرات او را، پدرما، خطاب میکردند، زیرا

کورش کلیه احتیاجات آنها را بطور کامل تأمین میکرد و خدمت گذاران هم علاوه بر اینکه خلاف دستور و میل کورش قدمی بر نمیداشتند خود را عبد و غلام او معرفی میکردند.

این سازمان وسیع و محکم و اطاعت و رساء و رضایت عمومی يك حکومت پایدار بوجود آورده بود.

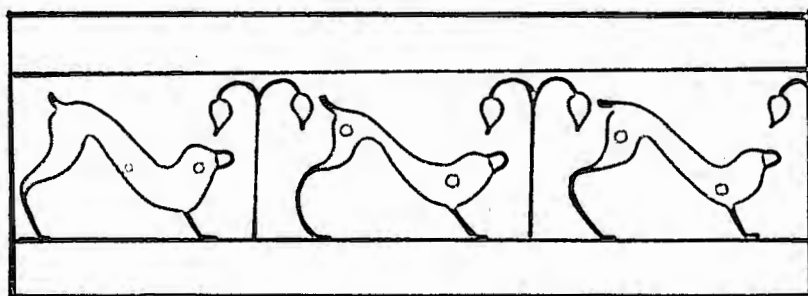
کورش از بابلیها مردمان اصیل، فرماندهان سواره نظام و قسمتی از پیاده نظام انتخاب کرد و آشوریهای را هم که قبل از تسخیر شهر بابل کارهای حساس داشتند مجدداً بکارهای اولی منصوب نمود. به تشخیص کورش بیکارماندن آنها که خیالات واهی داشتند برای امنیت شهر خالی از خطر نبود و اگر میخواست آنان را خلع سلاح کند بی مانع بود ولی این اقدام را منصفانه نمیدانست. از طرف دیگر خودش شاهد این موضوع بود که اینها در سرنگونی و تسخیر شهر اثرشایان توجهی داشتند و کمکهای پرارزش کردند و اگر از آنان استمالت نمیکرد و مورد سوءظن قرار میداد این اقدام مبداء خصومت و دشمنی میگردد. عده ای از آنها را که اصیل و تربیت شده بنظر میآمدند انتخاب کرده و وارد صف دوستان خود نمود.

در مقابل هر تقاضای ملاقات، همواره با کمال مهربانی و بشردوستی پاسخ مثبت میداد. بذل توجه و خیرخواهی و مساعدت درباره مراجعه کنندگان او را محبوب کرده بود.

کورش مهمانان را با منتهای عظوفت و مهربانی سرسفره دعوت نموده و بسیار دوستانه پذیرائی میکرد. در مقابل ابراز هنر و شایستگی پاداش خوبی میداد. بیماران را توسط پزشکان وارد خدمت، درمان میکرد.

کورش برای برقراری صلح و آرامش تدبیر ویژه داشت. اگر میان دو یا چند نفر اختلافات حقوقی و اجتماعی ایجاد و بشدت اشد خود میرسید، کورش دستور میداد هر دو طرف وکیل خود را از میان اصلحترین و معروفترین مردان انتخاب کنند که وکلا در مورد اختلاف آنان قضاوت نمایند و خودش دخالت نمیکرد. طرفی

که محکوم میشد بمدعی خود حسادت ورزیده و محکومیت خود را از عدم ابراز لیاقت و کیل خود میدانست. این روش پسندیده نتیجه اش این میشد که ناروایی را از خودشان بدانند و اگر کینه‌توزی پیدا نمودند، متوجه همشهریه‌ای خود باشند. و مورد پیدا نمیکرد که نسبت بارکان حکومت کینه بورزند و این طرز قضاوت خود نیز ایجاد آرامش مینمود.



فصل بیست و چهارم

کوروش درازای پیروزیهای خود جشن با شکوهی برپا میکند در ضمن جشن اسبدوانی، بازیهای گوناگون پیش بینی میکند. یکنفر از قوم «سگه» در اسبدوانی پیروزمیشود و اسب پیروز را به «فراولاس^۲» پیشکار کوروش میدهد. فراولاس هدیه او را پذیرفته ولی اسب خودش را بوی میدهد.

پس از اینکه کوروش از پیروزی بابل فراغت حاصل نمود با رفتار پسندیده و دوستی و علاقه، بابلیهارا هم بطرف خود جلب کرد. تصمیم گرفت جشن با شکوهی ترتیب بدهد.

عقیده کوروش این بود که نشان دادن شکوه و جلال در جلب نظر و تثبیت عقاید مردم اثر نیکوئی دارد.

قبل از همد روسای پارسیها و فرماندهان متحدین خود را احضار نموده و بآنان لباس زیبای دربار ماد تقسیم نمود.

در این تشریفات بآنان اطلاع داد که برای خدایان باید قربانیهای شایسته‌ای تهیه شود و پس از آماده شدن ضروریات جشن در روز معین جهت انجام قربانی و اجرای مراسم جشن حرکت خواهم کرد.

بعد از آن دستور داد لباسهاییکه به نقش و شکل لباس مادها که برنگهای

۱-Saker

۲-Pheraulas



..... کوروش در ازای پیروزیهای خود جشن باشکوهی بر پا کرده و پس از آماده شدن ضروریات جشن ، در روز معین جهت انجام قربانی و اجرای مراسم جشن شرکت می کند ص ۱۸۴

پشت گلی - قرمز پررنگ - و سرخ گلنار بمقدار زیادی تهیه کرده بودند آورده و تقسیم نمایند تا همه در روز جشن بلباسهای مذکور ملبّس شوند . کوروش پس از پایان توزیع لباس . فراولاس پیشکار مخصوص خود را احضار نمود (چنانچه خواهد آمد فراولاس پسر یکتفر برزگر بوده و با ابراز شایستگی و صداقت و امانت مورد توجه واقع شده و کاملاً طرف اعتماد شاه شده بود .) و با وی مذاکره نموده دستور داد که در روز جشن ، مراسم قربانی و تشریفات صفوف مردم و نظامیها ، باید به مجملترین و باشکوهترین طریقی انجام شود . مسابقات اسب دوانی و ورزشی بمنتهای درجه هنر پرور و جالب وجدی و حیرت آور منظور شود ، تا بتواند مظهر عظمت و قدرت سپاه ما بشود . و خود فراولاس را ناظر جشن انتخاب نموده و گفت :

برای اینکه سپاهیان بدستور تو اطاعت نمایند ، این پوشاکهای ماد را ببر پیش فرماندهان ، نیزه داران ، سواره نظام ، اراکه داران و قسمت هر کدام را علیحده تقسیم کن که در روز جشن بپوشند .

و قتیکه فراولاس پیش فرماندهان آمد ، یکی از آنان پیشدستی کرده و گفت : تو یک مرد بزرگی شده ای و از حالا میخواهی بما فرمان بدهی ؟ فراولاس با هوشمندی پاسخ داد که ابداً اینطور نیست بلکه وظیفه خود را انجام میدهم . من الان دو دست لباس فرماندهی و سواره نظام تقسیم میکنم یکی برای تو و رخت دیگر برای فرمانده دیگر میباشد ، تو هر کدام را میخواهی انتخاب کن .

در مقابل رفتار متواضعانه فراولاس ، احساسات حسادت آمیز بر طرف شده و تقسیم لباس باخوشی انجام گرفت .

و قتیکه روز جشن فرا رسید ، در طلوع آفتاب تشریفات جشن کلاً و جزاً مرتب و منظم بوده و صفوف لشکریان در سمت چپ و راست آراسته بالباس نوبشکل در بارماد چشمها را خیره میکرد . پاسبانان شلاق زن ، نظم تماشاچیان را برعهده داشتند .

در هر سمت درب کاخ پادشاهی دو هزار نیزه دار و بفاصله کمی چهار هزار^۱ نیزه دار دیگر در حال آماده باش، بقرار زیرین صف کشیده بودند . .

سواره‌ها از اسب پیاده شده و دستهای خودشان را در آستین خود پنهان کرده بودند^۲. پارسها در سمت راست و متحدین آنان در سمت چپ جا گرفته بودند .

همینکه درب سرای سلطنتی را غلامان باز کردند نخست گاوھائی که برای قربانی خدایان بطرز بسیار زیبا آرایش یافته بودند چهار به چهار بیرون آمدند .

پس از گاوها، اسبهای شکیلی که بایراقهای پر بهاء و بسیار مجلل آراسته بود بیرون آمدند و پشت سراسبها، گردونه بسیار باشکوه و خیره کننده‌ایکه اسبان سفید بایراق و افسار زرین آنرا میکشیدند پدیدار شدند. متعاقب گردونه مذکور اسبان شکیل که با تاج پرداز مزین شده بود در حرکت بودند . تماشا کنندگان این شکوه و عظمت را با تقدیر و تحسین نظاره میکردند. در ردیف سوم، اسبانی که با پوشش سرخ فام پیراسته بودند بطور منظم گام برمیداشتند. پشت سر آنها گروهی که آتش دانهادر دست داشتند. ظاهر شدند پس از مچمر داران، گردونه کوروش باشکوه و دبده و جلال نمایان گردید. کوروش تاج زیننده بر سر و لباس ارغوانی با حاشیه سفید بر تن داشت، و این رنگ و شکل منحصر بر پادشاه بود . کوروش شلوار سرخ فامی پوشیده و دور تاج او بایک نوار آراسته شده بود . بستگان کوروش دارای تاج مشابه کوروش بودند و این یکی از مقررات دربار پارس بود .

دستهای کوروش خارج آستین و آزاد بود .

پهلوی کوروش راننده بلند قد گردونه وی نشسته بود. ولی قد کوروش بلندتر و مردانه تر بود. قامت کوروش براننده و بلند و مظهر یک پادشاه با اراده بود.

۱ - در آن روز گار نیزه‌های سوار و پیاده از حیث قد متفاوت بود و مال سواره نظام کوتاهتر از پیاده نظام بود .

۲ -- در آن ایام سپاهیان دستهای خود را در آستین لباس بلند خود پنهان میکردند و معنای این کار این بود که در پیشگاه پادشاه اختیار دستهای لشکریان با آنان نبوده است.

و قتیکه چشم مردم بآن شکوه و عظمت کوروش افتاد دچار عجب و تحیر شده و نمیدانستند بعظمت و شخصیت کوروش تماشا کنند و یا به شکوه و جلال تشریفات جشن نظاره کنند .

نفوذ و شخصیت شاه تماشاچیان را به کرنش و خاک بوسی وادار نمود، ولی قبلا پارسی ها هیچوقت پیش کوروش بخاک نیفتاده بودند. پس از خروج گردونه کوروش از درب قصر، چهار هزار نفر نیزه دار بحرکت درآمده دوهزار نفر در سمت راست و دو هزار نفر در سمت چپ کوروش مستقر شدند، و سیصد نفر غلام مخصوص بالباسهای کوتاه عصای سلطنتی را در عقب گردونه شاه حمل میکردند .

در جوار کوروش دویست رأس اسب بایراق و افسار طلا و پوشش راه راه قدم برمیداشتند .

سپس تیپهای سواره نمایان شد . در ردیف نخست ، ده هزار نفر سواره نظام پارسی هزار به هزار حرکت میکردند . فرمانده این گروه هیستاسپا بود. بعد از آن ده هزار نفر سوار دیگر بفرماندهی کریزانتا و پس از آن یازده هزار نفر سواره نظام بفرماندهی گاداتا حرکت میکردند و پشت سر آنها سواره نظام مادها مستقر شده بودند و پس از آنها سواران متحدین از قبیل : ارمنیها، هیرکانیها، کاردیها و سگاکاها جا گرفته بودند. در آخر ستونهای سوارهها، ارا بهای جنگی، چهار به چهار بفرماندهی «آرتاباز» راه پیمائی میکردند .

دراثنای عبور کوروش، جمعیت انبوهی در راه شهر جمع شده و فشار میآوردند که کوروش و عظمت او را تماشا نمایند و عده ای از اینها قصد داشتند عریضه ای بکوروش تسلیم دارند .

متصدیان اجرای اوامر کوروش که در هر طرف گردونه سه نفر بودند، دستور داشتند بمردم بگویند که عریضه های خود را به فرماندهان سواره نظام تسلیم نمایند و آنان دقیقاً رسیدگی کرده و گزارش آنرا بکوروش خواهند داد. کوروش بدوستان خود که بیش از همه در نظر ملت محبوب شده بود، دستور داد ارباب رجوع را تك تك

پذیرفته و بشکایات آنان رسیدگی نمایند و علاوه نمود اگر کسی از شاکیان یکی از شماها شکایت کرده و شکایت او حقوقی و بسیار مهم بوده و محتاج بررسی دقیقتری باشد بمن گزارش دهند تا با اتفاق بشکایت او رسیدگی کنیم و سعی کنم که حق کسی ضایع نشود و کمکیهای لازمه هم بکنیم.

کورش دونفر از حضار را احضار نمود، یکی از آنان باشتاب و سرعت خود را بحضور کورش رساند و خواست علاقه خود را به انجام خدمات محوله ابراز دارد. ولی نفر دوم بنام «دای فرنس» بتصور اینکه اگر باتانی اطاعت نماید جزو اعیان و اشراف تلقی خواهد شد سرعت بکار نبرده کورش که رفتار او را از نظر دور نداشت یکی از پیشخدمتهای حضور را پیش او فرستاده اطلاع داد که دیگر آمدن او ضروری نیست. لیکن آن دیگری که به علاقه و احترام بسرعت حاضر شده بود، مورد توجه کورش واقع شده و کورش یکی از اسبهای خود را بوی بخشید. دیگران که ناظر این جریان بودند و نتیجه فرمان بردن و عدم اطاعت را برای العین مشاهده نمودند اطاعت را پیشه خود قرار دادند.

پس از اینکه با این تشریفات باشکوه، به قربانگاه رسیدند گاوها و اسبها را قربانی کردند. بعد از آن در میدانی که در حدود پنچ «استادیون» (۹۲۵ متر) جهت اسب دوانی همگانی معین شده بود قرار گرفتند. خود کورش درستون پارسیمها شرکت نموده و مسابقه را برد و در این فن کسی را یارای برابری با وی نبود.

درستون مادها «آرتاباز» از دیگران پیشی گرفت و کورش بعنوان پاداش یکی از بهترین اسبهای خود را بوی بخشید.

ازستون سوریه پسر فرمانده سواره نظام آنان جلو افتاد، ازستون «سگهها» یکی از سربازان معمولی برنده شد.

پیشدستی سرباز مزبور قابل توجه بود زیرا سوارهای دیگر را در وسط گذاشته و خود را به هدف رسانده بود.

کورش سرباز را احضار نموده و گفت حاضری اسب خود را به اصطبل سلطنتی اهدا کنی؟ سرباز سگه‌ای پاسخ داد: من اسب خودم را با داره سلطنتی نمیدهم ولی به یکنفر مرد شجاعی که مورد احترام و تقدیر من باشد تقدیم میکنم .
کورش گفت: بسیار خوب من یکنفر را بتو نشان میدهم که اگر تو با چشمان بسته او را هدف قرار دهی مرد شجاع را پیدا خواهی کرد .

سگائی گفت عده را بمن نشان بده تا این کلوخه را بآنها پرتاب کنم. و پس از ادای این گفتار از زمین يك تکه کلوخه را بلند کرد . کورش دوستان او را بوی نشان داد سرباز سگائی با چشمان بسته کلوخه را پرتاب نمود و کلوخه به فراولاس پیشکار مخصوص کورش که سواره از آنجا عبور میکرد اصابت نمود، با اینکه کلوخه بوی خورده بود خم بابر و نیاورده و عقب کار خود رفت .

سگائی چشمان خود را باز نموده و پرسید چه کسی را هدف قرار داده‌ام؟ کورش گفت بهر حال نفر غائب را هدف قرار ندادی. سگائی گفت آن کسیکه حاضر بوده کیست؟ کورش گفت کسی را هدف نموده‌ای که در اربابه عبور میکرد و فراولاس را بوی نشان داد. سرباز پرسید اگر کلوخه بوی خورده بود چرا عکس العمل نشان نداده و حتی نگاهی هم نکرد؟

کورش گفت معلوم میشود او از شدت غضب نگاه نکرده است. سرباز پس از شنیدن این حرف پیش مرد مذکور رفت تا او را بشناسد. وی مشاهده کرد که چانه فراولاس پراز خاک و خون است و کلوخه بدماغ وی خورده، پرسید آیا کلوخه من بتو اصابت نموده است؟ مضروب پاسخ داد که تو خودت می بینی دیگر چرا میپرسی سرباز گفت من این اسب را بتو تقدیم میکنم .

فراولاس پرسید برای چه؟ سرباز تفصیل را شرح داد و در پایان گفت یقین دارم در واقع در دستگاه کورش مرد شجاع نایاب نیست .

فراولاس گفت اگر تو يك مرد باهوش بودی میتوانستی مثل من با دریافت تحفه يك مرد ثروتمند بشوی .

باوصف این من هدیه ترا قبول میکنم . و بااین حال ، توهم سوار اسب من شو و از اینجا برو و يك وقت دیگر من ترا خواهم دید . و با تعویض اسبها گفت و شنود پایان یافت .

چنانکه وعده داده بود فراولاس پس از مدتی سگائی را بمنزل دعوت نموده و وبوی خوراکی و آشامیدنی خوبی داد . ظروف نهار که کورش به فراولاس داده بود بسیار عالی بود مورد حیرت سرباز گردید . پس از مشاهده خانه مرتب و اشیاء پربهائ آن و خدمتکاران آراسته بلباسهای نو و پرزرق و برق از فراولاس پرسید . تو جزو اعیان و اشراف شهر هستی ؟

وی پاسخ داد که من جزو ثروتمندان نیستم و جزو طبقه مردم هستم که با ثمره کار و کوشش خود زندگی میکنم .

پدر من که با تنگدستی و سختی زندگی میکرد مرا بدستگاه سلطنت سپرد تا در آنجا تربیت شوم . ولی پس از اینکه دوره کودکی سپری شده و هنگام جوانی رسید مرا به مزرعه خود طلبیده و دستور داد که کار کنم . تا پدر من زنده بود با وضع سختی زندگی نموده و يك مزرعه کوچکی را بذر افشانی میکردم .

در خانه پدری روزگار من با ناگواری میگذشت . حالا هر چه در اینجا مشاهده میکنی همه اینها را کورش بمن داده است .

سگائی پس از شنیدن این شرح حال گفت تو مرد سعادت مندی هستی ، از نداری و فقر به ثروت و عزت رسیده ای . فراولاس سرباز را بمنزل و دارائی خود همباز نموده و نگهداری منزل را بوی سپرد و بدینوسیله پاداش بسیار پرازشی بوی داد .

فصل بیست و پنجم

کورش بسمت ایران حرکت کرد . در سر راه هوخشتره
را ملاقات نمود و دختر وی تاج گلی تقدیم کرد. کورش
از طرف پدر خود کبوجیه ، رسماً وارث سلطنت ایران
معین شد .

کورش پس از اینکه کلیه شئون کشوری را در بابل مرتب و منظم نموده و
از استحکام بنیان سازمان بابل مطمئن گردیده و از هیچ سمت خطری متوجه ایرانیان
در بابل مشاهده نکرد، دستور داد وسایل سفر بایران را مرتب نمایند. بمحض اینکه
آمادگی نیروی نظامی وتوشه را کاملاً حاضر دید دستور حرکت داد. در هر توقفگاه
چادر خود را بسمت شرق بر پا مینمود. اطراف چادر را نیزه داران اشغال نمودند.
نانوائی ها در سمت راست و آشپزخانه ها در سمت چپ و سواره ها درپیش وحیوانات
بارکش در عقب معین شده بودند. این نظم و ترتیب بطور کامل حکمفرما بوده و
هر گروه در توقفگاهها جای خود را میدانستند. هر بخش ابزار و اسلحه و یا بار
خود را در مکانهای خود قرار میدادند به نحویکه در مورد استفاده دم دست خودشان
بود و با این اصول تمام چادر ها برای خود مستقل بوده و در هنگام فرود آمدن و
یا حرکت کردن عدم انتظام پیش نیامد .

وقتی که سپاه وارد کشور ماد گردید کورش از هوخشتره دیدن کرد. پس از
اینکه ملاقات، بسیار با گرمی ومحبت انجام گرفت، کورش گفت من در بابل برای تو
یک سازمان وسیع ویک خانه بزرگی آماده کرده ام و هر وقت خواستی به بابل مسافرت

نمائی در خانه مذکور منزل کن. در این هنگام هدایای پر ارزش زیادی به پادشاه
ماد تقدیم نمود.

هو خستره هدایا را قبول کرده و دختر وی هم هدایای زیرین را پیش کوروش
آورد: یک تاج زرین - یک بازوبند - یک زنجیر طلای گردن^۱ یک دست لباس بسیار
زیبای ماد. هنگامیکه دختر تاج را بر سر کوروش می گذاشت هو خستره گفت:
کوروش من دختر خود را برای تو نامزد کرده ام البته تو میدانی مادر تو
هم دختر آستیاک بود. وقتی که تو هنوز کودک بودی در نزد ما زندگی میکردی
همواره با دختر من بازی میکردی و هر وقت برای شوخی از او می پرسیدند که با
کی میخواهی شوهر کنی میگفت با کوروش.

برای جهیزیه، من حکمرانی ماد را میدهم. زیرا من وارث دیگری که کشور
ماد را اداره کند ندارم. کوروش پاسخ گفت - ای پادشاه! هدایای تو بسیار گرانبه
و دختر تو بنامزدی من موجب کمال، سرت من است. اگر پدر و مادر من با این
پیشنهاد تو موافق باشند، من آنرا انجام خواهم داد. هدایایی که هو خستره داده بود
آنها را بدختر وی امانت داد.

کوروش پس از انجام تشریفات تودیع، راه پارس را پیش گرفت.
کوروش هنگامیکه بسرحد رسید قسمتی از لشکر خود را عودت داده و فقط
با دوستان خود وارد شهر شد. ولسی تعداد زیادی از حیوانات قابل ذبح آورده بود
که در تشریفات لازمه، قربانی کنند. و هدایای بیشماری برای پدر و مادر، دوستان و
بستگان و شخصیت های کشوری همراه آورده بود که بموقع خود تسلیم نمود.

کبوجیه پدر کوروش و پادشاه پارس از دیدار فرزند خویش بسیار شادمان
شد و دستور داد ارکان دولت و مشاورین سلطنت و معتمدین ملت را احضار کنند.

پس از حضور دعوت شدگان کوروش را هم احضار نموده و گفت: ایرانیان و

۱- گویا در آن ایام معمول بود که مردما زنجیر طلا از گردن آویزان میکردند و
این کار را حالا کشیشان مسیحی انجام میدهند.

بعد رو به کوروش نموده و گفت من در رأس امور و فاصله بین شما و ملت هستم .
 بعبارت دیگر پادشاه شما میباشم و تو هم فرزند من هستی بنا بر این صلاح در
 اینست که نظر خود را نسبت به اصول اجتماعی و اداری و مناسبات و ارتباط با ملت
 و سلطنت اظهار نمایم . ایرانیان ! شما کوروش را بزرگی کرده اید سپس يك لشکر
 با اختیار او گذاشته و او را بفرماندهی انتخاب نموده اید . شما هستید که با یاری خدایان
 نه تنها در کشور پارس بلکه در کلیه کشورهای آسیا وی را مشهور نموده اید .

کوروش در لشکر کشی ها مردان پر دل و شجاع را همراه برده و آنان را به
 ثروت رسانده و يك سواره نظام نیرومندی تشکیل داده است . و يك سپاه عظیم شکست
 ناپذیری ایجاد نموده و کشورهای زیادی را به اطاعت در آورده است .

اینک من میخواهم تا شما باتفاق من برای خدایان قربانی کرده و بشهادت
 خدایان پیمانی بسته و بر طبق آن، کوروش هم تعهد نماید که در صورتیکه کشوری
 باستقلال و قوانین کشور پارس تجاوز نماید با کلیه قدرت خود بکمک ایران بشتابد
 و پارسی ها هم آماده باشند، در صورتیکه فردی از افراد دربار و ارکان سازمان کوروش
 خیال تمرد و فساد داشته باشد، و یا کسانی اقدامات سوئی نموده و بخواهند دوستان
 وی را فریب داده و به خیانت وادار نمایند فوراً با جدیت تام کوروش را یاری نمایند .

کبوجیه در پایان بیانات خود، چنین اظهار نمود : در مدتی که زنده هستم
 مسئولیت سلطنت بعده خودم است و پس از مرگ من، کوروش پادشاه شما است . در
 این صورت با شتاب بایران عودت خواهد کرد . من برای شما ادامه اصول مقدس را از
 خدایان خواستارم و امیدوارم قربانی ما را که مشغول انجام آن هستیم پذیرند .

پس از خاتمه بیانات کبوجیه، کوروش بامسرت قلبی از پیشنهادات پدر سپاس
 گزاری نموده و باتفاق حضار و شهادت خدایان پیمان را صحه گذاشته، قول دادند که
 وصیت پدر را دقیقاً اجرا کنند .

پس از انجام این تشریفات، کوروش با اجازه پدر خود از شوش حرکت کرد .

کورش در کشور ماد توقف نموده با موافقت پدر و مادر خود با دختر فوق‌العاده زیبای هوخشتره عروسی نمود.^۱ و طبق پیشنهاد پادشاه ماد، وارث تاج و تخت وی گردید. کورش پس از خاتمه جشن عروسی با شکوه و تجدید دیدار دوستان زمان کودکی، راه بابل را پیش گرفته و به مقر سلطنت خود فرود آمد.



۱- مؤلف محترم نام دختر هوخشتره را نه نوشته‌اند. آیا این «امیتش» نیست که مرحوم «هارولت امب» بنام دختر «کوبارو» معرفی نموده بود!

فصل بیست و ششم

کوروش تشکیلات میدهد. برای هر قسمت از شاهنشاهی ایران ساتراپ^۱ انتخاب نموده بدست آنان جهت اداره امور مقررات کتبی معین میکند. در ایران پست چاپاری ایجاد نموده و مقرر میدارد که در هر سال ساتراپیها از کلیه ملل تابعه خود لشکر انتخاب نموده، اردوی عظیمی که تا آن تاریخ دیده نشده تشکیل دهند.

کوروش که مطابق وصیت پدرش کمبوجیه پس از مرگ پدر پادشاه رسمی ایران انتخاب شده و هوخشتره هم حق پادشاهی کشور ماد را جزو جبهیزه دختر خود به کوروش تفویض نمیدهد، و خود وی هم در بابل سلطنت با قدرت و شکوهی را تشکیل داده است لهذا لازم دید در اطراف اصول اداری کشور پهناور ایران که از ملل گوناگون ترکیب یافته بود اندیشه نموده و ترتیبی بدهد که تابعین کشور متحد شده و رابطه آنها برقرار گردد.

علاوه بر این میبایست فکر این مطلب مهم را هم بکند که در موقع حمله و تجاوز احتمالی يك کشور بیگانه این شهرهای بیشمار دور از هم را با اصول صحیح حفظ و حراست نماید و برای انجام این نقشهها انتخاب شهر و مرکزی که دارای مزایای مورد احتیاج باشد ضرورت داشت.

کشورهائیکه فتح نموده بود در استحکامات آنها پاسدارانی معین کرده و فرماندهان مجرب جهت آنان انتخاب نموده و برای سرای سلطنتی در کشور های

مذکور متصدیان مسئول برگزیده و وظایف آنان را برای برقراری حسن اداری و تأمین امنیت مردم معین نموده و تأکید نمود که باید سعی کنند هر شورش را در هر نقطه از بین ببرند. و برای دفع دشمن همواره نیروی مسلح قوی آماده نگهدارند. ساتراپیها ملزم بودند فقط اوامر پادشاه را اجرا کنند مردانی آزموده و طرف توجیهی که در لشکر کشی ها با کمال شهامت و صداقت و صفوت وظایف خود را انجام داده و از حیث هوش هم امتحان خوبی داده بودند برای اداره کردن استانهای کشور. هائیکه در جنگ شکست خورده و جزو ایالات کشوری ایران شده بودند اعزام میداشت. وصول مالیات و بهره برداری از مستغلات سلطنتی و اجرای عدالت و نگهداری نظم و ترتیب و معمول داشتن اصول اجتماعی نیز بعهده آنان بود و این برگزیدگان ساتراپ نامیده میشدند. نام و محل خدمت ساتراپیها بدینقرار بود: برای عربستان^۱ «مگابیزوس»^۲ برای کپادوکی^۳ «آرتاباتا»^۴ برای فریگیه بزرگ^۵ «آرتاگاما»^۶ برای لیدییه^۷ و یونها^۸ «خرازانتا»^۹ برای کاریه^{۱۰} «ادوسیو»^{۱۱} برای فریگیه،^{۱۲} هلس پونت^{۱۳} و اوآلیه^{۱۴} «فارانوخوس»^{۱۵}

فقط برای کلی کیه^{۱۶} و کی پروس^{۱۷} و پافلاگونه^{۱۸} ساتراپ نفرستاد. زیرا این اقوام و حکومتها داوطلبانه وارد لشکر کورش بر علیه بابل شده بودند. باوصف این آنان ملزم بودند وظایف تحت الحمايگی خود را انجام داده و مالیات را نیز مرتباً بپردازند.

کورش ب همه ساتراپیها دستور داد که هر چه مشاهده کنند و قابل اهمیت باشد فوراً گزارش دهند. برای وسایل اجرای امر، سواره نظام و ارا بهای مورد احتیاج

- | | | |
|----------------|------------------|------------------|
| ۱- Arabien | ۲- Megabyzos | ۳- Kappadokien |
| ۴- Artabatas | ۵- Grossphrygien | ۶- Artakamas |
| ۷- Lydien | ۸- Yonien | ۹- Chrysanta |
| ۱۰- Karien | ۱۱- Adusien | ۱۲- Phrygien |
| ۱۳- Hellespont | ۱۴- Aolern | ۱۵- Pharnuchos |
| ۱۶- Kilikien | ۱۷- Kypros | ۱۸- Paphlagonien |

را در اختیار آنان گذاشت و نیز دستور داده عده مخصوصی از پارسی ها و متحدین آنها که از حکومت، زمین و خانه گرفته و طرف توجه و اطمینان هستند مرتباً در روزهای معین در سرای سلطنتی حضور یافته، در اجرای فرامین و خدمات مجوله بکوشند. و پرورش کودکان رشد یافته قصور سلطنتی را مطابق اصول پارسی ها و مآدها بعهده گرفته قواعداسب سواری و شکار و جنگ و سایر ورزشهای ضروری را انجام دهند. کوروش دستور داد ساتراپها باغهای وحش ایجاد نموده و حیوانات وحشی در آنها نگهداشته و همواره قبل از صرف ناهار با جوانان و مردان مشغول شکار باشند و زبردست ترین آنها را بصرف ناهار دعوت نموده و جای افتخار برای آنان معین نموده و در هر فرصت برای تشویق مردان شجاع و شایسته هدایای مناسبی تقسیم نمایند. قبل از اینکه کوروش ساتراپها را ترك کنند، بآنان ابلاغ نمود که باید در سال آینده يك اجتماع سپاهی بزرگی داده شود. در اجتماع نامبرده باید مردان با اسب و اسلحه و ارباب حاضر شوند.

کوروش بازرسانی که در آن ایام چشم پادشاه نام داشت جهت نظارت ساتراپها انتخاب نمود. بازرسان باتفاق تیپ نظامی مدام از يك ایالت بدیگری رفته و اعمال آنان را با وظایف آنان تطبیق مینمودند و اگر یکی از ساتراپها برای خاموش کردن شورش و یا دفع دشمن خواستار کمک میشدند وظیفه داشتند که بکمک آنان بشتابند. و اگر یکی از آنان در صدد اقدام بر علیه شاه باشد باید او را در جای خود بنشانند و اگر در کارها و امور اداری سستی و مسامحه و بی ترتیبی مشاهده نمایند باید با اقدامات مقتضی اصلاح نمایند. و جریان را آنطوریکه بوده بشاه گزارش بدهند. کوروش نسبت به توسعه کشور و فواصل زیادی که شهرها از هم داشتند اندیشیده و پست دائمی جهت وصول اخبار ایجاد کرد که تا آن تاریخ در هیچ کشوری وجود نداشت. دستور داد طی طریق یکروزه اسب را معین کرده و بهمان اندازه ایستگاهها ساخته و همواره متصدی واسب جهت تعویض پست نگهداری کردند. با این ترتیب اگر یکی از ساتراپها نامه مهم و فوری بفرستد یا کسی میخواست

نامه‌ای بیکی از ساتراپها بفرستد فوراً نامه‌را بسوار (که تا چندسال قبل در ایران چاپار و چاپارخانه نامیده میشد) میداد و چاپار فوراً براه افتاده و در ایستگاه دوم بدست چاپاریکه آماده بود میداد و همانطور شب و روز نامه در حرکت بود تا اینکه بدست صاحبش برسد.

با این ترتیب این سازمان بهترین و مهمترین و بینظیرترین وسیله مخابرات آن زمان بود.

سال بعد مطابق دستور کورش ساتراپها باتفاق لشکریان خود در بابل حاضر شدند.

کورش پس از مشاهده لشکرها و اجرای دستور خود مسرور شد که در انتخاب ساتراپها راه خطا نپیموده است.

تعداد نفرات سپاهی که حاضر شده بودند بدینقرار بود - سواره نظام کمتر از یکصد و بیست هزار نبود. دو هزار ارا به مسلح جنگی - در حدود شصت هزار پیاده نظام - و همه اینها تعلیمات جنگی آموخته و ورزیده شده و مسلح و آماده جنگ بودند. سپاه مذکور در دشت بابل و در اطراف فرمانده کل خود صف آرائی کردند. يك چنین نیروی نظامی و سپاه عظیم در آن روزگار دیده و شنیده نشده بود. و کشوری وجود نداشت که یارای مقاومت و مقابله داشته باشد.

در رأس این نیروی شگرف و رعب آور کورش قرار گرفته بود. نیروی مذکور که در مقابله نیروهای ناتوان ملل اطراف و جوانب کشور ایران که کمتر قدرت جنگ و نبرد را دارا بودند تا کشور های اشغال شده که بواسطه هوشمندی و اصالت و دور از اندیشه های نفع شخصی فرمانده کل او باطاعت و تسلط ارکان اداری و نظامی ایران در آمده بود مظهر وحدت و قدرت بود.

در آن تاریخی که سرحدات ایران از طلوع آفتاب بدریای سرخ و در نصف شب به جزیره قبرس^۱ و در غروب آفتاب بدریای سیاه^۲ و مصر در ظهر بکشور حبشه^۳ رسیده بود کورش خود در رأس کشور خویش قرار گرفته بود.

۱- جزیره قبرس که مرکز آن شهر « آمازیا » است Kypros - ۱

۲- Pontos Euxeinus ۳- Athiopien

در فصل زمستان هفت ماه در بابل (گرمسیر) و در فصل بهار درشوش و در تابستان در شهر آکباتان (سردسیر) زندگی میکرد. برای بررسی نظم و ترتیب کشور، عمده فصل بهار را انتخاب میکرد. اطاعت و ارادتی که اتباع پیروان کشور پهناور ایران نسبت به کوروش داشتند مردم هیچ کشور نسبت به پادشاه نداشتند. هر ملتی از ملل تابع ایران که قادر نبود از بهترین و پر ارزشترین و اصیلترین محصولات و مصنوعات کشور خود را به کوروش تقدیم نماید خود را سرافکنده و حقیر میدانست. هر شخص و هر شهر خود را سعادتمند میدانست اگر هدیه‌ای تقدیم میکرد. کوروش هدایا را با خوشروئی میپذیرفت و آنها را میان مردمان بی چیز و مستحق تقسیم میکرد.



.... اینک حالا هم من از شما (خدایان) تمنا دارم در حق فرزندان من ، زن و دوستان من و کشور من بذل عنایت و خوشبختی فرمائید و برای من هم، پایان زندگی اعطا فرمائید که متناسب با ایام حیات من باشد



فصل بیست و هشتم

کوروش دیگر سالمند شده و به همراهی پسران خود به پارس
برمیگردد. در خواب بوی الهام میشود که بزودی خواهد
مرد. پس از بیدار شدن در راه خدایان قربانی کرده و پس از
تقسیم کردن گوشت آن چشم از این جهان فرو میبندد.

بطوریکه در فصول این کتاب نوشته شده، کوروش در مدت زندگی خود آرام
نگرفته و بانیکنامی اقدامات خود را بنتیجه رساند. و قتیکه بسن کهولت بود بار
هفتم در مدت سلطنت خود از بابل به پارس عودت نمود. در این هنگام پدر و مادروی
در گذشته بودند.

کوروش تشریفات قربانی را انجام داده سپس طبق معمول آن ایام، در پارس
که جزو اصول معموله میهن بود مردم را با اجرای جشن و سرور دعوت نموده و
میان آنان هدایای شایسته ای تقدیم کرد.

کوروش وقتی در قصر خود خوابیده بود، شخصی بشکل مافوق بشر بر وی
ظاهر شده و گفت خودت را آماده کن. اژه کوروش! چون پیش خدایان خواهی رفت.
پس از اینکه از خواب بیدار شد. فهمید که پایان زندگی رسیده است. دستور داد
تعدادی قربانی بقر بانگاه که در قله تپه قرار داشت و پارسیمهادر مکان مذکور تشریفات
قربانی را انجام میدادند حاضر نمایند و پس از انجام مراسم قربانی بدین نحو با
خدایان برآز و نیاز پرداخت:

خدایان میهن ما! این تقدیمی ها در تکمیل کارهای من. که در انجام آنها شما

بمن یاری کرده اید و برای شکر گزاری و قدردانسی از رهبری و تلقینات گوناگونی که بدانوسیله راه و رسم را بمن ارزانی داشته اید، می باشد. و در این هنگام هم که با ادراکات پایان زندگی را بمن الهام نموده و آنچه که مشیت شما بوده انجام داده اید جزو خصایل بخشندگی شما بوده است. برای اعطای این موهبت هم تشکرات عظیم خود را بشما تقدیم میکنم که در قبال پیروزیها و سعادتها و نیکبختیها مرا از احساسات خودخواهی و کبر و غرور دور نگه داشته اید. اینک حالا هم من از شما تمنا دارم در حق فرزندان من وزن و دوستان من و کشور من بسذل عنایت و خوشبختی فرمایند و برای من هم پایان زندگی اعطا فرمایند که متناسب با ایام حیات من باشد.^۱

پس از ادای این راز و نیاز با خدایان با طاق خواب خود برگشته و احساس میکند که محتاج استراحت است و دراز میکشد.

مطابق معمول که در این ساعت پیشخدمتهای مخصوص انجام میدادند و وارد اطاق شده و آماده بودن حمام را با اطلاع کوروش می رسانند ولی شاه ایران میگوید

۱ - در کتاب اشپیکل از مأخذ نوشته های هرودوت نام پسر دوم کوروش سمردس - (Smerdes) نوشته شده ولی در کتاب دکتر ویلهلم « تانا اوکسار » یاد شده است. داریوش بزرگ هم در کتیبه بیستون « بردیا » نویسانده است. وی دو دختر داشته، یکی بنام اتوسا (اتوشه = Atossa) و دیگری بنام « ارتیاستون - Artyastone ».

علاوه بر این، کوروش دو پسر خوانده نیز داشته است. یکی بنام « اسپیتادس = Spitades » دیگری بنام « مگابرنس Megabernes ». مرحوم مشیرالدوله نام زن کوروش را « کاساندان » نوشته است و او را از خاندان پارسی میدانند ولی در کتاب دکتر ویلهلم میخوانیم که کوروش با دختر پادشاه ماد عروسی نموده و او را به بابل برده است و در جای دیگری از عروسی مجدد کوروش یاد نشده است.

موضوع دیگر پایان عمر کوروش میباشد مطابق شرح هرودوت و دیگران کوروش در جنگ با ماساکتها و سرمتیها در ماوراء سیحون کشته شده است. ولی کزوفن مرگ او را در پارس میدانند.

که او محتاج استراحت میباشد. پس از ساعتی که وقت ناهار رسیده بود شاه را به تناول ناهار دعوت مینمایند اما کوروش غذا صرف نکرد فقط آب مینوشید.^۱

مدت دو روز بهمین نحو میگذرد. روز سوم فرزندان خود را احضار میکنند که باتفاق از بابل آمده بودند و نیز دستور میدهند که برگزیدگان دولت و شخصیت‌های کشور و دوستان خود را نیز دعوت نمایند. پس از حضور آنان چنین سخن آغاز مینماید:

فرزندان من و دوستان عزیز! پایان زندگی من نزدیک است و از آثار و علائم فراوان آن را احساس میکنم. اگر من این جهان را ترك کردم، شما باید از قول من به ملت من بگوئید که من بسیار نیکبخت بودم. در ایام کودکی از کلیه مزایای حیات که بیک کودک تعلق میگرفت برخوردار بودم. در زمان شباب جوانی کلیه وسایل آموزش و پرورش و احتیاجاتی که با جوانی متناسب بود بطور کامل در اختیار من گذاشته بودند و هنگامیکه سن و سال من بمرحله رشد و تکامل رسید توجه و عنایات خدایان شامل حال من بوده اقبال یار و خوشبختی مددکار من بود.

بامرو زمان معتقد بودم: همواره به نیروی من افزوده میشود. بطوریکه شرح و تفصیل آن برای من مقدور نیست. همیشه میدانم که آن نیروئیکه در باره يك بشر میشود قائل شد من دارا بودم و بالاخره نوع بشر وقتیکه بسن و سال میرسد ناتوان میشود. و من بخاطر ندارم آرزو و آمالی داشته باشم و انجام آن برای من میسر نباشد. خوشحالم از اینکه ملت خود را در سعادت و آسایش و دشمنان خود را زیر اطاعت فرماندهان دولت خود می‌بینم. ایران در ایام گذشته یکی از کشورهای غیر قابل توجه آسیا بود و حالا آنرا در کمال اوج عظمت و قدرت و شهرت برای شما باقی میگذارم و حفظ آنرا توصیه میکنم.

۱- از طور کلام و ادای مطلب بخاطر خللور می‌نماید شاید کوروش پس از اینکه در جنگ با سرمته‌ها و ماساکتها بود زخم مهلك برداشته و خودش را در خطر مرگ مشاهده نموده بشرح وصایا و براز و نیاز با خدایان پرداخته است.

من در مدت سلطنت خود آنچه که فتح کرده و بدست آوردم از دست نداده و از حیطة قدرت خود بیرون نکردم .

با وصف این آیا جریان امور برابر آرزو و آمال من بود ؟ همواره يك ترس و واهمه سایه وار بامن همگام بود . نگران بودم که مبادا يك مرحله بدی مشاهده نمایم و يك مطلب دلخراشی بشنوم و يك ناگواری تحمل فرسا را متحمل شوم .
برای احتراز از اینها همیشه از شبخ کبر و غرور و خودکامی و خشم گریزان بودم .

حالا که مرگ منتظر من است اگر جان خود را بوی تسلیم نمودم، پسران و ملت خود را که در کمال خوشبختی و سعادت هستند بشما میسپارم . و همچنین میهن را که در اوج قدرت و عظمت و شهرت میباشد، بشما امانت میسپارم تا در نگهداری آن نهایت همت و غیرت را بکار برید . من خیال میکنم با توجه و تعمق بگذشته چگونه ممکنست که مرا با نیکنامی و نیکبختی یاد نکنند؟ فرزندان من اهرود را در يك میزان واحد دوست دارم . ولی از نقطه نظر صلاح کشور و ملت، جهت ریاست شورای سلطنت و فرمانروائی نیروی کشور، سلطنت را به کبوجیه^۱ واگذار میکنم . چون وی ارشد و از حیث فزونی سن و سال و تجربه ورزیده تر است . من خودم هم با همین نحو تربیت شده و شنیده و دیده ام که همه وقت ارشد فرزندان اولویت داشته و دارند . اما فرزندانم «تاناو کسار»^۲ ! ترا - ساتراپ استانهای ماد^۳ و ارمنستان^۴ و کادوسیه^۵ معین میکنم . من برادر بزرگ ترا و ارث امور کشورداری عظیمی انتخاب کردم و برای تو هم يك نیکبختی و سعادت بدون دردسر باقی گذاشتم .

البته زحمات حل و فصل امور کشور و سلطنت بيك کشور وسیعی که بدست وی میسپارم در مقابل شادکامیهاییکه در نتیجه موفقیتها حاصل می شود قابل تحمل است .

۱ - Kambyes

۲ - Tanaoxares

۳ - Meder

۴ - Armenien

۵ - Kadusien

اوه کبوجیه! کسی این عصای زرین سلطنت را حفظ و نگهداری نمیکند، مگر با اتحاد دوستان کاردان و صدیق۔ ولی نباید تصور کنی که هر فرد بشر صدیق و کاردان است۔ حتماً نه، بلکه برگزیدگان ممتاز و بافضیلت میتوانند صدیق و پایدار بمانند. تو باید باین قبیل اشخاص توجه داشته باشی و آنان را حفظ و حمایت کنی و نسبت بآنان باید باداد و عطوفت رفتار نمائی. دقت بکن مبادا برضد منافع همدیگر اقدام کنی، بلکه بنای صلاحیت کشورداری را با جلب رضایت متفق و متحد بسازی. با این اصول، در موفقیت یکدیگر همباز شده و توفیق هر دو بنفع کشور تمام خواهد شد.

ما باید از خدایان۔ خدایان! بد زنده۔ دانا و بینا۔ قادر توانا۔ که انتظام جهان را برقرار میکنند، خدایانیکه هیچوقت پیر و متزلزل نمیگردند، عظمت و زیبائی دنیا را که غیر قابل وصف و شرح است از زوال و فنا نگهداری میکنند، بترسیم. بالاخره به نسل بشر توجه داشته باشیم تا مبادا اعمال ما بعدم صلاح آنان جریان یابد. هر کسیکه در زندگی من مایل است دست مرا بگیرد و به چشمانم نگاه بکند، قدم پیش بگذارد. ولی اگر من خودم را مستور داشتم، از شما خواهش میکنم که کسی را اجازه ندهید پیکر بیجان مرا تماشا بکند و خودتان هم همینطور، لکن فوراً جسد مرا دفن کنید. البته همه ایرانیها و متحدین ایران را بسر قبر، من دعوت نموده و برای من سعادت و مغفرت در خواست خواهید کرد. چون حالا من مطمئن هستم دیگر هیچگونه بدبختی مرا تعقیب نخواهد کرد. فرزندان من شاد کام باشید و از طرف من بامادر خودتان تودیع نمائید و نیکبختی و سعادت بخواهید. حضار و دوستان غائب و ملت ایران! من خوشبختی شما را خواستارم.

پس از پایان بیانات همه حضار دستهای او را گرفته و آخرین نگاه خود را بچهره وی دوختند. سپس کوروش با پرده، چهره خود را پوشانید و جان داد و یک ایران بزرگ و آباد و یک ملت سر بلند و مرفه از خود باقی گذاشت.

فهرست اعلام

، ۴۴، ۴۲، ۴۰، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵
، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۶
، ۹۱، ۷۷

آسیا ۱۱، ۵۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۸،
، ۱۹۳، ۲۰۲

آسیای صغیر ۱۶، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۶۷،
آسور - آشور - آشوری ۹، ۱۰، ۱۱،

، ۱۲، ۱۳، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳،
، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۸،

، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،

، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴،
، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۸، ۱۶۹،

، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۲،
آلمانی ۱۴، ۱۶، ۱۶۸

آلیات ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۴

آمون ۱۲۴

آنا بر آخسار ۱۳

الف

اولی ۱۱۶، ۱۲۸

اپاس ۱۲۴

اتوس سا ۲۰۱

اتوشه ۲۰۱

ادوسی یو ۱۹۶

آ

آئوئها ۱۱۶

آبراداتا - آبردات ۱۴۱، ۱۴۲،

، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱

آبولن - آبوللون - ابللو ۱۲۴، ۱۵۷،

، ۱۵۸، ۱۶۰

آتن - آتنی ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰

آتیس ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴

آدرستوس (اروس تن) ۱۲۱، ۱۲۳

آدوزیوس ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴

آرارات ۶۹، ۷۵، ۸۵، ۸۹

آراسپا ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸

، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸

آرپیک ۱۳، ۱۴

آرتا اوز ۱۴۰

آرتا باز - آرتابازوس ۱۷۹، ۱۸۷،

، ۱۸۸

آرتا باتا ۱۹۶

آرتا گاما ۱۹۶

آرتا گوزا - آرتا گوزاس ۱۴۰،

، ۱۴۸، ۱۴۹

آزدی هاك ۵۳

آزیاداتا ۱۴۰

آستیاك ۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱،

، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۴

الوی زیس ۱۱۸ .	اریانس ۱۴ .
امازیس ۱۱۷ .	ارتائوس ۱۴ .
امیتش ۱۹۴ .	ارتاکاماس ۵۹ .
اولیه ۱۹۶ .	ارتم بار ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ .
اولیمپ ۱۲۱ ، ۱۲۳ .	ارتیاس تون ۲۰۱ .
اوی فارات ، ۱۳۹ .	ارتی یانس ۱۴ .
ایران - ایرانی - ایرانیان ۷ ، ۸ ، ۹ ،	ارتیکاس ۱۴ ،
۱۰ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۱۶ ، ۱۵۶ ،	ارژیورها ۱۱۹ .
۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۲۰۴ .	ارسطو ۱۲ .
ب	ارمنستان ۱۰ ، ۹۲ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ،
بابل ۸ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۲۸ ، ۱۵۶ ،	۱۷۱ ، ۲۰۳ .
۱۶۱ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ،	ارامنه - ارمنی - ارمنیها ۱۰ ، ۶۶ ، ۶۰ ،
۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ،	۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ،
۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،	۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۵ ،
۲۰۲ .	۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ،
باختریها ۵۴ .	۹۳ ، ۹۴ ، ۱۰۷ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۸۷ .
بالتازار ۱۷۲ ، ۱۷۳ .	اروپا ۸۱ .
بران شیدن ۱۲۴ .	اسپاداس ۱۴ .
بردیا ۲۰۱ .	اسپی تادس ۲۰۱ .
بروسوس ۸ .	استادیون ۱۳۷ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ، ۱۸۷ .
بل ۱۷۰ .	استی باراس ۱۴ .
بله زیس ۱۳ .	اشپارا مایزویس ۱۳ .
بلشیر ۱۷۲ .	اشپیکلا ۸۵ .
بیستون ۲۰۱ .	اشپیکل ۹ ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰۱ .
بی تنها - بی تنی ۱۱۷ ، ۱۱۹ .	اشتادین ۱۱۹ ، ۱۴۵ .
پ	اعراب - عرب ۵۴ ، ۵۹ ، ۱۱۰ ، ۱۲۸ ،
پارس - پارسی - پارسها ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۶ ،	۱۶۶ ، ۱۷۳ .
۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ،	اکباتان ۱۹۹ .
۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ،	اکلاتادا ۶۴ ، ۶۵ .
۴۱ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۱ ،	اگیش ۱۱۶ .
۷۲ ، ۷۴ ، ۷۷ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۵ ، ۹۷ ،	افهزیر ۱۱۶ .

- ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹،
 ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷،
 ۲۰۰، ۲۰۱.
 پارازانگن ۱۳۵.
 پاکتولی ۱۲۸.
 پافلاگون‌ها - پافلاگونی‌ها - پافلاگونی‌ه
 ۵۵، ۵۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۹۶.
 پالم ۱۲۹، ۱۷۳.
 پام فلیکی‌ها ۱۱۷.
 پانتایا - پانتیایا ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴.
 پرسپولیس ۵۷.
 پنت ۱۱۰.
 ت
 تالنت ۸۲.
 تانا اوکسار ۲۰۱، ۲۰۳.
 تراکی - تراک ۱۱۷، ۱۲۸.
 تروفونیوس ۱۲۴.
 ته ریا ۱۲۶.
 تسالیا ۱۲۱.
 تهلس ۱۱۸.
 تیکران ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۰،
 ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷،
 ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۹.
 تیم برارا ۱۲۸، ۱۵۳.
 قی‌نی‌ها ۱۱۷.
 خ
 خالی‌برها ۱۱۷.
 خرازان‌تا ۱۹۶.
 خزر ۱۱.
 داردانل ۵۹.
 داریوش ۹، ۲۰۱.
 داغستان ۱۱.
 داوخوس ۱۴۰.
 دای فرنس ۱۸۸.
 دریای سیاه ۱۱۵، ۱۹۸.
 دلفی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۵۹.
 دوریاتی‌ها ۱۱۶.
 دون دونا ۱۲۴.
 دیاکس ۹.
 ر
 راله ۱۶۸.
 راولین سن ۹.
 ز
 زاکس ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰.
 س
 ساباری ۷۵.
 سارد ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۵۶،
 ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۰.
 ساردانایال ۱۳.
 ساکها ۱۱.
 سامی ۱۰.
 سرمتی‌ها ۲۰۱، ۲۰۲.
 سگه‌ها - سگائی ۱۱، ۱۷۹، ۱۸۴،
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰.
 سولن ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳،
 ۱۵۹، ۱۶۰.
 سمردس ۲۰۱.
 سمیرامیس ۱۷۰.

کاریه - کاریها ۵۵، ۵۹، ۱۱۷، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۶.
 کاساندان ۲۰۱.
 کایستریش ۵۹.
 کبوجیه ۱۸، ۲۷، ۲۹، ۵۳، ۵۵،
 ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۸۲، ۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲،
 ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۴.
 کرزوس ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰.
 کریزانتا ۵۵، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۱۰۳،
 ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۸۷.
 کسونوفن - کزونوفن ۱۳، ۱۵، ۱۶،
 ۲۰۱.
 کله او بیس ۱۱۹.
 کلدانیا ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸،
 ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۶.
 کلی کیه - کلی کیه ۵۵، ۵۹، ۱۶۱،
 ۱۹۶.
 کوبارو ۱۹۴.
 کورد پاس ۱۲۱.
 کوروش - از صفحه ۱۳ تا ۲۰۴.
 کی آخسار - کی آکسار ۹، ۱۰، ۱۱،
 ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۲۴.
 کی پروس ۱۹۶.
 کی پریها ۱۲۸، ۱۶۱.
 کیمه زیاس ۸، ۹، ۱۳.

سوریه ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۹.
 سوسارموس ۱۴.
 سی پان داغ ۶۹.
 سیحون ۲۰۱.
 ش
 شوش ۱۴۱، ۱۴۲.
 ع
 عربستان ۱۹۶.
 ف
 فارانوخوس ۱۴۸، ۱۹۶.
 فرات ۱۳، ۱۷۰، ۱۷۴.
 فراولاس ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰.
 فردریک ۸.
 فرورتیش ۹، ۱۰.
 فریزها ۵۵.
 فریگی - فریگیها - فریگیه ۵۵، ۵۹،
 ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۶۱،
 ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۹۳.
 فو کرن ۱۲۴.
 فونیکیها ۱۲۸.
 ق
 قبرس ۱۹۸.
 قفقاز ۱۱.
 ك
 کاپادوکی - ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۶،
 ۱۷۳، ۱۹۶.
 کاج ۱۷۴.
 کادوسیہ ۲۰۳.
 کاردوخ ۱۳۹.
 کاردوسی ۱۷۹.
 کاردیها ۱۸۷.

گ

- گادانا - گاداتاس - گاداتاس ۱۷۴ ،
 ۱۷۹ ، ۱۸۲ .
 گاپایده - ۵۹ .
 گوبریاس ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ .
 گوتا کسا ۱۶ .

ل

- لاکه مونی ۱۱۶ .
 لیبی ۱۲۴ .
 لیدی - لیدیا - لودیسه - لیدی ۱۰ ،
 ۱۲ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۵ ،
 ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ،
 ۱۲۹ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۴ ،
 ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۳ ، ۱۹۶ .
 لیکا اونی ۱۲۸ .

م

- ماد - مادیها ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ،
 ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۵ ، ۲۷ ،
 ۳۳ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۱ ،
 ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ،
 ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۲ ،
 ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ،
 ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵ ،
 ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ،
 ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ،
 ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۵ ،
 ۱۲۷ ، ۱۳۵ ، ۱۶۵ ، ۱۸۱ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ،
 ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ،
 ۱۹۷ ، ۲۰۳ .

ماریانیدیا ۱۱۷ .

ماساکتها ۲۰۱ ، ۲۰۲ .

ماسیس ۶۹ ، ۸۵ .

ماکدونا ۱۲۱ .

ماندانا - ماندانه ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۲ ، ۲۳ ،

۲۵ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۳ ، ۴۰ ، ۴۱ .

مانداوکس ۱۴ .

مشیرالدوله ۲۰۱ .

مصر - مصری ۱۱ ، ۱۲۸ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ،

۱۵۲ ، ۱۵۳ .

مگابرنس ۲۰۱ .

مگابیزوس ۱۹۶ .

ملیط ۱۲۴ .

مهرداد ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ،

۲۵ ، ۲۶ .

میدیا ۱۲۱ .

میزیها ۱۲۱ ، ۱۲۲ .

میزیها ۱۱۷ .

ن

نبوکادزار ۱۷۰ .

نینوا ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ .

و

ویلهم ۲۰۸ .

ه

هارپایگ ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ،

۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ .

هارپایک ۱۶۷ .

هارولتلمب ۱۹۴ .

هالیکارناس ۱۶ .

هالیس ۱۱۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۵۹ .

هخامنشی ۱۲ .

هرا ۱۱۹ .

هرودوت ۸ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ،

۱۹۵.

هیرکانی - هیرکانی‌ها - هرکانی ۵۴ ،

۱۰۲ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ،

۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۲۹ ، ۱۸۲ .

هستاسپا - هستاسپا ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ،

۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۶ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،

۱۴۸ ، ۱۵۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ،

۱۷۳ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ .

ی

یونان - یونانی - یونانیها ۱۶ ، ۱۱۶ ،

۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۵۴ ، ۱۶۰ .

یونها - یونی‌ها ۱۱۶ ، ۱۹۶ .

۱۵ ، ۱۶ ، ۱۶۰ ، ۲۰۱ .

هلس پونت - هلسپوند ۵۹ ، ۱۶۳ ، ۱۹۶ .

هلنی - هلنی‌ها ۵۹ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ،

۱۱۷ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۵ ، ۱۶۳ .

همدان ۵۸ ، ۱۶۰ .

هند - هندوستان - هندوستانیها ۵۵ ،

۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ .

هوخشتره ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۲۱ ،

۵۰ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۷ ، ۵۸ ،

۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ،

۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۸۵ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ،

۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۲۴ ،

۱۲۷ ، ۱۳۳ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ،



PUBLISHED BY THE STUDENTS COMMITTEE OF
ANDISHEH -DON BOSCO COLLEGE FOR THE CELEBRATION OF THE 2500
ANNIVERSARY OF THE IRANIAN MONARCHY

THE BAZARGANI BANK PRINTING PRESS

CYRUS
LORD OF THE WORLD

ACCORDING TO XENOPHON AND HERODOTUS
PRESENTED FOR YOUTH

by
DR. WOLFGANG WILHELM

translated by
ING. KARIM TAHERZADEH BEHZAD

TEHRAN - 1967

